۵۷۰

۱ زادالمسافرین یا زادالمسافر

۲ صانع الفوائد لریعس محمد اشرف

... انقدس

کتاب [redacted]

اسم کتاب مجموعه / فارسی

مصنف

مؤلف محمد مهدی ابن محمد تقی و غیره

خطی نستعلیق ۱۵ سطری

~~چاپی~~

سال چاپ یا تحریر ۱۲۵۳ عدد اوراق ۱۵۹

جزء کتب طب شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۱۰۸۵ شماره قبض

واقف محمد تقی احمدی تاریخ وقف مرداد ۵۱/

طول ۲۰/۵ عرض ۱۴/۵ شماره صفحات

حتی المقدور از اغذیهٔ معتاده باشد و چیزی چند غذا ایشان غالب باشد از قبیل گوشت و تخم مرغ
چرا که تحلیل سفر قوتها را ضعیف میکند لهذا باید که بدل ما یتحلل حسب الواقع رسیده باشد اما تدبیر
آشامیدن آب باید آب هر منزلی را با خود داشته باشد و آب منزل دیگر را بآن ممزوج نموده
بخورد که رفع ضرر آبها باین نحو میشود و هم چنین ممزوج نمودن آب با قلیلی از سرکه رافع ضرر است
هم چنین اگر مسافر قدری از خاک خالص خصوصا خصوصا از خاک بلد خود داشته باشد بلکه در هر منزلی
با آب المنزل برهم زنند و بعد از آن بجوش تا نشین شود بیاشامد در رفع ضرر این میشود
و هم چنین خوردن پیاز و سیر و سرکه و کاهو هر یکی باشد رفع مضار آب ناگوار میکند
در رفع ضرر آب شیره سرکه میشود و تغییر طعم در رفع ضرر آن سکنجبین میشود و در رفع طعم و ضرر
آب تلخ مخالطه قدری شکر میشود و اگر آب غلیظ یا بدبو باشد رفع ضرر بجوشانیدن و مخالطه
با کمی سرکه چنان که مذکور شد میشود اما تدبیر کمی آب و رفع ضرر عطش بدانکه هرگاه در طریقی
خوف کمی باشد باید قدری که احداث تشنگی کند نخورد و از قبیل چیزهای شور و تند و شیرینها
و غذائیکه بخورد کمتر از اشتها بخورد و بدانکه آب کمی مخلوط بسرکه بدل آب خالص بسیار میشود
پس هرگاه آب کم باشد قلیلی را از آن در سرکه مخلوط نموده بنوشد که کفایت مینماید و باید
در جائیکه خوف بی آبی باشد از هر چه باعث عطش باشد احتراز کند از حرکت بسرعت و سخن
بسیار گفتن خصوصا با آواز بلند و غذای حار خوردن اما آنچه رفع تشنگی میکند و دفع تشنگی

دوغ ترش و شیره خوردن که در دوغ خیسانیده باشند و شیره تخم خرفه با اندکی سرکه در دهن داشتن
و آلوی بخارا یا تمر هندی یا انار دان یا ترشی رافع تشنگی است و باید بعد از تشنگی مفرط البته
مسافر با آب نرسد دفعةً بقدری که سیر آب شود ننوشد بلکه اول مضمضه کند و دست و پا و دهن شسته
بشوید و بعد از آن کم کم بیاشامد تا آنکه عطش بتدریج از او رفع شود و اگر دفعةً بعد از عطش مفرط
آب بسیار بیاشامد خوف هلاکت است و مسافر در سفر باید که از گرما تمام بدن خصوصاً سر را از آفتاب
بپوشد و در پری معده حرکت نکند و اگر لابد باشد غذای کم بر قدری بخورد و البته ناشتا نباشد
خصوصاً کسی که هرگاه بدنش لاغر و ضعیف باشد و مزاجش حار باشد و از آب سرد سر و گردن شسته بشوید و از
میوه ها و ترشیها آنچه یافت شود بخورد و اگر یافت شود سر و سینه را بروغن بنفشه یا بادام
یا روغن تخم کدو چرب کند و قبل از حرکت از منزل اگر قدری از آرد جو بو داده یا قدری نبات
یا قند با آب سرد بیاشامد مناسب است یا بذر قطونا یا آب سرد یا شیره جو سرد هر یک که باشد
و بعد از نزول در منزل از میوه های بارده و غذاهای ترش یا دوغ آنچه یافت شود میل نماید
و منزل باید در جایی باشد مرتفع و زیر خیمه و مسکن بر طرفی باشد که باد شمال میوزیده باشد
و خیمه ها از هم دور باشد و جای وسیع که حتی المقدور در آنجا آب نباشد و در رباطها اگر فرود آیند
در بیوتی باشند که باد شمال میوزیده باشد اما تدبیر احتراز از سموم آن است که در محلی که
احتمال وزیدن باد سموم بود دهان و بینی را بدستمالی که به آب و سرکه آلوده باشند بسته از آنجا بگذرند

حب الملوک در استنشاق هوا کنند و در ساعت مضمضه با آب سرد با شکر نبات نمایند و سر و سینه را

بروغن تخم کدو و بنفشه و بادام که در صداع مذکور خواهد شد و اگر دوغ سرد نبات میسر نباشد بنوشد نافع

و اگر قدری ریباس را در دوغ بخیسانند و قبل از آنکه بیاشامند البته رفع ضرر سموم میشود و اگر

در طی مسافت هوای سمی را قبل از وقوع احتیاط کنند مثل احتراز سموم علامتش تیرگی و شدت

حرارت و بدبوئیه هواست و سایر علامات که مسافرین در هوای سمی بتجربه معلوم نموده اند

باید که اگر در برابر باد سموم راه بگردانند و دهان و بینی را ببندند و سر را بگوشه ابر که آلوده در بخشی

بینی بدارند و اگر آب نزدیک باشد خود را در آب اندازند یا آنکه در روی زمین بخوابند تا هوای

مذکور بگذرد و اگر هوای مذکور بدماغ برسد و حال متغیر شود و کرب و اضطراب قلب

و غشی حادث شود اگر تریاق فاروق حاضر باشد بقدر نیم مثقال یا قدری جدوار یا قدری

فادزهر معدنی فرو برد و قدری سرکه یا کافور و صندل سفید ببوید و بر سینه و بینی بمالد

و دوغ سرد نبات ملده با آب سرد فرو رود و روغن تخم کدو به بینی بچکانند و پاها و دستها را با آب

سرد بگذارد و در جایگاه سرد مقام کنند و غذاهای خنک و میوه های رطب و غذاهای ترش بخورد

تا بحال آید مثل سردی هوا و برف در سفر قبل از آنکه در منزل غذاهای حار بقدر اشتها بخورد

و بعد از آنکه حرارت غذا در بدن منتشر شده حرکت کنند و بینی و دهان را بسته دارد و اگر طی مسافت و دقته

سرما شدت کند قدری افتیمون فرو برد و اگر قبل از آنکه غذا ... با شیر و دوغ

دروغ داشته باشند بخورد و دفع ضرر سرما میشود اما بعد از فرود آمدن بمنزل دفعه نزدیک آتش نرود
بلکه اول هوای یورت و خیمه که فرود آمده گرم کنند و بعد از سکون شورت سرما نزدیک آتش رود
و خود را بپوشانند و دست و پا را با آب گرم بگذارد و در زیر جامه های گرم که بسیار بوده باشد بخواب کنند
تا بحال بیاید و در هوای سرد باید که نزول در مکان ها کرد و رباط ها و خوابها و اگر در خیمه باشند رو
بجنوب و مشرق باشد و مراکب و دواب نزدیک خیمه ها باشند اما احتراز از گزیدن حیوانات نمودن
در زیر درختهای بزرگ و میان کوه و نزدیک ایشان بعلتی و کلاغ نخوابد اما تدبیر حفظ چشم از ضرر سرما
و برف آن است که پارچه سیاهی با خود داشته باشند و در حین طی مسافت در برف نظر باو
میکرده باشد و اگر نقابی که از دم اسب سیاه می بافند با خود داشته باشد و در حین طی مسافت برو
بکشد البته چشم را هیچ ضرری نمیرسد و سرمه سنگ در چشم کشیدن نیز همین خاصیت دارد و مانع آزار
برف میشود اما تدبیر وجع و سوزش که باعتبار سرما در چشم بهم میرسد باید که گاه گندم را بجوشانند
و سر چشم را بخور دهند که باصلاح می آید و سر و چشم را گرم بپوشانند و حب ایلقوه دیگر در
سرما حرکت نکنند تا چشم بحال آید و اگر درد چشم در او بهم رسد علاجش با آن نحو که مذکور میشود
بکنند اما تدبیر محافظت پاها و دستها از سرما باید که پاها را قبل از سوار شدن از خرابی
بروغن جاری مثل روغن زیتون و یا روغن مغز گردکان و یا روغن بادام تلخ و دنبه
گداخته چرب نمایند و ما بین انگشتان و تمام پاها را به پشم نرم به پیچد و جوراب سرمی بپوشند

جهة سرفه ایکه
عناب
قدیم باشد گل بنفشه ۳ ...
... دانه صمغ ...
سپستان ... ۱ ... ۳
... گل خطمی ... تخم ... زنجبیل ... ۲
روغن بادام ۲

و در موزه کنند و اگر روغنهای مذکور نباشد بنفط آن آلوده کنند و حب البلسان در نگذارند که تر شود
و بعد از آنکه تر شد اگر تواند آنچه از موزه و جوراب تر شده تبدیل کند و هرگاه در طی مسافت
سرما شدت کند قدری مسافت پیاده طی کند و پاها را از جوراب برآورده قدری بمالند و باز
براه افتد اما تدبیر عضو سرما زده همینکه اثر بردن سرما ظاهر شد علامتش آن است که حس
عضو کم شود و رنگش متغیر شده ورم کند بزودی پوشش عضو را تبدیل نماید و در میان آب گرم
گذارد و بمالند و گاهی که ورم را بجوشانند و عضو را در میان آن گذارند یا آنکه شلغم یا قمرطیط یا
بابونه یا تخم شنبلیله یا برگ کرنب را پخته ضماد نمایند و مکرر در پیش آتش بدارند یا آنکه قطران
بمالند و اگر عضوی میل بسبزی یا سیاهی کرده باید آن موضع را تیغ بزنند و در میان آب گرم
گذارند تا خون مرده رفع شود پس گل ارمنی را با سرکه طلا نمایند و اگر عضوی بیجا و فاسد
شده باشد و نزدیک بافتادن انگشتان شده باشد باید که برگ اسفناج را با روغن گاو
ضماد نمایند تا گوشتهای فاسد بیفتد و یا آنکه برگ خطمی و خبازی را با شیر گاو پخته ضماد نمایند
تا گوشتهای فاسد بیفتد یا آنکه برگ خطمی و خبازی را و نیز گل خطمی با شیر گاو خوب ... و اگر بعد از
ضمادات گوشتهای فاسد بخودی خود نیفتد جراح صاحب وقوف باید که گوشتهای فاسد
شده را قطع نماید که مبادا سرایت کند فساد آن بگوشتهای صحیح و بعد از رفع گوشتهای
فاسد مرهم سیاه کم صفت آن زینت شیوای کنند صفت مرهم سیاه مرداسنگ زفت رومی
۱۵ عدد ۶۵ ثقلی

زفت رومی علک البطم روغن زیتون موم ۱ جزو اینها را باهم بگدازند و مرداسنگ را از مرهم صلایه
۱۵ ۴ ۹ ۲
نموده مخلوط سازند که صفت آن اینست خصوصاً بعد از آنکه چند روز مرهم سیاه را استعمال کرده
باشند مرداسنگ را صلایه کرده با موم و روغن زیتون و سرکه درهم سازند و بعد از استعمال
این مرهم مرهم سفیداب که صفت آن در سوختگی آتش مذکور میشود خصوصاً هرگاه قدری مرداسنگ
اضافه نمایند استعمال کنند و بالجمله هریک ازین مرهمها که مذکور شد نافع و مصلح جراحات است
نهایت اگر باین ترتیب مذکور استعمال نمایند اولیست صفت مرهمی که باین جراحات
و همه جراحات نافع است و گوشت میرویاند و قرحه را از فزودی اصلاح میکند و معروف
باسفایا سفیداب قلعی و موم از هریک سه مثقال دم الاخوین و انزروت و صبر و مر و مصطکی
و کندر از هریک دو مثقال روغن گل سه مثقال و اگر نباشد روغن بادام یا روغن کنجد
ده مثقال مرهم ساخته استعمال نمایند بدانکه هرگاه که سرما خورده باشد در زمستان در سردی هوا
ورم میکند و وجع بهم میرساند معرفت علاج زکام را بدان عضو مالند و وقتیکه ورم
و وجع عود کرده باشد دیگر باره عود میکند اما تدبیر سفرهای دریا باید که مسافر دریا قبل از
سوار کشتی چند روز غذا کم بخورد و در روز اول سواری کشتی با آب دریا نظر نکند و رب
به یا سیب یا انار یا ریواس با خود داشته باشد که مداومت بخوردن آنها کنند و آشهای ترشی
مثل آش سماق و انار میل کرده باشد و اگر غثیان و قی شود مانع نشود بگذارد تا معده از

اختلاط حاصل شود و بعد از آن این ربوب و آشهای مذکور میل نماید و طریق اتخاذ این
ربوب در تتمه مذکور میشود اما قتل شپش جامه که در زیر جامه‌ها پوشیده میشود اگر کتان
باشد منع تولید شپش میکند و اگر سیماب را با آب دهن و خدا بکشند و بر ریسمانی بمالند و در گردن آویزند
شپش را میکشد و دیگر تولد نمیکند و اگر جامه‌ها را بدود کنند بس و ترمس بجا آرند و به پوشند
یا برگ حزنبره را بکوبند با نمک و روغن حنظل روغن بادام مخلوط نموده بر بدن بمالند
نافع است تولید شپش نمیشود و مالیدن آب نمک در حمام همین خاصیت دارد مجرب است اما قلع بادها
محافظت بشره از باد و سرما و آفتاب سیاه شود آنست که در حین حرکت کیتراوث بسته
و صمغ عربی و لعاب بهدانه و لعاب بذر قطونا مجموع یا بعض از اینها را با سفیده تخم
مرغ بصورت بمالند و بعد از فرود آمدن بمنزل بشویند اما قطع بیع ان در کاه فاش
شده باشد آنست که پیه مرغ را با موم بگدازد و با آرد نخود بصورت بمالند و بآب گرم
بشویند اما قطع ریش شدن بدن از موزه و سواری آنست که چون اثر ریش ظاهر شود در علاج
حرارت و سوزش و سرخی آن موضع سعی اول باید پارچه کتانی را بآب بسیار سرد یا گلاب
سرد تر کنند و بر عضو مکرر بمالند یا بگذارند تا آنکه سوزش او فرو نشیند پس مرداسنگ را با گلاب
و اگر نباشد بآب بسایند و بمالند اما نفاخات که از موزه و کفش بهم میرسد که اثر انفجار آبله
گویند باید آنها را با خار بشکافند و بعد از آن مازو را با آب سرد بسایند و بمالند یا گلنار ترکی بوده

ترکیده بر آنها باشند اما تدبیر رفع ترکیدن دست و پاها که بعلت اختلاف هوا و آبها از
برای مسافران اتفاق می افتد باید که اول از چرک پاک کنند ساعتی در آب گرم گذارند
و بعد از آن کتیرا اشنان غبار سائیده بر آن پاشند و از گرد و محافظت نمایند و اگر از این بعد
از آن تدبیر به نشود پیه بز را بگدازند و موم را اشنان غبار سائیده با آن مخلوط کرده و گرم کرده
موضع ترکیده را از آن پر کنند و هرگاه مزمن شده باشد سندروس نرم سائیده با روغن
بزرگ بجوشانند تا بیک غلیظ شود و در میان ترکیده بچکانند اما تدبیر افتادن
از مرکب یا بلندی یا صدمه بعضوی رسیدن مثل لگد چهارپا یا چوب بدانکه اگر یکی
از اینها بعضو شریف مثل سر و تهیگاه و بازو رسیده باشد یا آنکه بهر عضوی که
رسیده بشدت باشد باید فصد کنند که مواد بدان عضو توقف نکند و صدمه عظیم تر
نشود پس آن موضع را باین ادویه ضماد کنند ماش مقشر گل ارمنی اقاقیا صبر سقوطری با آب
برگ مورد و اگر موضع صدمه ورم کرده باشد ورق گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی شیاف
مامیثا صندل سرخ فوفل با گلاب ضماد نمایند و اگر این ادویه یافت نشود بهر حال
برگ مورد را با زرده تخم مرغ ضماد نمایند یا پیه حلوا را با زرده تخم مرغ طلا نمایند و زیره
سبز و صبر سقوطری و مرمکی با زرده تخم مرغ یا یکی از اینها را با زرده تخم مرغ و اگر [illegible]
زرده تخم مرغ و ماش مقشر و یکی از اینها هم به تنهائی یافت نشود خوب است و اگر بهم رسد

قدری مومیایی معدنی فرو برند و بر عضو مأووف نیز طلا نمایند و غذا ماهی و برنج یا آش عدس

و آش بادام همین نمایند و اگر تب بهم رسیده باشد از حیوانیه احتراز کنند و بهر حال از ترشیها و ماست

و دوغ و آب سرد پرهیز کنند و آن عضو را از هوای سرد محافظت نمایند و خاکستر گرم

در کیسه کرده بران ببندند و حب المقل و ترکیبی که کنند تا تمام بصلاح آید اما اگر ازین تدابیر

وجع تسکین نیافته باشد زفت رومی را گرم کرده بروی کرباس پهن نموده و بران عضو چسبانند

تا بصلاح آید اما علاج جراحات که از آلات کارد و شمشیر و امثال آنها بر بدن واقع شود

و این مرهم مجرب است و از اسرار است و جراحات تازه زود ملتئم کند و حاجت بهیچ دوای دیگر

ندارد روغن چراغ حقه زرده تخم مرغ عدد مرداسنگ مثقال دم الاخوین مثقال

این اجزا را نرم سائیده با روغن و زرده تخم مرغ ممزوج کرده استعمال نمایند دوای دیگر

که بسیار نافع است و از اسرار است برگ درخت عنبر را بر جراحت ضماد نمایند که جراحت

بچرک نمی آورد و پاک میکند و ملتئم میشود و مکرر تجربه رسیده اما علاج سوختگی آتش یا آب گرم

یا روغن پیش از آنکه آبله کند سفیده تخم مرغ بران مالند و لته را بر آب سرد و یا برف یا یخ

سرد کنند و بران موضع گذارند یا مداد همین عمل نمایند یا عدس مقشر پخته ضماد نمایند و یا گل

ارمنی را با سرکه و آب طلا نمایند یا سفیداب قلعی و مرداسنگ با سرکه بمالند یا سفیداب

قلعی و گل ارمنی و سفیده تخم مرغ بمالند و اگر آبله کرده و مجروح شده باشد ولنوز نشو کنند اگر مانع نمانند

نباشد فصد کنند و از خوردن شیر و روغن احتیاط کنند صفت مرهم اسفیداج که
از اثر قوبا و جرب استعمال نمایند اسفیداب قلعی و موم کافوری از هر یک جزو [illegible] و روغن [illegible]
بادام شیرین موم را در روغن گداخته اسفیداب را هم نرم ساییده داخل نموده ضماد نموده استعمال کنند
صفت دوای دیگر که مشهور و مجرب است مرهم نوره در سوختگی آتش مجرب و بهترین مرهم هاست آهک [illegible]
[illegible] بقدری که آب بر روی آن بایستد بگذارند و آب را برچینند و چون ته نشین شود دو
ساعت بگذرد آن آب را بیرون ریزند و دیگر آب تازه بریزند تا هفت مرتبه پس آن آهک را خشک نموده
با روغن گل سرشته و اگر [illegible] باشد با روغن بادام شیرین [illegible] ضماد نمایند و اگر موم
کافوری را در این مرهم اضافه نمایند بهتر است و اگر مرداسنگ نرم [illegible]
سرشته استعمال نمایند نافع و مجرب است [illegible] و اگر [illegible] مجرب است
صفت [illegible] بعد از [illegible] و [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] شود و دیگر [illegible]
[illegible] با روغن [illegible] چرب کنند و [illegible] این [illegible]
هوای گرم [illegible] و در هوای [illegible] آب گرم [illegible] نفع [illegible] شود
[illegible] بعد از آن هر قدر که خواهند با [illegible] که [illegible] کرده اما [illegible]
هر [illegible] از موضع این رساله [illegible] چون [illegible] و [illegible]

بدانکه [illegible] سبب و بیشتر هر کلمه از حرکت وا ماند و دیگر قدرت رفتار نداشته باشد قدرت ایستادن

که او را [illegible] و اکثر [illegible] منقبض باید بحلقش کرد که توانایی رفتار بهم میرسانند و دیگر

منافی بیمار [illegible] مینماید و این تدبیر از بسیار مکتوم است و دانستن این مسافر را بیمار مفید

و ضرورت [illegible] و هم بر معالجه [illegible] در بعضی امراض که [illegible] مرجعیت حکیم توان

معالجه نمود صداع که بیماران را درد سر گویند هر گاه از اسباب سخته خارجه

از بدن اتفاق افتاده باشد مثل راه رفتن در آفتاب [illegible] یا نزدیک آتش [illegible] بیمار مقیم گردد

یا [illegible] در [illegible] بیمار [illegible] و بالجمله از خوارج بسبب

حرارت [illegible] حرارت [illegible] تمدد دماغ و اعضا سبب صداع شود

علاجش [illegible] و حرارت [illegible] بدون [illegible] و ضماد کردن [illegible]

و تخفیف [illegible] بالفعل یا بالقوه و علاج [illegible] و اعتدال

سایر حالات [illegible] علاج [illegible] صندل [illegible] بنفشه و [illegible] نیلوفر و کافور

و [illegible] گلاب و [illegible] سرکه و گلاب و مالیدن روغن [illegible] بر سر و روغن تخم

کدو و روغن بنفشه با حلیم و روغن تخم کاهو و روغن تخم خشخاش و مالیدن [illegible]

تخم کاسنی کوبیده با گلاب و [illegible] گلاب و سرکه و صندل [illegible] و آب [illegible]

خیار و کافور [illegible] کدو و خیار [illegible] حلبه [illegible] با آب یا گلاب [illegible]

و مالیدن قرص مثلث با آب گشنیز و مالیدن پاها و پاشوره با آب گرم کردن و آب حید
آب انارین و آب لیموی و آب غوره و آب آلوچه و بذر قطونا با عرق بید یا عرق
کاسنی یا عرق نیلوفر یا آلوی بخارایی یا زردآلوی خشک خیسانیده و صاف نموده با
شیرخشت یا دوغ سرد کرده هر یک از ادویه و اشربه مذکوره که یافت شود
و غذا انار و کلابیه و مهندوانه و مغز خیار و آلوچه و گیلاس و آلوی زرد و کاهو
و اسفناج و از حبوب ماش و عدس و از قلیه‌ها قلیه زرشک و تمر هندی و ریواس و آلو و سماق
و لیمو و نارنج و ترنج و دوغ و قلیه کدو با حصرم و در هر حال و زمان هر یک از این اغذیه
که یافت طریق ساختن روغن تخم کدو آنست که روغن کنجد ابریز و قدری شیره تخم
تازه بسیار ریخته تا چهل روز در آفتاب گذارند بعد روز در آفتاب گذارد ظرفی
روغن تخم کدو و خشخاش و بادام و جمیع ادهان باید که بعد از کوفتن در ظرف بالای
آتش گذاشته خوب داغ کنند و اندکی آب گرم بر آن پاشیده افشرده بعد روغن بگیرند
و روغن بنفشه بادام آنست که مغز بادام با گل بنفشه تازه در کیسه کرده مکرر بمالند
و تجدید گل ریخته و بمالند و بعد بطریق مذکور روغن بگیرند صفت قرص مثلث آنکه
که زعفران افیون مرکی بزرالبنج پوست بیخ لفاح اجزا مساوی کوفته و با آب کاهو
معجون کرده قرصهای مثلث بسازند که بسائیدنش آسان باشد و بعد قرصهای دیگر

مشتبه نشود و اگر سبب صداع برودتی باشد که از خارج رسیده باشد مثل هوای سرد یا غسل در آب سرد
یا خوردن چیزها یا غذای سرد علامتش تقدم یکی از اسباب مذکوره است و کدورت حواس و میل وجع
به جنبش سر و سکون درد از استعمال مسخنات است باید که باین از صداع نزله باشد یا بعد از نزله بهم رسد
علاجش آنست که سبوس گندم یا شیاه دانه یا نمک یا ورق کلم سرخ یا خاکستر را گرم کرده در کیسه کرده
و بر سر بندند و بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک و ورق کلم سرخ و اسطوخودوس یا بعضی از اینها را
و یا مجموع را جوشانیده بر سر ریزند بخار آن بدارند و بوئیدن مشک و عنبر نافع است و غذا کم میل کنند
و قیمه شوربا با ادویه حاره [illegible] آب سرد و تر شدنها احتراز نمایند و اگر
سبب صداع غلبه خون باشد علامتش سرخی چشمها و رخسار و زبان است و سنگینی سر و جستن شریانها
سر و [illegible] و پری رگهای بدن و سرخی قاروره و آمدن خون از بن دندان
یا بواسیر [illegible] طعم دهان و جلوه کردن سرخیها در پیش
چشم [illegible] و در خواب دیدن سرخیها علاجش فصد قیفال یا حجامت
بین الکتفین و از دواهای مسهله که در نوع اول از صداع مذکور شد خصوصاً آنچه ترش باشد میل کنند
و بعد از فصد این ملین بنوشند عناب سپستان آلوی بخارا تمر هندی شیرخشت ترنجبین
به نبات [illegible] و اگر محتاج شوند بیشتر از ملین باشد [illegible] را بنوشند و اگر
سبب صداع غلبه صفرا باشد علامتش مجموع علامات است که در نوع اول از صداع مذکور شد برای

سوای اعتدال در سایر حالات با زردی چشمها و صورت و تلخی دهان و خشونت زبان
و بی خوابی و بی اشتهایی و زردی بول و تخیل چیزهای زرد و در خواب ترسیدن و دیدن
آتش و زردیها و شعلها علاجش مجموع آنچه در صداع اول مذکور شد و این مسهل نیز
مفید نمایند عناب سپستان شاهتره بیخ کاسنی تخم کاهو کشنیز سبز خشت ترنجبین
۱۰ دانه ۱۰ دانه ۲ مثقال ۳ مثقال ۳ مثقال ۱ مثقال ۱ مثقال ۱۰ مثقال ۱۰ مثقال
و بعوض شیرخشت با ترنجبین شربت بنفشه با نیلوفر در فصل تابستان کرده از هر یک چهار مثقال
طریق ساختن شربت نیلوفر و بنفشه گل نیلوفر شاهتره بیخ کاسنی کاکنج عنب الثعلب
از هر یک چهار مثقال عناب سپستان آلو بخارا روغن بادام [illegible] زرد
۱۰ دانه ۱۰ دانه ۲۰ دانه ۲ مثقال
جوش دهند و صاف نموده با شیرخشت و ترنجبین [illegible] شکر [illegible] و اگر از یک مسهل
۱۰ مثقال
رفع نشود همان مسهل روز اول را باز [illegible] مسهل
تا خوب قلع ماده شود با هر یک از انواع مذکوره [illegible] لازم است
و اگر سبب غلبه بلغم باشد علامتش سنگینی سر [illegible] سفیدی
رنگ و بر آبله دهان و عدم تشنگی و کسالت بدن و سفیدی و غلظت بول و بسیاری خواب
و تخیل چیزهای سفید و در خواب دیدن آبها و نهرها و باران و برف و یخ و سنگین
شدن اعضا خصوصا زبان در خواب علاجش خوردن گلقند آفتابی با سکنجبین تا سه روز
و روز چهارم آخر شب سه مثقال اطریفل صغیر با ده مثقال ایارج فیقرا یا در شب چهارم

مشتبه نشود و اگر سبب صداع برودتی باشد که از خارج رسیده باشد مثل هوای سرد یا غسل در آب سرد
یا خوردن هوا یا غذای سرد علامتش تقدم یکی از اسباب مذکوره است و کدورت حواس و میل وجع
به جنبش سر و سکون درد از استعمال مسخنات است باید که بداند که این از صداع نزله باشد یا بعد از نزله بهم رسد
علاجش آنست که سبوس گندم یا نشاسته یا نمک یا ورق کلم یا خاکستر را گرم کرده در کیسه کرده
و بر سر بندند و بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک و برگ کلم و اسطوخودوس یا بعضی از اینها را تمو[illegible]
و یا مجموع را جوشانیده سر را به بخار آن بدارد و بوییدن مشک و عنبر نافع است و غذا گرم میل کند
و قلیه شوربا با دارچینی [illegible] و آب سیر و ترشیها احتراز نماید و اگر
سبب صداع غلبه خون باشد علامتش سرخی چشمها و [illegible] زبان است و سنگینی سر و جستن شریانها
سر و [illegible] و پری رگهای بدن و سرخی و غلظت قاروره و آمدن خون از بن دندان
یا بواسیر [illegible] بیشی طعم دهان و جلوه کردن [illegible] بیشی
[illegible] داشته باشد و در خواب [illegible] علاجش فصد قیفال یا حجامت
بین الکتفین و از دواهای که در نوع اول از صداع مذکور شد خصوصا آنچه ترش باشد میل کند
و بعد از فصد این ملین بنوشند عناب سپستان آلوی بخارا تمر هندی شیرخشت ترنجبین
۱۰ دانه ۱۰ دانه ۳۰ عدد ۱۰ عدد ۱۰ عدد ۱۰ عدد
[illegible] و اگر محتاج بیشتر از ملین باشد بگیرد [illegible] ملین را بنوشد و اگر
سبب صداع غلبه صفرا باشد علامتش مجموع علامات است که در نوع اول صداع مذکور شد سوای

سوای اعتدال در سایر حالات با زردی چشمها و صورت و تلخی دهان و خشونت زبان
و بی خوابی و بی اشتهایی و زردی بول و تخیل چیزهای زرد و در خواب ترسیدن و دیدن
آتش و زردیها و شعلها علاجش مجموع الحبه در صداع اول مذکور شد و این مسهل نیز
مفید می نماید عناب سپستان شاتره بیخ کاسنی تخم کاهو کشنیز شیرخشت ترنجبین
و بعوض شیرخشت با ترنجبین شربت بنفشه با نیلوفر در ضمن مسهل بکرد و از هر یک چهار مثقال
طریق دیگر شربت نیلوفر و بنفشه گل نیلوفر شاتره بیخ کاسنی [illegible] عنب الثعلب
از هر یک [illegible] عناب سپستان الو بخارا روغن بادام ملتقط [illegible] زرد
جوش دهند و صاف نموده با شیرخشت و ترنجبین و [illegible] شیر [illegible] اگر از یک مسهل
رفع نشود همان مسهل روز اول را باز [illegible] بعد از آن باز [illegible] مسهل
تا خوب قلع ماده شود و با هر یک از انواع مذکوره [illegible] لازم است
و اگر سبب غلبه بلغم باشد علامتش سنگینی سر [illegible] به پیش سر با خشکی و سفیدی
رنگ و بر آبله دهان و عدم تشنگی و کسالت بدن و سفیدی و غلظت بول و بسیاری خواب
و تخیل چیزهای سفید و در خواب دیدن آبها و نهرها و باران و برف و یخ و سنگین
شدن اعضا خصوصا زبان در خواب علاجش خوردن گلقند آفتابی با سکنجبین سه روز
و روز چهارم آخر شب ۳ مثقال اطریفل صغیر با ده مثقال ایارج فیقرا یا در شب چهارم

[illegible]

بقدر سه مثقال حب بسیار و فرو برند و از عقب آن اندکی آب گرم بنوشند و اگر به یک مسهل
رفع مرض نشود باز دیگر در میان ایارج و حب بسیار و مسهل خایند تا رفع علت شود غذا
در روز مسهل نخود آب و در سایر ایام نان و مربای بالنگ یا قلیه شوربا با هل و دارچینی
و زیره طریق ساختن حب بسیار و هیئت صبر سقوطری تربد پوست هلیله زرد سقمونیا
۱۰م ۴م ۵م ۲م
مصطکی و ورق گل سرخ زعفران نیم مثقال اجزا را نرم بیخته حب بسازند و این حب حب
۲م ۲م
الذهب نیز گویند و در انواع صداع نافع است و اگر تنقیه به نهجی که در تنهای بلغمی مذکور
خواهد شد هم بکنند شاید و باید علاج صداع بلغمی به نهجی که در نوع دویم صداع مذکور شد
و اگر صداع [illegible] سودا بود [illegible] علامت آن تیرگی زبان و رخساره است و بسیاری فکر
و وحشت و [illegible] و خشکی دهان و [illegible] تیره و سیاه و ترسیدن در خواب علاج آن
به نهجی است که در صداع بلغمی مذکور شد و اگر بدینها رفع نشود باید تنقیه بدن و دماغ نمود
از ماده سودا و بعد از آن اصلاح مزاج و دماغ و طریق آن به نحوی است که در ضعف قلب
مفصلا مذکور خواهد شد باید به نحوی که در تب ربع مذکور شود و معالجه نمود جمع
کثیری که مبتلا به صداع مزمن بودند نافع نشده بود فقیر علاوه حب معجون جواهر الشفا
علاج کردم چنانچه هر روزه بقدر نخودی میدادم تا رفع علت شد و بعد از آنکه
ایمن شدند ترک کردند و در صداع بلغمی بعد از تنقیه به نهجی که مذکور شد اگر بقیه

اگر تقیه آزار باشد شربت اسطوخدوس نافع است اگر روز اول پنج مثقال و روز دوم
شش مثقال و سیم هفت مثقال و بعد دیگر روز هفت مثقال انرا با شیره تخم کاسنی
و بادیان از هر یک مثقال بنوشند یا انکه عرق بیدمشک و گلاب یا ملیناصفر یا
عرق گاوزبان یا بادیان بنوشند تا دوازده روز و اگر بیش از دوازده روز
هم میل نمایند شاید طریق ساختن شربت اسطوخدوس عود الصلیب رازیانه
پوست ریشه رازیانه گاوزبان اصل السوس بر سیاوشان پوست بیخ کرفس
تخم کرفس تخم خطمی ورق گل سرخ بنفشه مویز منقی سپستان اجزا الخبا اننده
و صاف نمایند و با دولت مثقال ... یا قند سفید بقوام آورند و اگر بعد از
شش روز از خوردن شربت اسطوخدوس ایارج فیقرا یا حب شبیار یا یکی از
مسهلهایی که در شبهای بلغم مذکور خواهد شد هر یک بهمین دستور میل نمایند هم
شاید و اگر سبب صداع بخارات معده باشد علامتش اینست که شدت و ضعف
صداع تابع حال معده است و اگر قوتهای معده بر جای خود است صداع تخفیف دارد
و اگر ضعف از هرم و سایر قوتهای معده است شدت مینماید و بالجمله هرگاه ناخوشی
در معده است صداع بهم رسیده یا شدت مینماید هرگاه حال معده بر مجری طبیعی باشد
ساکن میباشد علاجش خوردن اطریفل صغیر است بقدر سه مثقال یا چهار مثقال

در آخر شب و خوردن آمله پرورده با طباشیر یا مصطکی بجهت مزاج و اگر ماء لحم نیز ضعیف
باشد بقدر یک مثقال نیم کوفته نوشند و برودی غذا میل نمایند و مراعات حال معده بکنند
و اگر خلط غالب در معده باشد بقدر یک مثقال نیم ایارج فیقرا یا دو مثقال اطریفل صغیر میل نمایند
و اگر محتاج بتکرار شود دیگر روز در میان همان دستور بخورند اطریفل صغیر این است پوست هلیله
زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله مقشر اجزا برابر کوبیده بروغن بادام شیرین
چرب کرده با دو برابر آن عسل کف گرفته بقوام آورده سرشند طریق ساختن نوشدارو
که بعضی از این گذشت در میان اطبا معروف است بمعجون مفرح است و ورق گل سرخ
سنبل کوهی قرنفل مصطکی اسارون سنبل الطیب دارچینی قاقله کبار
زرنباد بسباسه جوزبوا قرفه زعفران آمله مقشر قند عسل آمله را در شیر گاو
خیسانیده و با آب بجوشانند تا پخته شود و هر سه طرح شانزده مثقال اجزا بکوبند و باهم
مخلوط نمایند و از الیت قربانی بیرون نمایند و قند و عسل را بقوام آورده و با آمله
مخلوط نمایند و سرشند باهم طریق ساختن ایارج فیقرا مصطکی و سلیخه و دارچینی
و سنبل الطیب و عود بلسان و حب بلسان و اسارون و زعفران از هر یک یک مثقال صبر سقوطری
شانزده مثقال اجزا را بکوبند و باهم مخلوط نمایند این است آنچه در معالجه بعضی از انواع
صداع بیان توان نمود و دیگر انواع را رجوع بطب شفائی نکام و غیره که عبارت است

که عبارتست از فرود آمدن فضول رطبه دماغ از راه بینی یا حلق یا ریختن او باعضای
مجاوره مثل سینه و گوش و چشم و غیر اینها اگر سبب آنها یکی از اسباب مسخنه خارجه باشد
از قبیل نشستن در آفتاب یا نزدیک آتش یا غیر اینها از آنچه در نوع اول صداع مذکور شد
علامتش تقدم یکی از اسباب مذکور است و خارش و سوزش اندرون بینی و حدت در رقت
آنچه سیلان مینماید و سرخی چشمها و سایر علاماتیکه در نوع اول صداع مذکور شد علاجش
اگر از علامات غلبه خون است چنانچه در صداع دموی مذکور شد فصد قیفال کنند یا حجامت
میان دو شانه و اگر علامات غلبه صفرا باشد چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد دو روز
این علیل را میل نماید عناب سپستان ریزانه شیره تخم کاهو شیره تخم کشنیز
خاکشیر شربت بنفشه و اگر همین منضج را در دو سه روز میل نماید نافع است و تا سه
روز از چربی و شیرینی و آب سرد و ترشی احتراز نماید و اگر تب داشته باشد از گوشت هم
و غذا آش عدس یا آش ماش و جلو و زرده تخم نیم برشت میل نماید و اگر ماده پخته شد مسهلی
از بنفشه و نیلوفر و عنب الثعلب و ریشه کاسنی و شاهتره و عناب سپستان ترنجبین
شیرخشت فلوس خیارشنبر روغن بادام میل نمایند و بعد از چهارم شربت
خشخاش یا حب نزله یا حب السعال یا حب افیمون میل نمایند طریق ساختن شربت خشخاش
آنست که صد دانه خشخاش سبز با پوست و تخم شب در آب بخیسانند و بعد از آن در روز

اینت

بجوشانند و صاف نموده با پنج درم قند سفید بقوام آورند طریق حب ساختن حب نزله
نشاسته صمغ عربی رب السوس تخم خشخاش افیون کتیرا بهدانه زعفران با لعاب
بهدانه قطور ما حب سازند نسخه دیگر که مجرب آزموده است نشاسته صمغ عربی رب السوس لعاب
تخم کاهو مقشر افیون زعفران بذر البنج اجزا را مساوی کوفته و بیخته و با لعاب بهدانه حب سازند
نسخه معجون حب الشفا در ربع مذکور است و در نزله حاره بعد از چهارم خوردن ترشی ...
در فاتر بحمام ... و ریختن آب گرم بر سر و اندرون بینی بردن روغن تخم کدو و تخم کاهو
و روغن تخم خشخاش و بنفشه بادام در بینی که باشد مناسب است اگر علامت غلبه خون و
و صفرا ظاهر شود مقدم بر آن به نیست که مذکور شد سوای فصد و خوردن مسهل و اگر سبب
برودت ... مثل رسیدن هوای سرد و یا غسل آب سرد علامتش تقدم یکی
از اسباب مذکوره است و کدورت حواس و انتفاع از مسخنات بالفعل و عدم
حدت ماده و عدم سوزش اندرون بینی علاجش بقراریکه در نوع اول مذکور شد
و پرهیز هم بهمان نوع اول نگاه دارد و سر را بیشتر بپوشانند و اگر سبوس گرم را در کیسه کرده
بر سر ببندند مناسب است و اگر ماده غلیظ باشد و رفع نشود بوسیدن سیاه دانه که در
سرکه خیسانیده باشند مناسب است و اگر بطول کشد این نوع خوردن ایارج فیقرا یا اطریفل
تمام بدن غالب باشد خوردن اطریفل را در انواع نزله نافع است زکام کلا معقول

منقول از حکیم است که جمعی از جوانان و صاحبان حار المزاج را در وقت گل زکام طاری شود بتخصیص صاحبان دماغ حار
و اعراض این مرض بغایت صعب و شدید میباشد چنانچه مشاهده شده که صاحب این حالت بصداع شدید و سیلان
دموع و قطع اشتها و ضعف سایر قوی دست داده معالجان در کتب طبی مذکور نیست غالبا اعتماد بر معالجات
قدما از زکام کرده اند و از ان غفلت ورزیده فقیر آنچه بخاطر فاتر میرسد بیان مینماید قال القرشی فی الموجز
شم الورد یلطف محرور الدماغ وقال الشارح سببه ارتفاع اجزائه الحارة الی الادمغة لا
از این کلام چنان مستفاد میشود که سبب زکام در این ایام لطافت اجزای گل است با دمغه حاره غایت پیش
اینکه جمیع دماغهای گرم را لازم نیست که از استشمام رایحه گل زکام طاری شود بلکه ادمغه متخلخله ضعیفه که
باندک استشمام روایح حاره منزجر و متأثر میشوند اگر کسی گوید که هرگاه روایح اشیاء حاره در صاحبان
امزجه حاره الادمغه باعث زکام شود تخصیص ان بوییدن گل از چه رهگذر باشد میگوییم که هوای گرم را
در قبول اثر مدخل تمام است و هرگاه هوای گرم و مکیف بکیفیتی و سکان الموضع را استنشاق ان هوا
البته قوت ان هوا در ابدان ان جماعت که دماغ ایشان ضعیف یا متخلخل باشد اقوی خواهد بود و لهذا
هرگاه نافه مشک خالص در مجالس بشکنند و هوای انجمن متکیف به ان شود البته اجزای صغار مشک منفصل شده
با اجزای هوا مخلوط خواهد شد و متخلل دماغ ان حار المزاج را از استنشاق ان صداع و درد عارض
خواهد شد بسیار دیده ایم که از بوییدن ادویه حاره رعاف طاری شده است و چون فصل بهار
افضل فصول است و کمال لطافت و اعتدال دارد و ریاحی که در ان فصل وزیده میشود اکثر از حاری

و حمایل عبور میکنند که متمکن است بر ازهار و انوار و گلهای علف‌های خوش‌بوی ملاقات قلیلی با گل

کیفیت رایحهٔ انها را اخذ میکنند و لهذا بسبب عموم گل راه معبر نمیدهند بلکه اگر نیز می‌بینند ازان متأثر می‌شوند و در کتب حکمت

مبرهن است که تخییلات امور باعث تحریک قوای بدنی می‌شود و شاهد براین قول انکه از تخیل اشیاء حامض

آب دهن میگردد و عنین بسبب تخیل و تصور وقوع و واقع دیدن از کثرت مجامع و استماع احادیث

والاکاذیب جا بجا ... انعوذ تمام حاصل میشود و چون هوا متکیف بکیفیتی شود البته در جمیع ادمیه

سکان ان محلها این تاثیر میکنند و در امزجه بعضی که قبول ان را بمراتب قابلیت اختصاص یافته اند

تاثیرات اثر خواهد بود و دلیل بر صدق این مدعا حدوث وبا و تعفن هوا و وقوع امراض

وبائیه و قبول بعضی ازیشان دون بعضی ... و حدوث زکام گل بعضی را دون بعضی

والحاصل بخاطر ناقص میرسد این بود و چون در کتب این صناعت تصریح به تحدید اسباب و علامات

این قسم زکام نشده بود بکیف المعلاج بدان اطلاع واقع شده مرقوم میگردد در فصل تدابیر حفظ

صحت مناسب حال کسی که هر سال اول را در ایام گل زکام عارض میشود واجب است که قبل از انکه دران محلها

بسیار شود قدری گل را قی کنند و با زرده تخم مرغ و کشنیز تر کوکو سازند چند روز ازان تناول

نمایند و از جمله ضمادات مجتنب باشند و ... این معنی بر کسی ... از طب باشند ظاهر

خواهد بود و دران ایام مداومت نمایند با شیره خرفه یا تخم خیارین و عرق بیدمشک و شربت

صندل یا شربت بنفشه یا شربت گاوزبان غوره یا شربت حماض یا شربت از هر کدام بحسب توافق مزاج

مزاج و قانون و علاج بکار دارد و غذا گوشت خروس بچه و مرغ جوان و کشک پلاو و کوکو که مذکور شد
باشد به روغن با گوشت بره و خروس بچه و از حلویات و دسومات و حموضات صادق الحموضه اجتناب
نماید و هرگاه از این تدبیرات غافل شده باشد در زمان نوبر انگشت ها از کام ظاهر شود و صاحب
مرض در این شباب و کثیر القوت باشد ولا فصد لازم داند و قطعه سردپتی با ورد جو با آب کاهو تر
با کاهو با کشنیز تازه و صندل سفید بکند و اگر اعراض زکام شدید نماید کافور را اضافه نماید و هر
صباح شیره تخم خرفه با شیره ختمی نوشد و شربت به یا سیب و تخم خشخاش ساده و مع الفقش و عرق
کاسنی و بید مشک نوشانند و اگر ضعف و خفقان عارض شود لعاب بهدانه و یا شربت گاوزبان
عنبری و مروارید ناسفته و ورق نقره میخورانند و اگر حرارت اشتداد یابد غذا آش جو با آلو ماش
یا با آب هندوانه یا ماش پخته یا باقلا بخورد و اگر حرارت بمرتبه تب شود ترک حمام نماید و در
مساکن بارده ماوی نماید و از برادورات و استشمام روائح حاره و مرور در آفتاب و مقابل دود و
غبار خود را نگاه دارد و اگر قادر باشد که در آب سرد غسل کند برای جوانان بغایت مفید است
و اگر قطعه یخ بر پشت بالای سر و غیر آن جرکند نیز مفید است و اگر با این تدابیر مرض زایل نشود
و استعداد یابد کافور قیصوری از یک نخود تا دو نخود با یکی از اشربه مذکوره باید خورد و الطریق که
و اگر ضعف بدن و سن مریض مانع از تقلیل دم باشد بر علاجات مذکوره قیام نماید
و استحمام با آب خنک تر و مداومت باطریفل کشنیزی و لیموی آمله و هلیله پرورده بغایت مفید است.

خشخاش بریان و مغز پسته بریان و مغز بادام بریان با قند و نبات کوفته در خلای معده

موافق است و گاه خوردن بغایت نیکوست از جامعیت اعراض واجب است و اگر از آب جو

و سرکه و آب کشنیز تر و خمیر ترش شامه سازد در ایام الالتهاب موید نفع تمام بخشد و از محذورات

مخلص اگر و کوکنار و برش کهنه نافع است و اگر معتاد با فیون نباشد و اگر معتاد باشد خوردنی

افیون را ترک نکند و کوکنار را علاوه آن کند طریق علاج کلیه در اقسام زکام ترک خوردن

روغن گاو نکند و حموضات و افشار نیکو نیست بره و خروس بچه باید خورد و اوماج و زرده تخم مرغ

نیم برشت و با جو کوفته و امثال این نیز نیکوست و در زکام حار مبردات بالفعل و بالقوه بکار

باید داشت و از تردد در هوای گرم و اعراض نفسانیه و خوردن اشیای حاره طریقه احتراز واجب است

و در علاج بعضی زکام کار و نزله ها را بسیار کہنه باشد بد طریق حفظ نزله بانفرادست که

خشخاش سفید و مغز بادام مقشر کتیرا از هر یک پنج مثقالی بنفشه خشک در ابریسم و زوفای یابسی

در بوید حبشی و دار چینی و قاقله کبار و مروارید ناسفته از هر یک و کهربای شمعی و ... و زعفران و گل سرخ

از هر یکی مثقالی مروارید نیم مثقالی مغز تخم کدو مغز تخم خیارین از هر یک سه مثقالی کافور یک مثقالی عنبر خام

نیم مثقالی اجزا را کوفته و بیخته با نبات سفید یک وزن عسل یک وزن گلنگبین یک وزن ترکیب سازند

شربتی از آن یک مثقالی از آن عدد اجزا سوای ... نیم مثقالی ... قدری افیون در میان گل نیز ...

گذاشته فرو برند در حجم که اثر العروق اطبا رمد گویند و آن عبارتست از ورم طبقه ملتحمه

ملتحمه که طبقه محسوس از طبقات چشم است یعنی آن گوشت سفیدی که در چشم مدرک میشود هرگاه
ورم کند او را رمد خوانند و غالباً رگها مثل رگ سبز ورم میکند سبب آن اگر خون باشد علامتش
شدت سرخی چشمها و بزرگی ورم و بسیاری جهیدن رگها و بسیار چرک آمدن و سایر علامات
غلبه خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد علاجش فصد قیفال و حجامت میان شانه و خوردن مبردات
مثل شیره تخم کاهو تخم کشنیز شیره عناب لعاب بذر قطونا خاکشیر شربت بنفشه
یا نیلوفر و اگر ورم و وجع شدت نماید این طلا [illegible] عنب الثعلب
ریشه کاسنی گل بنفشه گل نیلوفر عناب سپستان آلو بخارا پوست هلیله زرد [illegible] ترنجبین
و اگر محتاج بتکرار طلا باشد همین طلا [illegible]
فرو برد و غذا ماش برنج و [illegible] و جلاب [illegible] ورم و وجع
سکون تمام پیدا کند و در ابتدا صندل [illegible] افیون با آب عنب الثعلب
و آب کشنیز سبز و کوکنار و [illegible] باشد در چشمها بچکانند و با اندرون چشم [illegible] بمالند
و مالیدن قرص که حقیر آنرا قرص مبارک نام کرده ام با آب کشنیز بدور چشم بدون [illegible] دیگر
علاج کرده اند و صفت قرص مبارک این است جو زرد اقاقیا حضض مکی شیاف مامیثا
عدس مقشر گل ارمنی افیون صندل سفید هلیله زرد ریوند چینی فوفل مرمکی کافور ورق گل سرخ
زعفران اجزا را کوفته با آب کشنیز سبز قرص سازند و بعد از [illegible] با همین ادویه صبر سقوطری

و مرمکی از زعفران اضافه نمایند و زرده تخم مرغ شبها بر پشت چشم ضماد نمایند و چیزی باید اندرون چشم داخل

نکنند یا سفیده تخم مرغ یا بهدانه یا بذر قطونا را با یکدیگر بزنند و صاف آن را اگر روز در چشم چکانند

و اگر شیر دختر هم برسد به تنهایی یا با سفیده تخم مرغ و بهدانه در چشم بچکانند و بعد از چهارم

بهدانه و خیار زرد و تخم مرغ در شیشه نیم کوب نشاسته مجموع را بجوشانند و صاف نموده و با سفیده

تخم در شیشه کرده برهم زنند و نیم گرم در چشم بچکانند که در تسکین وجع مجرب است و اگر

وجع شدید باشد [illegible] را با سفیده تخم و شیر دختر اگر باشد سائیده در چشم بچکانند

صفت [illegible] سفیداب قلعی و صمغ عربی و افیون و کثیرا اجزا را نرم سائیده با سفیده

تخم مرغ سرشته و شیشه [illegible] به اندازه که خواهند با مقراض بچینند و بعد از سکون وجع

و کم شدن [illegible] انزروت تشنج مقشر نشاسته بذر قطونا

اجزا را [illegible] بذر قطونا در [illegible] آن نبات سفید مکنند و این دارو را

ابیض و چهار دارو و داروی سفید می نامند و طریق استعمال چنان است که قدری از دارو در سر

بید و انگشت سبابه و ابهام بگیرند و بر پلکها بپاشند و چشم را برهم بگذارند و بعد از آنکه

آب آمدن تمام شد چشمها را بگشایند و اگر سبب علت صفرا باشد علامتش این است که ورم و سرخی

و آمدن چرک و ریختن آب کمتر و درد و سوزش و التهاب بیشتر است و سایر علامات صفرا

چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد موجود است علاجش همان است که در رمد دموی مذکور شد

مذکور شد غیر آنکه در دموی فصد را از جانب مخالف میکنند و در صفراوی از طرف وجع

زیرا که در دموی غالبا محتاج بفصد دیگر میشوند و در صفراوی یکفصد کافیست و

احتیاج بمسهل در صفراوی بیشترست و همچنین احتیاج بمبردات و اگر فرصت بفصد

و مسهل یافت نشود در رمد صفراوی بقدر یک قدح یا ده مثقال شیرخشت در آب کاسنی

بعد از ریگ مسهل که در دموی مذکور شد مناسبست ضعف قوی نیافته کحل [illegible]

ورق گل سرخ رب السوس کتیرا تربد برود [illegible] ادا [illegible] نموده [illegible] مقوی

اجزا را کوفته قرص بسازند و بتدابیر [illegible] در دموی مذکور شد و [illegible] بلغم

علامتش شدت ورم و کمی سرخی [illegible] آب [illegible]

در وقت خواب و تسکین [illegible] بلغم [illegible]

و نبودن علامات دموی و صفراوی [illegible] قیقرا

بدستوری که در صداع بلغمی گذشت یا حب شبیار [illegible] دستور [illegible] که محتاج و فصد

شود فصد قیفال بکنند و حلبه را [illegible] در آب بخیسانند و جوش [illegible] و باده برابر

آب صاف بجوشانند تا بنصف رسد و صاف نموده صاف آنرا با لعاب بزرک بهم گرم

نموده در چشم بچکانند و چشم را بآب اکلیل الملک و [illegible] جوشانیده باشند بشویند

و جهت ضماد [illegible] زرد و [illegible] اقاقیا و زعفران و آب عنب الثعلب [illegible] چشم بمالند

و بعد از سکون ورم و وجع ذرور ابیض در چشم بکشند و پرهیز و سایر تدابیر به نحوی است
که در ورم مذکور شد و اگر بسبب سودا باشد علامتش تیرگی رنگ و خشکی و نبودن خواب
یا کمی خواب و سایر علامات سودا چنانچه در صداع سوداوی مذکور شد علاجش حقنه
[illegible] صفراوی است و ترتیب غذا باید کرد و ماء الشعیر با شربت بنفشه [illegible] نافع است و سایر
تدابیر از فصد و حجامت [illegible] در درد گوش و اگر بسبب انصباب خون باشد علامتش مجموع
علاماتی است که در صداع [illegible] دموی مذکور شد و فصد قیفال و حجامت میان دو کتف
و حقنه [illegible] و سفیده تخم مرغ [illegible] و لعاب بذر قطونا
در گوش [illegible] شیاف [illegible] را با سفیده تخم مرغ سائیده
بچکانند [illegible] کتان آلوده در گوش گذارند
و صندل [illegible] شیاف مامیثا و کافور با آب کشنیز سبز
یا کاهو یا خیار یا کاهی یا کوکنار یا عنب الثعلب با آب حی العالم بسایند در گوش
بچکانند و اگر از صفرا باشد علامتش آنچه در صداع صفراوی مذکور شد علاجش [illegible]
علاج درد گوش دموی است مگر آنکه اینجا احتیاج به مبردات و مسهل بیشتر است
و اگر وجع بسیار شدید باشد احتیاج به فصد نیست و سایر تدابیر از جمله [illegible]
و [illegible] که در درد گوش دموی ذکر شد علاج دیگر [illegible] را [illegible] برابر

باشد برابر سرکه بجوش کنند تا سرکه بجوشش برود و روغن بماند و آن روغن را در گوش
چکانیدن نافع است و اگر سبب آن از غلبه بلغم باشد علامتش عدم علامات دموی و صفراوی
است و خفت وجع و سنگینی سر و باید علاماتی که در صداع بلغمی مذکور شد علاجش بعد تنقیه
علاج صداع بلغمی بود را این نوع درد گوش چکانیدن آب مرزنجوش در گوش مجرب است
و روغن بادام تلخ هم با آب ترب نافع است و اگر سبب آن سودا باشد علامتش همان علامات
بلغمی است سوای سنگینی سر و رطوبت همان علامتش نیز همان دستور است مگر اینکه در این
نوع چکانیدن روغن بادام شیرین در گوش مناسب است و شیر گاو بر سر ریختن نافع است
و اگر علامات غلبه حرارت باشد چنانچه در صداع دموی و صفراوی مذکور شد در معالجه
ضعف قلب سوداوی ذکر خواهد شد [illegible] در این نوع از درد گوش باید نمود اگر عارض
خون آمدن بینی که آن را در عرف اطبا رعاف گویند بدانکه هرگاه از حد درگذرد و از آمدن خون
ضعف عارض شود متعرض علاج آن باید شد یعنی اگر سببش حدت خون باشد علامتش
علامات غلبه صفرا است چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و حدت حرارت و رقت
خون علاجش فصد قیفال و خوردن مبردات چنانچه در نوع اول صداع مذکور شد از جمله
و غذا و معده قبض و تبرید هرگاه باز خون با فراط می آمده باشد ریختن آب سرد بر سر
و بستن برف و یخ بر سر و پیشانی بعد از طاقت و بستن بازوها در اینجا نافع است

و آب بقله‌ی تر را با آب سرکه‌ی انار و لادن و کافور یا به کافور در دهن نگاه دارند یا آنکه مازو

و گرد آسیاب و جو و دم الاخوین و شب یمانی را نرم کوبیده در نی یا قلم کرده در دهن بدمند

یا کافور سوده با آب گشنیز تر در دهن نگاه دارند یا آب برف و یخ را در دهن نگاه دارند یا گل خطمی و زیره را

بر سر شکافها نمایند و آشامیدن آب بسیار سرد و نشستن در آن و یا آنکه هوا بسیار سرد باشد

نافع است و اگر رعاف به سبب بسیاری خون در بدن باشد علاماتش علامات غلبه‌ی خون است

چنانچه در صداع دموی مذکور شد و با افراط آمدن خون علاجش فصد قیفال و حجامت

میان دو شانه و سایر تدابیر که در نوع اول مذکور شد و خوردن دوغ ترش بسیار

نافع است و در این نوع حجامت ... محکم است و با آنکه در نوع اول مذکور شد

درد دندان ... اگر کسی خواهد که دندانهای او از آفات محفوظ باشد باید

مراعات چند چیز کند اول آنکه احتراز کند از افراط در تداخل طعام دوم آنکه از خاییدن

چیزها که بدندان چسبد خصوصا شیرینی مثل انجیر و امثال آن سیم چیزها که دندان را کند کنند

مثل میوه‌های نارسیده و از هر چه بسیار سرد باشد خصوصا بعد از خوردن چیز بسیار گرم

و بالعکس چهارم آنکه چیزهای بسیار صلب بدندان نشکنند پنجم آنکه دندانها را همیشه

پاک داشته باشد چنانچه بعد از چیز خوردن به دردی بشوید و خلال کند ششم آنکه مسواک کند

خصوصا بعد از خواب و در مسواک مراعات کند که خشونت نباشد که دندانها را جلا دهد

حرکت دهد و باید دندان متألم نشود و مبالغه در مسواک نکند بلکه آب دندان بجز طرف نخورد
بلکه هر روز مسواک کند برفق بقدری که چرک دندان پاک شود و بهترین چوبها برای دندان
اراک است و نمک سنگ را سوزانیده با عسل ضم نموده در ماهی دو بار بدندانها بمالند که در حفظ
صحت دندان و لثه بسیار نافع است پس باید که اگر سبب وجع دندان حرارت باشد علامتش
غلبه خون و صفرا باشد و سایر علامات غلبه حرارت چنانچه در انواع صداع مذکور شد
و اینکه وجع با آب سرد گرفتن در دهان ساکن شود و اینکه غالبا با ورم باشد بن دندان
و اگر ورم نباشد یا سرخی و شدت و حرارت بن دندان باشد علاجش فصد قیفال
و حجامت و بعد از آنها فصد چهار رگ و تبرید بمبردات و ادویه و اغذیه چنانچه در
صداع مذکور شد و اگر محتاج مسهل باشد مسهلی که در صداع صفراوی مذکور شد بخورند
و سرکه و گلاب باهم ضم نموده در دهان نگاه دارند و اگر وجع شدید باشد قدری افیون و کافور
نیز با آنها ضم نمایند و اگر با آنها تسکین نیابد افیون و بنج و تخم کاهو را با روغن
گل سرخ ضم نموده در دهان نگاه دارند و اگر سبب آن غلبه رطوبت بلغمیه باشد علامتش
خفت وجع و سکون با اشیاء حاره و اینکه سرخی در گوشت دندانها نباشد و سایر
علامات غلبه حرارت علاجش خوردن اطریفل صغیر است با ایارج فیقرا و مضمضه
کردن سرکه که پودینه و عاقرقرحا در او جوشانیده و صاف نموده و آب ابزار در دهن نگاه

دارند نافع است و همچنین مویزج را باسرکه جوشانیده مضمضه نموده آب آن را در دهن نگاه دارند

نافع است و همچنین مویزج را باسرکه جوشانیده مضمضه کنند یا پوست مازو را باسرکه جوشانیده

مضمضه نمایند و اگر سبب درد دندان تفتت و تثقب باشد یعنی سوراخ و تهی شدن میان دندان

علاجش آنست که عاقرقرحا و افیون و کندر را با شیر مخلوط کنند میان آن را پر کنند یا خربق سیاه

را با عسل معجون کرده در میان دندان گذارند یا سوراخ دندان را بعد یا حضض مکی و زاج یا مصطکی

و سعد یا کافور پر کنند و کافور را تنها یا اثر [illegible] کرده یا مویزج و حلتیت و بوره ارمنی

با بزر البنج از هر یک جزوی و عاقرقرحا و فلفل هر یکی نیم جزو افیون سه جزو اجزا را نرم سائیده

با موم مخلوط کرده میان ثقبه دندان را پر کنند و مضمضه بسرکه که پوست بیخ کبر در آن جوشانیده

باشند [illegible] نافع است و مضمضه بسرکه که برگ کاهو را

و گلنار [illegible] در آن جوشانیده باشند منع زیاده شدن آن میکند و گاه هست که

بسبب سوراخ دندان کرم در میان آن بهم میرسد و وجع از آن جهت است علاجش مضمضه نمودن

بآب برگ شفتالو و قدری زراوند طویل بوبیده و اگر بانی رفع نشد بزر البنج

تخم کندنا [illegible] گوسفند با پیه بز سرشته حبها سازد و در وقت حاجت

بخور آن [illegible] کنند که دود او خوب بدندان برسد و دوائی که در سوراخ شدن

مذکور شد در کرم زده نیز نافع است ضرس که در عرف کنند دندان گویند و اگر آنست که از

امیست که از خوردن ترشی هم میرسد علاجش خاییدن تخم خرفه و قثا و مغز بادام مقشر
و مغز فندق و موم و چیزهای گرم و زرده تخم مرغ گرم بحدیکه از گرمی التهاب از چشم برآید
هر یکی از اینها نافع و مجربست و اقوی از مذکورات سعد و بلادر است اگر با عسل ضم شود و قوت
ورم بن دندان بدانکه اگر علامت غلبه خون باشد چنانچه در صداع دموی مذکور شد و جهت انفجار ورم
کبر او تخم مورد مقشر بادام شیرین مقشر پوست هو اجوبه و سرکه و هیچ ملوکی خطمی بعضی یا مجموع
اینها را نرم کوبیده بپاشند و اگر بسته تمر را با اینها ضم نمایند زود منفجر شود و همچنین
بذر قطونا و کاغذ کبود را نرم کوفته بپاشند زود منفجر شود و اما ورم لثه گوشت بن دندان
اگر غلبه خون باشد چنانچه مکرر مذکور شد علاجش فصد قیفال و حجامت میان شانه
و فصد چهار رگ و تبرید مبردات دوائیه و غذائیه و خوردن مسهل صفرا چنانچه در
صداع صفراوی مذکور شد و اگر علامات غلبه خون ... و مسهل است
سماق ... گلنار خیسانیده مکرر مضمضه نماید و پوست هلیله زرد و مازوی نیم سوخته و توتیای
هندی و گل ارمنی مجموع را نرم صلایه نموده با آب گشنیز سبز یا کاسنی سبز یا آبی که سماق در آن
خیسانیده باشند مکرر دندانها را بشویند و شب وقت خواب این دواها را بپاشند
طباشیر تخم گز مازو عدس دم الاخوین گلنار فوفل تخم گل پوست بیخ درخت زرشک
تخم خرفه گرد سماق ورق گل سرخ نبات هندی مروارید سوخته و اگر نباشد بیخ مرجان سوخته و اکر

مجموع این ادویه یافت نشود بعضی هم کافیست و اگر باینها علاج نشود و گوشت بن دندان

فاسد شده باشد کندر و زراوند مدحرج و دم الاخوین و بیخ بنفشه جمیع اجزا را نرم کوبیده

با سرکه عنصل خمیر کرده قرصها ساخته در وقت حاجت بجای دندانها باشند طریق ساختن

سرکه عنصل آن است که پیاز عنصل را بالا رد چوبین ریزه ریزه کرده با نه برابر سرکه بشد

در ظرفی کرده تا دو ماه در آفتاب گذارند و اقلا چهار روز در آفتاب گذارند پس صاف نموده

استعمال کنند و اگر سرکه عنصل بهم نرسد همان ادویه در سرکه خیسانیده و تقریح نموده اند

که بهترین چیزها از برای سفت شدن ادویه دندانها سرکه است که زیره کرمانی در آن خیسانیده

باشند و همچنین مضمضه بهتر از همه چیز است و اگر همان چیزها که تا گل نرسیده باشد بنفشه

مجرب است و آن هست صفت سنون مجرب بیخ سوسن که در عرف بیخ بنفشه گویند

عاقرقرحا شب یمانی گلنار پوست انار مازو گل سماق اجزا را نرم کوبیده بجای دندانها باشند

شخصی را گوشت بن دندانهای سست شده بود بلکه دندانها سیاه و باریک و ضعیف و اکثری

مشرف بر افتادن بود و بسی اطبا معالجات نمودند مفید نیامد تا بفقیر رجوع کرد

بعد از فصد و تنقیه باین سنون علاج کردم و اگر تا گل و عفونت داشته باشد باین

ادویه رفع شود سنون سورنجان استعمال نمایند طریق ساختن سنون سورنجان این است

پوست انار ترش و شیرین مازو گلنار رشته یمانی کاغذ سوخته عاقرقرحا گرد نمک هندی

[illegible]

چون گوشت [illegible]
[illegible] و زنجبیل و [illegible]
[illegible]

[illegible] گوشت [illegible]
[illegible]

نمک هندی نوشادر اجزا را نرم کوفته با سرکه سرشته حب ساخته در وقت حاجت کوفته بپای دندان
بپاشند و بعد از لحظه با آب گشنیز یا سرکه مضمضه کنند و اگر شدت فساد گوشت بن دندان بحدی باشد
که با اینها علاج نشود به قلقدیون که صفت آن در بواسیر مذکور میشود علاج کنند و طریق استعمال آن اینست
که قدری از آن را در پای دندان بپاشند و بعد از لحظه با سرکه یا آب گشنیز مضمضه کنند و انگشت را اعلی بمالند
تا گوشتیکه فاسد شده رفع شود و اگر بعد از آن استعمال وجع شدید بهم رسد با روغن گل سرخ مضمضه
کنند و انگشت را محکم بمالند و بعد از برطرف شدن گوشتهای فاسد ادویه که بجهة پاشیدن در وقت خراب
مذکور شد استعمال نمایند خناق که آنرا در عرف دکنی [illegible] عبارت از ورم اجزای اندرونی
یا بیرونی حلق است سبب آن اگر خون باشد علامتش سرخی رنگ و پری رگها و تیزی نبض و سایر علامات
غلبه خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد علاجش فصد قیفال از جانب مخالف و ترک شیر برنج و حلوا
و خوردن مبردات ادویه و اغذیه چنانچه در [illegible] ذکر شد و بعد از فصد منضج و مسهل بخوبی که در
صداع صفراوی گذشت و اگر یک فصد کفایت نکند از جانب موافق اعادت کنند یا حجامت میان
شانه و اگر بعد از فصد احتقان موافق این نسخه بکنند اولی است از خوردن مسهل اینست
عنب الثعلب و خبازی و ریشه کالی و بنفشه و نیلوفر و برگ سفید و تخم خطمی از هر یک [illegible] مثقال عناب ده دانه
سپستان ده دانه شیره جو مقشر و آب برگ چقندر از هر یک [illegible] مثقال شیرخشت و ترنجبین و فلوس
هر یک ده مثقال [illegible] شکر سرخ [illegible] مثقال روغن بادام شیرین نیم مثقال نمک طعام در سه دفعه بعمل آورند

دفعه اول آب نمک و قدری روغن بادام و دفعات دیگر سایر اجزاء آب چغندر و در دفعه آخر

در ابتداء غرغره به رب که و گلاب یا آب کشنیز سبز یا آب توت سیاه و عنب الثعلب و عدس و جو مقشر

و گلنار فارسی و پوست خشخاش و تخم کاهو و تخم کشنیز و سماق هر یک که یافت شود مناسب است و بعد از

فصد و اندک سکون ورم و وجع تر شیرها از اجزاء غرغره اخراج و فلوس خیارشنبر داخل نمایند

و از خارج ضماد کشنیز سبز کوبیده مناسب است و اگر ورم از خارج ظاهر باشد و بعد از فصد معلوم شود

که ورم و وجع منفجر شود غرغره های مذکور سود نبخشد آورند و کشنیز سبز و اسفناج تازه را پخته گرم ضماد

نمایند و هرگاه قریب به انفجار رسیده تمر هندی کوبیده را اضافه ضمادات نمایند تا منفجر شود

و بعد از انفجار همین ضماد را استعمال کنند تا زخم پاک شده ملتئم گردد و اگر سبب ورم بلغم باشد

علامتش کمی وجع و بزرگی ورم و دشواری فرو بردن و لب و بسیاری لعاب در دهان و شوری

و سفیدی رنگ و سایر علامات غلبه بلغم علاجش آنست که اول حقنه کنند از عنب الثعلب

و گاوزبان و اکلیل الملک و بابونه و بیخ رازیانه و بیخ کاسنی و سناء مکی و اصل السوس و عناب

سپستان انجیر زرد مویز منقی کافشه آب چغندر سبوس گندم ترنجبین فلوس خیارشنبر بوره ارمنی

نمک طعام روغن بادام تلخ در ابتدا دفعه بعد آورده و اگر حرارتی باشد فرو رود و عنب الثعلب و گاوزبان و تخم خطمی

و ریشه کاسنی هر یک حقنه عناب ده دانه سپستان ده دانه ترنجبین و منقی بجوشانند و غرغره در این نوع

از خناق بر رب جوز بهترین ادویه است و صفت آن اینست طریق ساختن رب جوز پوست سبز گردکان

کرد کا نرا بکوبند و بیفشارند و آب انرا بگیرند و بجوشانند تا بنصف رسد و مساوی نصف
مجموع آب بیه سکر و شکر اضافه کرده بجوشانند و کف انرا گرفته بقوام آورند و بردارند
و در وقت حاجت استعمال کنند ملا نفیس در شرح اسباب میگوید که غرغره برب جوز بهتر از
هر دو ایست در معالجه اورام حلق و فقیر را گمان اینست که در خناق دموی و صفراوی گاه گاه
بسیار شدید باشد نافع است چنانچه ظاهر کلامش دلالت دارد و اگر رب جوز یافت نشود
غرغره بآب ترب و سکنجبین عسلی یا عسل را بآبی که در ان عاقرقرحا و مرزنجوش و اکلیل الملک
عسل و زعفران جوشانیده باشند غرغره کنند یا بآبی که حلبه و رازیانه و عاقرقرحا
جوشانیده باشند غرغره کنند و بعد از سه روز انجیر را جوشانیده اندکی بوره در ان حل کرده
غرغره کنند و از ادویه که در خناق بسیار مجرب و متفق علیه اطبا است خصوص بلغمی
و به تجربه رسیده است سرگین سگ است و طریق استعمالش اینست که سگی را سه روز
غیر استخوان غذای دیگر ندهند و در روز چهارم سرگین او را ضبط و خشک نموده با ان غرغره نمایند
و آلودن انگشت یا پر مرغ بان و بورم مالیدن و از بیرون طلا کردن و با سکنجبین قلیلا
از انرا مخلوط کردن اندک اندک فرو بردن تمام این شقوق نافع است و بعضی از
خناقهای صعب که بچیز دیگر علاج نشده باین رفع شده است و در انواع خناق شکافتن
شکم خروس و کرم از خارج ضماد کردن نافع است و شکافتن شکم وزغ و گرم ضماد کردن

نافع است روزی یکی از اعاظم را خناق و ورم بسیار صعب عارض شد و بعد از فصد و غرغره های
بسیار تنگی راه نفس بحدی رسیده بود شد که بهلاکت مقرون گشت از نصف شب تا صبح ده جوز بلی را آغشته
و شکافته هر نصف آنرا بطرف حلق ضماد میکردم تا صبح بمرتبه شد که تنگی نفس هیچ نبود نفس را باستراحت
میکشید نهایت قادر بر چیز خوردن نبود و بعد از آن غرغره با شیر گاو که گل بنفشه و انجیر زرد در و
جوشانیده با فلوس خیار شنبر فرمودم تا آنکه انفجار شد و قلیلی ماء الشعیر فرو برد و باز
به تدابیر علاج کردم تا به شد و بعضی رسیدند که افعی را با آن خفه کرده باشند بر گردن صاحب
خناق بستن نافع و مجرب است و در خناق بلغمی غرغره تمر و عسل بسیار نافع است و همچنین
سکنجبین عنصلی و آب ترب و عاقرقرحا و مویزج و خردل را و اگر که ماده نضج یافته باشد
و منفجر نشود مرهم اگر بزبان ... گویند هرگاه با شیر تر تیلید کنند کوچکتر ملیکوبیند در اصفهان
و با سرکه هم ترتیب کنند غرغره نمایند و نقلی از آن است که آرد جو و گندم را به نمک و خمیر مایه
در آب خمیر کنند و در برگ انجیر پیچیده و در سایه خشک کنند پس بگیرند و آنرا با قدر آن نان که از
آرد جو و نبود پخته باشند و هم وزن نان و ربع آن راز یانه مجموع کوبیده با آب خمیر
کنند در تابستان و هشت روز در آفتاب گذارند و مکرر بر هم زنند و آب تازه بریزند
و بر هم زنند و بعد از هشت یوم بردارند و خشک کنند و این مایه بهر گاه با سرکه چهل روز
در آفتاب گذارند آنرا الکانه ملکوبند و اگر با شیر تر ترتیب دهند معروف بکوبه و قدر ...

و قدری سیر که اقلا برابر مایه باشد و بیشتر هم می‌شود و شیر هم چنین باید و آنچه در غرغره خناق
بلغمی را آید و مقصود از طبابت نهایت اگر با سرکه ترتیب یافته باشد نافع است و سکنجبین
عنصلی اینست که سیر که عنصلی که در رفع کوفت بن دندان مذکور شد بقدر آنکه چاشنی
شود با عسل کف گرفته بجوشانند و ضبط کنند و اگر سبب خناق سودا باشد علامتش تیرگی
رنگ رخسار و صلابت ورم و خشکی دهان و دماغ و سایر علامات غلبه سودا چنانچه در
صداع سوداوی مذکور شد علاجش مثل علاج خناق دموی و صفراوی است و در غرغره خناق
سوداوی رب جوز بسیار نافع است و درا و جز دهان سبب حلبه و آب انجیر زرد پخته باشند
و فلوس خیارشنبر و سایر علاج‌ها که در صفراوی است غرغره دیگر جهت خناق دموی و صفراوی
آب انار ترش که با پیه افشرده باشند یا رب توت و آب کشنیز و ربّ سماق و آب برگ بارتنگ
و آب عنب الثعلب و آب مطبوخ سماق و عدس و [illegible] که ماده نضج یافته باشد انجیر زرد
و حلبه و تمر هندی و اصل السوس جوشانیده و صاف کرده با فلوس غرغره نمایند و اگر درد
گلو با تب باشد غرغره با تمر هندی و عدس و ورق گل سرخ نمایند و اگر سبب خناق
صفرا باشد علامتش شدت وجع و خشکی و تلخی دهان و سایر علامات غلبه صفراست که
در صداع صفراوی مذکور شد علاجش همان علاج خناق دموی است سوای آنکه رگ فصد
در این نوع کافیست احتیاج بمبردات و مسهلات بیشتر است و خوردن سکنجبین با ماء الشعیر

و یا شربت نیلوفر بخورانند طریق ساختن آن شیره ده مثقال جو پوست کنده با دویست مثقال
آب با آتش ملایم بجوشانند تا نصف مثقال آب بماند پس صاف نموده هر روز بیست مثقال را
با ده مثقال سکنجبین ساده یا سه مثقال شربت نیلوفر یا هفت مثقال شیرخشت بنوشند و مبردات
و منضج و مسهل و غرغره ها و سایر تدابیر به نحوی است که در درد حلق مذکور شد و ورم فارغ گلو
اگر خواهند که منفجر شود مالیدن فلوس خیارشنبر و روغن بادام بجهت تحلیل ورم نمایند سرفه که
به عرف اطبا او را سعال گویند و آن حرکتی است که از سینه و شش که سبب آن رفع موذی از
خود کنند سبب آن اگر ماده حاره باشد که از دماغ نشیند مع الخفقان سینه میر لحیه باشد علامتش
خشکی سرفه بیشتر بسرفه چیزی دفع نمی شود و اینکه سرفه در شب بیشتر باشد و سوزش با فارسی
گلو و حلق و سینه علاجش آنست که منع نزول ماده به شربت خشخاش نمایند و از شیر بینی
و جو پخته و ترشی و آب سرد احتراز نمایند و اگر شربت خشخاش را با لعاب بهدانه و بذر قطونا
و شیره تخم کدو و تخم کاهو سفوف سعی نمایند بهتر است طریق ساختن سفوف سعالی آنست که
تخم اسفناج و شکر تیغال هر یک پنج مثقال نشاسته و صمغ عربی هر یک دو مثقال رب السوس نبات سفید
هر یک یک مثقال نیم اجزا را کوبیده سفوف سازند و هر روز سه مثقال شربت خشخاش با شیره ها
و لعابها که پیشتر مذکور شد و یک مثقال از این سفوف میل نمایند و اگر شربت خشخاش موجود نباشد
هر روز در آخر روز بقدر یک ماشی افیون فرو برند و شب وقت خواب این حب را در دهان

در دهن نگاه دارند نشاسته کثیرا صمغ عربی گل ارمنی مغز بادام مقشر شیرین باقلای مقشر خشخاش
پوست خشخاش اجزا را نرم کوبیده با لعاب بذر قطونا حبهای بقدر نخود ساخته
یکی را در دهان نگاه دارند و حبی که در نزله مذکور شد اول در این نوع نافع و مجربست
حبی دیگر که در این نوع و بسیاری از سرفه ها نافع و مجربست و فقیر سرفه های مزمن قریب
بسی را بعد از این حب علاج کرده ام و از اسرار است و صفت آن حب کثیرا و عناب سفید
و نشاسته و باقلای مقشر و مویز منقی و تخم خشخاش سفید و پوست خشخاش و بهدانه و گل ارمنی از
هر یک دو مثقال افیون سه مثقال با لعاب اسپغول حب ساخته بقدر نخود در دهان نگاه دارند
سفوف خشخاش سرفه و سایر انواع آن ... مجربست صفت آن سفوف
پنجاه مثقال خشخاش را بجوشانند و بگذارند تا صاف شود و با ... مثقال قند بقوام
آورند بعد از آن رب السوس و مغز تخم کدو و مغز بادام شیرین از هر یک ده مثقال نرم کوفته
بآن ممزوج نموده قدر شربت تا دو مثقال هر روزه بخورند ... که
نافع و از برای انواع سرفها مجربست و شربت و یاقوتها در این نوع سرفه نافع و مجربست
و صفت آن شربت خشخاش سفید با پوست و تخم خطمی و کتیرا و صمغ عربی و تخم خبازی و بهدانه
هر یک پنج مثقال اصل السوس مقشر بیست مثقال بذر قطونا ده مثقال اجزا را در آب باران
خیسانیده بجوشانند و صاف نموده با صد و پنجاه مثقال نبات و دویست مثقال قند بقوام آورند

قدر شربت تا سه مثقال آخر روز و اگر بسبب فرط حرارت مزاج و تشنج و غلبه خون باشد
علامتش حرارت نفس و تشنج و سرخی رنگ و سایر علامات غلبه حرارت مزاج است چنانچه
در انواع صداع مذکور شد علاجش فصد باسلیق و خوردن هر روزه سی مثقال ماء الشعیر با
شربت بنفشه و یک مثقال سفوف یعنی مذکور و لعاب بهدانه و بذر قطونا و اگر بعد تنقیه و تبرید
دفع نشود این دوا را میل نمایند عناب سپستان هر یک ده دانه بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی
و خبازی و عنب الثعلب و شیرخشت هر یک دو مثقال ترنجبین هفت مثقال فلوس خیارشنبر
ده مثقال روغن بادام شیرین یک مثقال و اگر محتاج بتکرار باشد میل نمایند و غذا
شوربا و قلیه کدو و زرده تخم مرغ با جلاب و ماقشر با شیره بادام و شیره خشخاش
و بدانکه در این نوع اول و سرفه که با حرارت باشد بعد از معالجات مذکوره اگر
سرفه باقی باشد خوردن شیر الاق بنحوی که در تب دق مذکور خواهد شد نافع است
و اگر هر روزه با شیر الاق یک عدد قرص خشخاش هضم شود انفع است صفت قرص خشخاش
این است ورق گل سرخ صمغ عربی نشاسته کتیرا رب السوس خشخاش سفید و سیاه
طباشیر زعفران با آب خالص قرص سازند قدر شربت تا دو مثقال و اگر بعوض
شیر الاق با ماء الشعیر که صفت آن در خناق مذکور شد میل نمایند شاید و ماء الشعیر
با شربت بنفشه بدون قرص خشخاش هم نافع است و مجرب و اگر بسبب نزله ماده رطوبی

رطوبت باشد که نفثش پخته باشد علامتش آن است که بلغم دفع شود و اگر غلظت داشته زود دفع علامتش

حرارت باشد علاجش خوردن شربت زوفا است با لعاب حلبه و بزرگ و سپستان به صفت شربت

زوفا آن است که زوفای یابس پر سیاوشان اصل السوس بنفشه تخم خبازی تخم خطمی عناب سپستان

انجیر زرد با جزء مرکب ... کنند و صاف نموده با نبات و ... شکر بقوام آورند و هر روز از ربع تا نصف

منقی ... این شربت را با لعاب مذکور بنوشند تا ماده پخته و دفع شود ذات الجنب و ذات الریه

و شوصه و ذات ... بدانکه ذات الجنب ورمی است در پرده که ... از درون کشیده است

... ... و ... ... تا ... عضلات

از ... که با اصطلاح اطبا ... ... تا که

... کشیده ... ... و ... ...

که ... پرده جوف ... و ... ...

ذات الجنب صحیح ... ...

... ... با اصطلاح اطبا ... اصلاح ... ...

... ... و بعضی ... ... ذات الجنب

شوصه و برسام گویند و بر خلاف مذکور بعضی اصطلاحات کرده نه ... چون ...

... اصطلاح ... و ثمره نزاع در علاج ظاهر نیست ... ...

مشهور گذشت و گاه هست که ورم در پرده می‌باشد که سینه را بدو قسم کرده اند پس اگر در طرفی
باشد از پرده که منصف است یا بخوانش سینه انرا ذات الصدر گویند و اگر در طرفی باشد که
منصف نیست بهره نیست انرا ذات الوسطی گویند و ذات الجنب خالص هر گاه بسبب ان
خون باشد علامتش تب دائمی و درد از قبیل آنکه گویا خنجر در عضو خلیده باشد علامت
و تنگی نفس و سرفه شدید با درد و نفس زدن به اره و سرخی رنگ و پری
و جستن رگهای جهنده و اکثر اینست که تشنگی و خشکی دهان و خشونت زبان و
بخود باشد و خونریزی نیز می‌باشد و اقرار بیماری درد و حمی ماده ذات الجنب اینست که
الخبر [illegible] علامتش خون می‌باشد علامت جنبش و فصد
با صعوبت [illegible] اگر قوت قوی باشد خون آنقدر باید بگیرند که
تغییر رنگ کند و اگر [illegible] بلکه در ابتدای مرض بعمل آید زیرا که در فصد
انتظار نضج ماده ضرور نیست لهذا فصد در اول میتوان کرد و صاحب جلد حق
التجارب میگوید که من فصد را در روز دویم انفع از سایر ایام یافته ام و در سیم
و چهارم نیز میتوان کرد و اگر در چهارم فصد بعمل آمده باشد در پنجم بسهولی باید نمود
فصد کرد و در ششم [illegible] و اگر در پنجم نیز فصد بعمل آمده باشد البته
فصد را از هفتم نگذرانند که اگر از هفتم بگذرد دیگر فصد از جانب مخالف باید بعمل

[illegible] تا حران
سفید [illegible] از [illegible] را که
[illegible]
ان [illegible] قلع [illegible]
[illegible] فصد [illegible]
در طرف [illegible] باید
[illegible] مثقال
[illegible] زنگار
فصد [illegible]
پنج [illegible] نام
[illegible] دوران
ان [illegible] فصد [illegible]
[illegible]

بعمل آید بلکه از جانب وجع باید کرد و هرچند اطبا بعد از چهارم از جانب وجع فرموده اند
نهایت حقیر تا هفتم هرگاه ماده دموی باشد از جانب مخالف فصد کرده و بسیار نافع یافته ام
و اگر از جانب مخالف قبل از هفتم بعمل آید باسلیق دیگر از جانب وجع در هفتم بعمل آورند
و اگر در هفتم نشود در نهم و الا در یازدهم و اگر بعد فصد حجامت میان شانه بکنند و [illegible]
اعراض امراض بسیار شدید باشد و محتاج بگرفتن خون باشد و [illegible] شیخ الرئیس
تجویز حجامت میان شانه کرده و اگر تا یازدهم هیچ خون نگرفته باشند یا اینکه خون گرفته باشند
و اعراض امراض از شدت وجع و تنگی نفس و بسیاری [illegible] باشد در سیزدهم
یا چهاردهم یا پانزدهم اگر خون هیچ نگرفته باشند فصد باسلیق از جانب وجع و اگر خون گرفته
باشند حجامت میان شانه بکنند و اگر [illegible] بدهند و [illegible]
بسیار و بهبودی فصد صافن از جانب وجع یا [illegible] از جانب [illegible] ذکریا
در حاوی کبیر از خون گرفتن بعد از پانزدهم منع کرده نهایت [illegible] باحتیاط تجویز
نموده [illegible] و زردآلو منقی از عناب سپستان بهدانه بجوشانند و صاف نموده با شیره
۱۵ دانه ۱۵ دانه ۲ مه
تخم کدو و شربت بنفشه یا شربت نیلوفر هر یک باشد قرص طباشیر ملین بدهند و در آخر
۳ مه ۴ مه
روز لعاب بهدانه و لعاب بذر قطونا و خاکشیر در عرق بید بنیم گرم بدهند و در روز پنجم یا ششم
مسهلی باین دستور بدهند عناب سپستان بنفشه و نیلوفر تخم خطمی خبازی
۱۵ دانه ۱۵ دانه ۳ مه ۲ مه ۲ مه ۲ مه

ترنجبین شیرخشت فلوس روغن بادام شیرین داخل این مسهل کرده در هشتم و دهم
۱۰م ۱۰م ۱۰م ۲م
و دوازدهم نیز بدهند و در شانزدهم نیز اگر تب به هیچ شدتی داشته باشد باز این
مسهل را باید بدهند و در سایر ایام همان منضج را و اگر نفث متصل باشد و با سکنی
نیاورده باشد در مسهل و منضج دو مثقال بذر کتان اضافه نمایند و بهترین دوا
بعد از مسهل اول در این مرض ماء الشعیر است که بعد از منضج مذکور سی مثقال
ماء الشعیر با چهار مثقال شیره بنفشه و پنج مثقال قند یا شکر بدهند میتوان
منضج را [illegible] آب هر چند تشنه شود بدهند و اگر
شود [illegible] ماء الشعیر [illegible] و اسفناج با کدو [illegible] و ترتیب بدهند هم شاید
و غذا را [illegible] مقصود [illegible] با اسفناج و کدو و شیره بادام کنند
و اگر [illegible] اضافه کنند و بهتر [illegible] مغز با شیره بادام
طرف شام بدهند و بعد از چهارده اگر وجع ساکن شده و تب تخفیف یافته باشد
خروس بچه بدهند و اگر ضعیف نبوده باشد بعد از چهاردهم با وجود بودن تب هم میتوان
داد و بعد از چهاردهم اگر وجع و سرفه و تب باقی و تب حدت داشته منضج مذکور
تا ده روز و بعد از آن باز مسهل دیگر بدهند و اگر تب تخفیف یافته و سرفه و وجع ساکن شده
و نفس کم آمده باشد گاوزبان و [illegible] سپستان و مویز منقی بدهند و احتراز از [illegible] کرد

از آن بعد دو جوه را لازم دانند تا درد وجع و سرفه و تب دفع شود و صحت حاصل شود طریق ضماده
ذات الجنب این نسخه استعمال نمایند که در ابتدا بنفشه و تخم خطمی با روغن بادام شیرین
استعمال نمایند و اگر قلیلی کتیرا و موم کافوری اضافه نمایند شاید و نسخهٔ الرئیس در ابتدا
اکلیل الملک و آرد جو و پوست خشخاش تعیین فرموده و بعد از هفتم بر ضماد اول اکلیل الملک
و تخم کتان و بعد از یازدهم آرد باقلا و بابونه بیفزایند و در اواخر بعوض روغن بادام روغن
بابونه بکنند صفت قرص طباشیر طباشیر سفید ترنجبین مغز تخم خیار مغز تخم کدو نشاسته ۱ درم
۴ درم ۳ درم ۱ درم ۱ درم
صمغ عربی خشخاش سفید کتیرا با لعاب بهدانه قطونا سرشته اقراص سازند و اگر سبب ورم
۱ درم ۱۰ درم ۱۰ درم ۱ درم
صفرا باشد علامتش تیزی تب و التهاب و عطش و سوزش و سرفه و تنگی نفس و زردی بول
و قلق و اضطراب و در صفراوی تشنگی و خشکی دهان و خشونت زبان و ابتدا و نهایت آن بیش
از دموی و در دموی تنگی نفس بیشتر است و زردی بول از آثار صفراویت علاج
بدستوری که در دموی مذکور شد سوای آنکه در صفراوی اول مسهل باید داد و در پنجم یا ششم فصد
باسلیق از جانب وجع باید کرد و اگر وجع شدت داشته باشد و تنگی نفس هم باشد حجامت
میان شانه در نهم بکنند و بسا باشد احتیاج بحجامت نشود و سایر تدابیر تبرید که در دموی
مذکور شد و تدبیر در این نوع از لوازم است و در منضج مذکور شیرهٔ تخم کاهو و اگر بیخوابی
بسیار باشد شیرهٔ تخم خشخاش اضافه نمایند و اگر سبب ورم بلغم باشد علامتش سبکی تب

و خفت وجع و سرخی زبان و غلظت آن و نمودن علاماتیکه در دموی و صفراوی مذکور شد
و از اقوای علامات بلغم سفیدی زبانست با اندکی ترشی علاجش قریبست بعلاج دو نوع
اول سوای اینکه در این نوع یکفصد کافیست چنانچه در صفراوی مذکور شد و باشد که احتیاج
بفصد نشود چنانچه فقیر این نوع را مکرر بدون فصد معالجه کرده ام و در منضج مذکور در
دموی گاوزبان اضافه نمایند و در مسهل گاوزبان و اصل السوس و بعد از زوال زردی
برسیاوشان با اجزای مذکوره و باقی علاج بدستور دمویست و تبرید در این بسیار کمتر
بعمل باید آورد و اگر سبب ورم سودا باشد این بدترین انواعست چنانچه اکثر اطبا گفته اند
که این نوع قتالست مخصوصا بشدت زبان مخطط متصلیست که در صفراوی مذکور شد و سیاهی
روی زبان و از اقوای علامات سیاهی غلیظ عقد عشبی به آنجیست که در صفراوی مذکور شد
و تبرید در این نوع بیشتر از همه انواع باید کرد و فصد را ابتدا از جانب مخالف و در
ثانی از جانب وجع چنانچه در دموی مذکور شد و در این نوع بعد از مسهل شربت الحقال
بعمل آورند و در پنجم یا ششم با این دستور عنب الثعلب و تخم خطمی و خیارزه و بنفشه و نیلوفر
و گل خطمی و کتان و عناب و سپستان و شیره جو مقشر و شیرخشت و ترنجبین و فلوس
و خیارشنبر و روغن بادام شیرین و آب برگ چقندر و نمک طعام اول آب و نمک را
با یکمثقال روغن بادام بریزند و سایر اجزا را بچهار قسمت نموده بچهار دفعه بریزند ملایم آب گرم کی

و آب برگ چغندر در آب آخر داخل نمایند و همچنین در هشتم با این حقنه نمایند و در سایر
انواع خصوصاً صفراوی بعد از یک مسهل مشروب خصوصاً اگر هذیان و یخولیه باشد
و سکنجبینی سر مسهل را بعنوانی تحقیق بعمل آورند بهتر است در این نوع سوداوی سایر ایام
منضج و ضماد ماء الشعیر و فصد و حجامت به تجربت که در دموی مذکور شد فقیر در این ایام
ذات الجنب سوداوی را علاج کردم با این نوع که در یکم رجوع بفقیر کرد منضج دادم و در ششم
مسهل مشروب و در هفتم فصد باسلیق از جانب مخالف نفث در اول بسیار زرد بود
و در هفتم سیاه شد و در هشتم حقنه فرمودم و در نهم اعاده فصد از جانب موافق وجع
کردم و در دهم و دوازدهم باز حقنه فرمودم و در چهاردهم حجامت میان شانه کردم
اکثر اعراض تخفیف یافت و منضج و ضماد به تجربت بود که در دموی مذکور شد و تا چهاردهم
ماء الشعیر بعوض آب میدادم و بعد از چهاردهم چون اندک تعب و حرارت و تب باقی
بود و اعراض ذات الجنب ساکت شده بود و سیاهی نفث برطرف شد ماء الشعیر را قطع
کردم و در شانزدهم مسهل مشروب بدستور مذکور دادم و خروس بچه نیز دادم و چون
بقیه وجع و تب بود در بیستم نیز مسهل مشروب دادم و وجع و سرفه بالمرة رفع شد
و صحت حاصل شد اما ذات الجنب المغالطه و غیر صحیح و اسباب و علامات و معالجات
با ذات الجنب صحیح متحد است مگر اینکه اعراضش از عالم شده وجع و حدت بهوتر

و سایر ناخوشیها و علامات از صحیح کمترست و با شد که از غیر صحیح ورم در اظاهر باشد و انتقاع

الحمره در غیر صحیح بیشتر نیست و نفث در این نوع بسیار کم ست و علامات و علاج هر یک

از انواع اربعه ان بدستوری که در صحیح دانسته شد شوصه علامتش همان علامات ست که

در ذات الجنب مذکور شد سوای انکه در شوصه وجع در استخوانهای دنده هاست که سر

انها بهم نرسیده ست و علامات دیگر انکه علیل از شدت وجع حرکت نمی تواند کرد و وجع ممتدست

خاسید و نفث نیز بسیار کم میباشد علاجش در جمیع انواع با ذات الجنب متحد ست مگر

انکه در شوصه ابتدا فصد نباید کرد بلکه در چهارم یا پنجم یا ششم حقنه بکنند بدستوریکه در

ذات الجنب مذکور شد و بعوض مسهل مشروب در ایامیکه مسهل باید داد

احتقان بعمل آرند و باقی علاج از فصد و منضج و تبرید و غذا و ضماد همان علاج ذات الجنب ست

و انتفاع الحمره در شوصه کمتر از ذات الجنب ست اما ذات العرض و ذات الصدر علامات هر یک

از انواع اربعه انها بجز نیست که در ذات الجنب مذکور شد سوای انکه در ذات الصدر وجع

در ابتدای کودی کردن ست تا آخر نخوانهای سینه و علیل نظر بر زمین نمی تواند کرد و سر را بالا

بجنبواند کشیده در اختیش و ران است که بدنیت یا بهلوی بخوابد و در ذات العرض وجع در مهره های

پشت میباشد و علیل بر پشت نمی تواند خوابید و بهیچ حالت نظر نمی تواند نمود و هر گاه سرفه کند

از شدت وجع مضطر شود علاجش انواع هر یکی از اینها بعینه همان علاج انواع ذات الجنب ست

ذات الجنب سوای اینکه ضماد در ذات الصدر بر سینه و در ذات الرئه بر پشت باید نمود بباید

و چون وجع هر یکی از ذات الصدر و ذات الرئه در وسط است و جانب مخالف و موافق ضماد

نمیدارد و ضماد در ابتدا از طرف راست و بعد از آن از طرف چپ باید نمود و هرگاه بعد از هفتم

در هر یکی از امراض سرفه و آمدن خلط غلیظ باقی باشد و نهایت تخفیف آن نشده باشد

جوشانده در بلغمی هر یکی از امراض مذکوره شربت زوفائی که در سرفه مذکور شد با شیره تخم

کدو و لعاب بهیدانه از چهار مثقال تا هفت مثقال [illegible] بدهند و اگر سفوف [illegible] که باز در سرفه

مذکور است بقدر نیم مثقال با شربت زوفا هم بدهند شاید و اگر بعد از هفتم تب [illegible] بتخفیف

نیافته باشد جوشانده در صفراوی و دموی [illegible] آن چندان غلیظ نباشد شیره تخم کدو و شیره تخم خیار

و شربت بنفشه با لعاب بهیدانه و سفوف مذکور ترتیب باید نهایت تخفیف یابد و

بعد از آن اگر محتاج بشربت زوفا باشد بخورند که مذکور شد [illegible] که الحال مذکور شد

بسایط امراض مذکوره بود و مرکب از دو و بیشتر از آنها میتواند شد مثل جمع ذات الجنب

و ذات الصدر و غیر ذلک از تراکیب و هرگاه مجموع یا اکثر جمع شود و علامات اجتماع

و جمع اکثر یا جمیع مواضع مذکوره است علاج بسیار مشکل است چنانچه اکثر اطبا تصریح نموده اند

علاج مرکب همان علاج مفرد است با نهایت اهتمام و استعمال ضماد بر جمیع مواضع که وجع

دارد و ذات الریه ورم ریه حار که در ششها بهم رسد از خون یا صفرا یا بلغم شور متعفن و گاه

هست که سبب آن نزله حاریست که از دماغ نازل شود و اکثر از امتلای ماده خناق حادث شود و گاه
از انفجار دمامیل ذات الجنب و گاه از انسداد مسام بهم رسد یا دموی است یا صفراوی یا بلغمی
پس اگر سبب آن از خون باشد علامتش تب دائمی و سرفه و تنگی نفس شدید یا درد سینه یا
سنگینی چنانچه گویا چیز سنگینی بر سینه گذاشته اند و اکثر اینست که درد در استخوان چنبر گردن
کشیده است تا آخر استخوانهای سینه و گاهی بزیر کتف نیز میرسد و گاه بزیر پستانها نیز میآید
و سرخی رخسار و حضور [illegible] را بجز سرخ کرده اند و سرخی چشمها و ورم
و برآمدگی تمام صورت خصوصاً پلکها و سنگینی [illegible] که چشمها و عطش شدید و خشکی زبان
و کمی نفس [illegible] و [illegible] سرخی بول با غلظت
و بالجمله مجموع آنچه از علامات [illegible] ذات الجنب دموی مذکور شد و اگر سبب آن
صفرا باشد علامتش تب دائمی [illegible] و تنگی نفس و وجع اشد از دموی و خشکی
زبان و تلخی دهان و کمی نفس و قلق و اضطراب و عطش و افراط حرارت مجموع
بیش از دموی است و زردی یا سرخی بول با رقت و بالجمله مجموع آنچه از علامات در
در صداع صفراوی و ذات الجنب صفراوی مذکور شد و اگر سبب بلغم باشد علامتش
تب دائمی خفیف است با علامات [illegible] که در تب لازم بلغمی مذکور شد و سرفه و وجع خفیف و شدت
تنگی نفس در [illegible] زبان و سپیدی بول و غلظت و نبودن علامات دموی و صفراوی

وصفراوی است اما فرق میانه انواع ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه بچند چیز است
اول کیفیت درد ذات الجنب و ذات الصدر از علامات است که گویا در عضو چیزی
مثل سوزن و جوالدوز میزنند و در ذات الریه از قبیل است که گویا حجر سنگینی بر
سینه گذاشته اند و فرق دیگر این است که در ذات الجنب و ذات الصدر بجوز زیادتی است
و در ذات الریه خواب بردن زیادی و از علامات مخصوصه ذات الریه سرخی بسیار
شدید است بقدر درهم بزرگی در گونها چنانچه گویا انرا بنفش سرخ کرده اند و این در
ذات الجنب نمیباشد علاج جنین شیخ میگوید که برای ذات الریه افزود باید و اهتمام در تنقیه
نفس از نفث بیشتر باید کرد و معالجه جزئیه از دو حوری صفراوی و بلغمی را بنحویکه در
ذات الجنب مذکور شد بعمل آورند و در ذات الریه ابتدا [illegible] دارد
جو و آب برگ خرفه و قلیلی از روغن بنفشه یا بادام و اگر نباشد روغن بادام ضماد
نمایند و بعد از چهارم آرد جو و گل بنفشه و تخم خطمی و روغن بادام و موم و کافور
و اگر کثیر الهوا اضافه نمایند ثابت یه و بعد از ششم اکلیل الملک و تخم خطمی و آرد باقلا و بابونه
و روغن بادام و شیح اضافه نمایند مرغ خانگی و بیه اردک در ضماد ذات الجنب و ذات الریه
بعد از هفتم تجویز کرده و سایر معالجات از دوا و غذا و فصد به نهجیست که در اقسام
ذات الجنب مذکور شد و تشخیص آنکه در کدام جانب نفس است که فصد از جانب مخالف

اول بکنند بجهت آنکه میشود اول سرخ شدن رخسار در جانب وجع دیگر سنگینی زیاد از
ان جانب دیگر زود تر خشک شدن فصاد از ان جانب واگر در اینها هیچ فرقی از
طرف راست و چپ نباشد اول از جانب راست و بعد از جانب چپ بدستوریکه
در ذات الصدر مذکور شد بکنند و ذات الریه سوداوی کمی اتفاق می افتد
مگر اینکه در بدنها اول دیگر بوده باشد و در آخر صلب شود و سودا اگر در و علامت سوداوی
شدن ماده ذات الریه اینست که روز بروز تنگی نفس بیشتر و نفث کمتر میشود
و حرارت بسیار کم گردد و استنشاق هوا مشکل شود علاجش لعاب بزرک و لعاب آن
و حلبه با روغن بخورند و روغن بادام و پیه مرغ و پیه مرغابی و لعاب ریشه
و تخم خطمی و حلبه و بزرک ضماد نمایند صفرا و قلب باعتبار رسیدن بخار سوداوی
بقلب و دماغ مفرط اند شدید پس هرگاه حرارت مزاج و احتراق صفرا باشد جمیع علامات
غلبه صفراست چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد علاجش خوردن شربت سیب
و شربت ترنج و شربت لیمو و شربت ریواس و شربت انار و شربت غوره.
و دوغ گاو طریق ساختن شربتهای مذکور اینست که آب هر یکی از اینها بگیرند
گرفته با ثلث آن قند یا نبات یا شکر سفید صاف نموده بقوام آورند و در غوره
و ترنج اگر ترش بیشتر از ثلث کنند شاید و مالیدن صندل سفید با گلاب

با گلاب بر محل قلب طلا نمایند و خوردن مفرحات بارده مثل مفرح که صفت آن
این است که قلیل الاجزا و کثیر النفع است تخم خرفه تخم کشنیز گل گاوزبان صندل سفید کوفته
طباشیر ورق گل سرخ با شربت سیب و اگر نباشد شکر سفید یا نبات یا قند
برابر اجزا بپزند و از دو مثقال تا چهار مثقال با عرق بیدمشک و تخم ریحان و قند
یا به تنهایی میل نمایند طریق ساختن شربت سیب مثل شربت به است که در محل خود
مذکور میشود مفرح دیگر که اقوی از مفرح اول است همان اجزای مفرح اول را با اضافه
مروارید ناسفته و کهربا و ابریشم مقرض و زرشک بیدانه و تخم خشخاش و ورق نقره
عنبر بدستور اول با دو برابر اجزا شربت شکر سفید یا نبات یا قند بقوام آورده
بسرشند از یک مثقال تا سه مثقال میل نمایند مفرح یاقوتی اقوی از هر دو مفرح مذکور
میشود که اکثر اطبا اتفاق دارند که در تقویت قلب و دماغ که با حرارت غریزی باشد
نظیر ندارد صفت آن این است مروارید ناسفته بسد یاقوت ورق طلا لاجورد
لعل عقیق عنبر یشب کهربا طباشیر ورق نقره گل سرخ تخم حماض یا دانه
کشنیز خشک تخم گل سرخ ساذج هندی زرنباد درونج عقربی عود هندی پوست ترنج
گاوزبان گیلانی بادرنجبویه بهمن سفید ریوند چینی تخم کاسنی کافور عنبر اشهب
مشک ابریشم مقرض آمله پوست هلیله کابلی قند سفید دو برابر اجزا کوفته و بیخته با هم

لسبه شند دار یک مثقال تا دو مثقال میل نمایند و اگر بدون تنقیه بدن این تدبیر نفع نکند

اول بدن را تنقیه از صفرا بکنند و بعد از آن مداومت بآن مفرحات نمایند و تنقیه بدن

باین نحو نمایند که سه روز منضج از گاوزبان و بادرنجبویه و بیخ کاسنی و گل نیلوفر و سپستان

و شاهتره و کشنیز و شیرخشت و ترنجبین بخورند و در روز سیم قرص بنفشه مسهل یک مثقال و

غاریقون نیم مثقال حب کرده فرو برند و از عقب آن همان منضج مذکور را با شیره مغز

پوست هلیله زرد دو مثقال گل بنفشه دو مثقال افتیمون و پانزده مثقال تمر هندی

و ترنجبین داده بنوشند و غذا در روز مسهل نخود آب و روز منضج قیمه شوربا میل نمایند تا بدن

از اخلاط فاسده پاک شود مقویات و مفرحات نافع افتند و اگر با حرارت مزاج

آثار غلبه خون ظاهر شود مثلا منتشر همان علامات که در صداع دموی مذکور شد

فصد باسلیق از دست راست کنند و اگر یکدفعه کفایت نکند فصد اسلیم از دست چپ بکنند

و اگر بعد از فصد احتیاج به مسهل باشد بنحویکه در نوع اول مذکور شد منضج و مسهل میل نمایند

و بعد از آن مفرح مذکور را میل نمایند و اگر ضعف قلب با حرارت مزاج نباشد بلکه آثار

غلبه برودت از سفیدی قاروره و سفیدی لون بشره و امثال آن علامات ظاهر باشد

علاج حسن شربت گاوزبان و عرق بیدمشک و تخم فرنجمشک و مفرحات که قریب باعتدال

باشند مثل مفرح یاقوتی که در قسم اول مذکور شد و مفرح مشهور بدواء المسک حلو صفت ترتیب

صفت شربت گاوزبان و عرق بیدمشک این است که گاوزبان و بادرنجبویه و عرق

بیدمشک اگر نباشد در آب بجوشانند و صاف نموده با پنجاه درم قند سفید بقوام آورند

و اگر خواهند ورق طلا و نقره و عنبر اضافه نمایند و اگر اجزا را در آب سیب بجوشانند بهتر است

طریق ساختن دواء المسک حلو اینست درونج مروارید بسد کهربا ابریشم مقرض بهمن سرخ

بهمن سفید سازج هندی سنبل الطیب قاقله قرنفل جندبیدستر کرسنه زرنباد

دار فلفل مشک اجزا را کوبیده و بیخته با دو برابر عسل شهد آتش نرسیده بسرشند قدر

شربت از یک مثقال تا دو مثقال طریق ساختن دواء المسک معتدل هرگاه ضعف قلب با رطوبت

معده باشد بسیار نافع است صفت آن ابریشم [illegible] زرنباد زعفران

نانخواه تخم کرفس ناردین سازج هندی مشک مرمکی جندبیدستر [illegible] برابر

ادویه اجزا را نرم کوبیده و عسل سه [illegible] بقوام آورند و با اجزا بسرشند قدر شربت یک مثقال

و در بعض نسخ بعوض ناردین سنبل است و [illegible] مناسب است و در نسخه بعضی متاخرین دو مثقال

مروارید اضافه نموده و در نسخه اصل نیست و اگر در این نوع احتیاج تسهیل باشد منضج که در

نوع سابق مذکور شد بعلاوه نیلوفر و اسطوخودوس و پرسیاوشان اضافه نمایند

و بدون شیرخشت اما نافع تر است و غاریقون حب کرده فرو برند و از عقب همین منضج را اضافه

افتیمون مینمایند و اگر احتیاج بتکرار باشد مکرر مسهل کنند تا قلع اخلاط فاسده شود

ومفرحات ومقویات تاثیر بلیغ توانند کرد و اگر معجون نجاح یافت شود در قلع
امراض سوداویه خصوصا تنقیه قلب و دماغ بی عدیل است و در اکثر امزجه نافع است باید که
در روز اول بقدر سه مثقال تا نه مثقال از این معجون فرو برند و اندکی آب گرم از عقب آن
بنوشند صفت آن اینست هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی آمله مقشر از هر یک
بسفایج افتیمون غاریقون بسبایج اسطوخودوس تربد سفید لاجورد حجر ارمنی سقمونیا اجزا را
کوبیده و بیخته با سه برابر وزن عسل معجون ساخته بقوام آورده بکار برند و بعد از تنقیه تقویت نمایند
صفت آن اینست تخم کاسنی تخم کشوث بادرنجبویه برگ گاوزبان بسفایج افتیمون در
گلاب و عرق بیدمشک و آب سیب بجوشانند و صاف نمایند و با قند و شکر
صاف کرده بقوام آورند و هر روزه بقدر ده مثقال با عرق گاوزبان
تا ده و دوازده روز میل نمایند که نافع است و با تربت شربت بادرنجبویه و معجون نجاح
یاقوتی نسخه آن که در نوع اول ضعف قلب مذکور شد در اکثر امزجه و انواع ضعف قلب
و دماغ نافع است ماء الجبن که عبارت است از زردابه که از شیر بریده گیرند جهت رفع
مواد محترقه و امراض سوداویه و ترطیب اعضا و تنقیح سده ها نافع است ملا نفیس در شرح
اسباب ملکیه نوشته که نافع ما الجبن را ادویه مسهله دیگر ندارند بچند جهت یکی آنکه بسبب رقت قوام
و لطافتی که دارد با عماق بدن و اعضا که مقصود است برسد و دفع مواد کند باید ملکید

باید میکند دویم آنکه هر فضله که از آن در بدن میماند غذای بدن میشود و بر طبیعت بار نمیگردد

سیم آنکه شیر مرکب است از سه جزو آبی جزو جبنی و جزو دهنی هرگاه جبنی از او جدا شد باقی میماند دو جزو دیگر

که یکی دهنیت که مواد را نرم میکند و نضج میدهد و مهیای دفع میکند و دیگر مائیت است که بقوه

مسهله دفع میکند و این هر خاصیت باهم در ماء الجبن جمع میباشد تمام شد کلام ملا نفیس لهذا در امراض

سوداویه قلبی و دماغی بعد از آنکه فی الجمله تنقیه به نحوی که مذکور شد بعمل آورده باشند

ذاکر ماء الجبن بنوشند به دستوری که مذکور خواهد شد لیکن [illegible] به رسیده طریق ساختن

ماء الجبن موافق الجهة ابن ذکریا رازی در [illegible] بیان کرده و معمول اکثر متأخرین است

و فی الواقع بهترین دستورات آنست که [illegible] ماء الجبن و مزاج

را که چند روز بیاید که بیشتر از زائیدن او گذشته باشد و چند روزه باشد با گاهی [illegible] کشنیز تر

و بذر قطونا و شاه تره و کاسنی و خطمی کرده [illegible] تازه وقت غروب

آفتاب بعد از آنکه [illegible] مثقال شیر آنرا بگیرند و در دیگ سنگی و اگر نباشد مس تازه قلعی باتشی

نرم بگذارند و بعد از چند جوش [illegible] مثقال سکنجبین داده که خوب [illegible] باشد

و یکمثقال سرکه در آن ریخته با چوب انجیر تر که سر آنرا پوست کنده ریشه کرده باشند برهم زنند

تا شیر بریده شود [illegible] در کرباس صافی کنند و نگاه دارند تا تمامی آب از شیر جدا شود

و هیچ زود او را چند جوش داده و کف او را گرفته از سر آتش بردارند و با یکجا از شیر [illegible]

مذکور می‌شود دسته بخش نموده هر بخش را یک ساعت فاصله بنوشند و بعد از هر دفعه که خورده میشود
بقدر سی چهل گام راه روند و اگر مزاج در نهایت حرارت باشد بهمان علامت که در صفرای دموی
و صفراوی مذکور شد با هفت مثقال سکنجبین ساده بنوشند و اگر آثار احتراق صفرا بسیار ظاهر باشد
یا سکنجبین افتیمونی که از ده مثقال تا هفت مثقال بنوشند و فقیر با سکنجبین بزوری موافق نسخه
که در حمیات مذکور می‌شود داده ام و بسیار نافع یافته ام و بعد از هر نشستی و از خوردن
ماء الجبن یکی از جوارشهای که در آثار ضعف قلب مذکور شد باید خورده شود بنوشند و در ایام
منعدیه و بعد از مسهل مرات دیگر است و مدت خوردن ان بیست چهار روز است و اگر بکمتر از ان
دفع مرض [illegible] شود هم میتوان داد و قدر شربت [illegible] مذکور شد [illegible] مثقال
موافق [illegible] روغن [illegible] که از [illegible] آب چکیده او را [illegible] مثقال کرده اند
و بگمان فقیر این [illegible] است و اگر مریض [illegible] مثقال شیر
داشته باشد بدهند و اگر بر معده گرانی میکرده و ترش میشده باشد کمتر از ان بهر قدر که بار
طبیعت نباشد بدهند و غذا طرف [illegible] نخود آب و قلیه شوربا و در امزجه حاره قلیه تمر
و قلیه زرشک و طرف شب تر پلاو و قلیه پلاو و از لبنیات و میوه‌ها و ترشیها [illegible] اجتناب
لازم است و اگر شیر بز میسر نشود شیر گاو و گوسفند نیز جایز است لکن شیر بز انفع است
و بالجمله ماء الجبن دوائی عظیم النفع است در علاج امراض سوداوی و مواد محترقه [illegible]

صفت سکنجبین افتیمونی که با ماء الجبن خورده شود دیگر اینست که معمول به متأخرین و مکرر فقیر بتجربه رسیده و بسیار نافع یافته‌ام افتیمون سنا مکی ریشه کاسنی بسفایج برسیاوشان رازیانه اسطوخودوس شاهتره خشک بادرنجبویه قند سفید سرکه بشد اجزا را خیسانیده و جوشانیده و صاف نموده با قند بقوام آورند و اگر بدون شیر بز بعد از تنقیه از شش مثقال تا هفت مثقال بهم بنوشند شاید و اگر با حرارت مزاج باشد با آب کاسنی و آب شاهتره هر روزه بنوشند و بعد از هر شش روز یکی از مسهلات مذکوره را بخورند صفت شربت افتیمون که شیخ الرئیس در ادویه قلبیه ذکر کرده و [illegible] نیز در قرابادین شفائی ترتیب [illegible] نقل کرده است و شیخ فرموده است که در امراض سوداویه قلب و دماغ هرگاه ماده سودا بسیار باشد نافع بود و در مدت ده روز که خورده شود دفع علت نماید و فرموده که اگر ماده قلیل باشد شربت بادرنجبویه مغنی از آن است فقیر میگویم که شربت بادرنجبویه که شیخ فرموده است همان است در همین آثار مذکور شد و بالجمله چنانچه شیخ فرموده در مواد کثیره و غلیظه این شربت بسیار نافع است و نسخه اول امتحان نموده اول انست موافق اکثر امزجه و در اکثر احوال و امراض سوداویه بتجربه رسیده و نسخه شیخ در امزجه حاره مناسب نیست صفت آن افتیمون بسفایج تربد گاوزبان زوفا [illegible] برسیاوشان تخم بادرنجبویه تخم بادروج تخم فرنجمشک رزنباد درونج بهمن سرخ و سفید ساذج هندی سنبل قاقله تخم کشوث تخم کاسنی

اصل السوس ربنه کاهی کلفند سکر سیاه و مجموع اجزا در سه که شد لحیانند و با نگمین تبریز
آب بجوشانند تا بنصف رسد وصاف نموده بچشند اگر بسیار ترش باشد قدری که چاشنی شود
قند وصاف نموده بقوام آورند و این سکنجبین بسیار تیز بدون ماء الجبن میتوان استعمال نمود
بجزیکه در نسخه اول مذکور شد صفت حب افیتون موافق نسخه صاحب حاوی که فی الواقع
ترکیب حب بیست افیتون ایارج فیقرا بسفایج اسطوخودوس غاریقون علک چندر
۱۰ مه ۵ مه ۵ مه ۳ مه ۲ مه ۱ مه
اجزا را کوفته حب نموده قدر شربت تا دو مثقال با آب گرم بنوشند و چوب چینی که
معروفست بچوب چینی در معالجه امراض قلب و دماغ خصوصا سوداوی ان بسیار نافع است
و از مجربات است ذکر منافع و طریقه استعمال آن در این مقام مناسبست بی بلا که
چوب چینی تا صد سال پیش از این معروف نبوده و در کتب طبیه ذکر آن نشده و در
اوایل طلوع خیر اقتدای سلطان صفویه مردم را اطلاع بر آن حاصل شده و انتفاع
یافته اند و دیگر تبلاجی این کار و توالی ترتیب بسیار منافع ان پی برده اند و از
غرایب آنکه مرضی که معروفست باتشک این دوا در ازاله آن بی عدیل است و نیز
مقارن پیدا شدن این دو در میان مردم شایع شد بهر جهت حب چینی چنانچه از تتبع
بتجربه مشاهده شده مایل بحرارت است و در رطوبت و یبوست ان خلاف بسیار است و قول
با آنکه یابس است درست است آب او که الحاجه شرب آن منع رفته است که رطوبت میکند

رطوبت میکند و رطوبت فضلیه نیز دارد و دران است نزد فقیر اقوی از سایر اقوال است

اما منافع مقوی حرارة غریزیه و مقوی قلب و دماغ و کبد و معده و باه و کثیف کننده

روح از انکشافات و سریع النفوذ در اعماق بدن و در ازاله قروح مزمنه و خبیثه

و سوداویه خصوصا آتشک بی عدیل و در دفع آکله مجرب و در جمیع اورام صلبه و امراض

سوداویه مثل تب ربع و بواسیر و اوجاع مفاصل و داء الثعلب و داء الحیه و بهق

و برص سیما و مالیخولیا نافع و در دفع مواد زهریه و فربه کردن بدن و بیرون آوردن

مواد از داخل بدن بظاهر جلد و رفع سمیت اخلاط و سواد بدن و قطع عادت

افیون و خمر و ازاله مرض داء الفیل مزمنه مجرب و در جمیع اینها که مذکور شد

بعد یاس از سایر معالجات از استعمال این معجون تمام دیده شده و تجارب

کثیره رسیده و از این است آنچه مشهور است که این معجون از جواهرات می آورند

و با طبیعه رواج عقود و باین عموم نفع تا الآن مشاهده نشده و حوالی از احوال اطبائیکه

که قسمی از اقسام استعمال آن دران نافع نباشد و اینکه در بعضی امزجه یا امراض

ضرری از آن مشاهده شده باشد متعذر بعدم مراعات نحو مناسب مزاج و مرض خواهد بود

بهترین او این است که متصف باوصاف عشره باشد اول آنکه خوش قماش باشد

دوم سرخ و نیم رنگ باشد هر چند سفیدان سنگین تر است نهایت سفیدی و لکن است

بر خارج و کمی رفع سیم آنکه کرم کرده و سطح ظاهر آن مسنون و از همه طرف شاخها دوانیده باشد
چه اگر خلاف این باشد معلوم است که باد و زرنیخ کم رطوبت نشو و نما کرده است و یبس
برو غالب شده یا آنکه بکمال نرسیده او را برآورده اند چهارم آنکه در بزرگی
و کوچکی میانه باشد و اگر در سایر اوصاف خوب باشد افراط در بزرگی چندان
مذموم نیست پنجم آنکه رنگ ظاهر و باطن چندان مخالف نباشد زیرا که اگر ظاهر
سرخ و باطن سفید باشد دلیل است بر آنکه رنگ ظاهر متغیر و صفت حادث شده است
ششم آنکه سنگین باشد زیرا که سبکی دلیل است بر آنکه کهنه است و قوه او برطرف شده
و افراط در سنگینی نیز دلیل است بر غلبه اجزای ارضیه هفتم آنکه کرم زده نباشد
بجهت آنکه قوت قشر ضعیف شده هشتم آنکه مغز نداشته باشد نهم آنکه بوی ناخوش نداشته باشد
دهم آنکه از بیخ و اصل مفردات او را تعفن کرده باشد مثل آب و نم و باران
و گرمی آتش و آفتاب و از مجاورت جزء دیگر متعفن مزاج است مثل کافور و فرفیون
و چغندر و ... و این شرط آخر در ادویه اکثر داخل ادویه را و وقت استعمال آن
فصل بهار است و پاییز و در فصل تابستان و زمستان جایز نیست و تابستان
بحار المزاج نا مناسب است و در زمستان با مزاج حار و یا بارد چندان موافق
نیست و در بعضی مشهور است که بمزاج پیران و اطفال موافق نیست و اگر ضرور شود

شود مستند بعدم مراعات شرایط خواهد بود اما شرایط استعمال او آنکه بتنقیه بدن
از اخلاط خصوصا خلطی که سبب مرض است بکنند تا آنکه در اصلاح و دفع بقیه قوی
باشد و الا این نوع باعتبار تلطیف و تفتیح شاید که اثرا به مواد فاسده کرده بلیه
عظیم شود و این شرط در اکثر ادویه کلیه جاریست و دیگر آنکه در ایام استعمال
آب ننوشند و بعوض آب طبیخ چینی بدستوریکه مذکور شود بنوشند و بعد از
فراق تا چند روز نیز آب نخورند و بعوض آب بعد از فراق اطبا عرق بیدمشک
و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه بحسب مزاج تجویز کرده اند و بعضی دیگر
چنین مقرر کرده اند که بیخ چینی جوشانیده را ریزه نموده و در سایه خشک کرده و در
کیسه یا کاغذی کرده بران نویسند که از فلان روز است از روز اول و دوم و کذا
تا آخر بار دیگر بهمان ترتیب جوشانیده و بعوض آب بنوشند و لکن ابتدای آن
آنچه از بیخ چینی که جوشانیده اند از هر چه که سیاه شده و بعضی ریزه ریزه خلط نموده و در
سایه خشک نموده که از گرد محفوظ باشد و همه را باهم جمع نموده بعد از فراق آنها
چند بخش نموده هر روزی یک بخش آنرا با قدری آب که کفایت کند بدستوریکه در
اصل چینی مذکور خواهد شد بجوشانند و بعوض آب بنوشند و اگر ده بخش کنند
و تا ده روز از این آب بخورند بهتر است سیم آنکه در ایام استعمال و تا یک هفته

بعد از فراق بحمام نرود و تجدید لباس نکند و اگر بضرورت شرعی خواهد رفت برود و بعجله توقف
بیرون آید و اگر جامه ملاصق بدن بضرورت بتبدیل باید کرد جامه را باب چشمه تر کنند
و بخشکانند و تبدیل کنند چهارم آنکه از جماع تا ایام شیر دادن و تا ده روز بعد از آن
لا اقل اجتناب کنند و از حرکت شاقه بدنیه بهر عنوان که باشد محترز باشند پنجم آنکه از
عامه اعراض نفسانیه مثل هم و غم و غضب و آنچه سبب تألم شود بر حذر باشند و اوقات
بعیش و عشرت و سرور و صحبت احبا و ظرفا و آنچه سبب تلذذ و فرح نفسانیه و طبع گردد
بگذرانند و با بجهت بودن آلام نفسانیه ترک خوردن این دوا دیابت و فرنگی
بسی بیش از نفع او است هرچند در این اوان و زمان توقع غیر آن غلط است چنانچه
مضمون خوبیت مشحون این بیت امیر المؤمنین علیه السلام ابا حسنا عجب بل السلامة فیها
اعجب العجب و لهذا فقیر یا آمین در این شرط هجیانیت نهایت الکر عاقل بحکم
رباعی خیام لا عجب چون رفته بتقدیر دگر گون نشود یکذره از آنچه هست افزون نشود
هان تا جگر خویش ز غم خون نکنی کز خوردن غم بجز جگر خون نشود عملی نموده بیکاره
دین را چندان بار خاطر نسازد شاید ششم آنکه با استعمال آن ترک خوردن نمک
کنند مخفی نماند که در بدایت ظهور این بیخ قحط عظیم در بلادی که این بیخ را از آنجا
می‌آورند پیدا شده مردم بصحراها رفته اغتذا باصول نباتات می‌نمودند و چون

و چون یخ طعم و رایحه کریهه که باعث نفرت باشد نداشته مردم بان رغبت میکرده اند و اتفاقا

ایشان صاحبان امراض مزمنه خصوصا سوداوی و قراح کهنه بوده اند و از خوردن این

یخ شفایی کامل یافته اند چون ان حال مشاهده نموده از ان زمین بدیگر مواضع برده

و همین آثار را یافته چون در صحرا خوردن انرا به نمک برده بهر جا که سپرده اند به نمک

میداده اند تا انکه بتوالی تجارب و تلاحق افکار شربت طبیخ ان بدین نهج که حالا

متعارف است معمول شده و چون فعل نمک تقطیع اغذیه و تخفیف رطوبات است

واین معنی منافع افعال این نخ آب قبایل نیز محقق ترکیب نمایت چون خوردن

اغذیه با نمک عادی و مألوف دفع مضرات در غیر امراض مزمنه و قروح عتیقه خصوصا

هرگاه بطریق قهوه شود تقلیل کنند و در مواد کثیره و امراض مزمنه و قروح خصوصا

هرگاه بطریق تعریق خورده شود ترک غذا نموده انکه ترک لبنیات کنند سوای

روغن و در امزجه حاره تقلیل روغن ضرور است هفتم انکه از میوه ها و سبزیهای

تازه اجتناب کنند نهم انکه ترشی نخورند مگر صاحب امزجه حاره که استعمال ترشیهای

ملایم چاشنی دار جایز است بلکه سبب تقویت میشود خصوصا هرگاه بطریق قهوه خورده شود

و در امراض مزمنه و در حال کهنه نباشد نمایت هرگاه چندان حرارتی در مزاج

نباشد البته ترک نماید و خوردن شیرینی ملایم حال شارب این دوا است مگر در امزجه

حاره که مناسب نیست و افراط در شیرینی غیر از مزاج حاره هم جایز نیست دهم آنکه بدن را
از رسیدن هوای سرد ملکی نگاه دارد خصوصا هرگاه بتعریق بعمل آمده باشد بعد از آن نهایت
احتیاط باید کرد زیرا که بدن بواسطه استعمال این دوا نهایت لطافت بهم رسانیده
و هوای سرد ضد تحلیل و تلیین که مطلوبست حاصل میشود و جود آنکه در و فلانی بر
بر بدن متعاقب سبب خلل عظیم میشود قیاس این معنی از آن باید کرد که هر جسم صلبی را
که بخواهی که زود گداخته یا کوبیده شود مکرر با آتش گرم کرده و در آب سرد فرو برند باز
بلافاصله تا قابل گداز یا کوبیدن شود و هرگاه در معادن و در جبال این عمل کنند در بدن
انسان چه خواهد کرد و یازدهم آنکه احتیاط نمایند که امور یکه محدث مرضی شود که معالجه
آن مناسبه خوردن چیزی و از آن اقدام باید گذشت و ترک خوردن چیزی کرد که غرض چای
فوت شود و سعی در تجربه کشیده باید کرد اما طریق استعمال آن آنچه اشهر
و مکرر بتجربه رسیده دو نوع است یکی با تعریق و دیگری بطریق قهوه اما آنچه با تعریق است
در امزجه قویه و امراض مزمنه و مواد غلیظه و کثیره و قروح ردیه مستعملست و این
طریق در شدت گرما و سرما چندان مناسب نیست و بکار ضعفا و جوانان امزجه حاره نیز
مضر است و آنچه بطریق قهوه است باکثر امزجه موافق و بهیچ مزاج هرگاه مراعات
شرایط بعمل آید از مقدار چیز و مقدار آب و پرهیز موافق مزاج و علت البته مفید

البته مضرتست و بعضی امزجه نافع است و در تعدیل و اصلاح امزجه عدیل ندارد اما دستور
استعمال ان با توریق چنان است که بعد از تنقیه مناسب مرض هر روز شش مثقال تا هفت
مثقال ان را بسیار باریک تحقیقا مثل دم کارد ورق کنند و شب در یک پیاله عرق گاوزبان
و گلاب و بید مشک و شاهتره که به مزاج مریض مناسب باشد و در قلیان ورق کردن انچه مانند
آرد شده باشد جدا کنند و در صبح ان اوراق تناول نمایند و بعد از انکه شب در ریحان عرق
اوراق چوب چینی را صاف نمایند و در دیگ یا دیگچه نیم آب بندان شاخ در دیگ ریگ یا سفال
یا مس تازه قلعی و سرپوش او نیز یکی از ضروریات باشد و اطراف آنرا گرفته با آتش
بسیار ملایم بجوشانند تا بنصف برسد و معلوم کردن اینکه آب بنصف رسیده باشد
باین نحو است که سوراخی در وسط سرپوش دیگ کرده و نیز آب را با چوب قدری جوش
در دیگ کنند و چوب باریکی را اندازه گرفته و موضع اندازه را خط زده یا نشان کرده
وان نصف دیگر آب را برابر بزند و سوراخ را ببندد و بعد از جوشیدن بقدریکه بوقت احتیاج
رسد سوراخ را گشوده معلوم کنند که بموضع اندازه رسیده و چون بنصف رسیده باشد
از بار بردارند و مریض بر روی کرسی نشسته و اطراف خود را بلحاف پوشیده و سر دیگ را
در زیر لحاف بگشایند تا بخار تمام به بدن مریض برسد و سر و صورت و دهان باید
بیرون لحاف باشد و اگر علت در عضو خاص باشد همان عضو را بر روی دیگ بدارند تا بخار

دیگ با عضو رسد و از ان آب بهمان وقت دو پیاله بهمان گرمی بنوشد پس خود را
بلحاف پیچیده استراحت کند تا عرق فراوان شود و اگر بنیه و مزاج تاب تعریق هر روزه
نداشته باشد بقدر طاقت معمول آورند بهایت اگر مرض در عضو خاصی باشد همان
عضو را هر روزه به بخار ان بدارد و تعریق تمام بدن را در چند روزی یکدفعه بعمل
آورند پس آب چینی را صاف نموده ضبط نمایند و تفل انرا هر چه منفعت و سیاه
نشده باشد در سایه خشک کرده به نحوی که مذکور شد بعد از فراق بعوض آب بجای آب بنوشند
و قدری را در نان و قدری را در طعام داخل کنند تا هر جا که آب در عوض شبانه روز
صرف شود و اگر آب تمام صرف نشود آتش بیشتر بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند
تا بحد یک ثلث بماند و اگر باز زیاد شود آب بیشتر از یک من نیم کم کنند و بجوشانند
تا به ثلث رسد و چون در مزاج حار در هفت مثقال چوب چینی یکتوله عود و چهار
در امراض رطبه و امزاج بارده مثل فالج و بعضی مفاصلها دارچینی یا زنجاد
از هر یک یازده مثقال عشبه الغار که بالیمی بری معروف است تا چهار مثقال و در
امراض معده عود قماری یک مثقال هر یک را خرد ریزه کرده داخل نمایند و
و در این طریق آنچه مذکور شد از شرایط هر جا را معمول آورد و اینه در این طریق
ترک ترشی و نمک لازم است بجز خوردن آنها بعضی که مذکور شد در خون و لاد دستور

و اما دستور استعمال این بطریق قهوه چنان است که از دو مثقال الی تا شش مثقال
بحسب مزاج با بیخ دیگر پنجاه درم بوزن آب بجوشانند و چون بنصف رسد
صاف کرده ضبط نمایند و طرف صبح و عصر دو فنجان ازان گرم کرده با نبات سفید
از یک مثقال تا سه مثقال بنوشند و ما بقی را بعوض آب بنوشند و ضابطه در تعیین مقدار
چینی و آب اینست که در حار المزاج و نحیف چینی را کم بکنند و تا شش مثقال بکنند و
در بارد المزاج و هم چنین رطب المزاج چینی را از شش مثقال بکنند و آب را کمتر
از اینها بقدری که کفایت تشنگی بکند چه بدون عطش آب چینی افزودن وجهی ندارد
ضرورت است پس ضابطه تعیین مقدار کفایه تشنگی است و تعیین مقدار چینی
تابع مزاج و حال مریض که محرور المزاج باید که چینی را کم کند و هم چنین از بسیار خوردن
شیرینیها و ادویه حاره مجتنب باشد و بعض ترشیها و طعام چنانکه مذکور شد بخورد
و صاحب مزاج بارد و رطب چینی را بیشتر میکند و آب کمتر و در این مزاج گاه
باشد که بعض ادویه مناسب علت چندی زیاده و داخل چینی و عشبه چنانچه در
طریق تعریق مذکور شد و در این طریق نیز توان ضم کرد چنانچه در بعضی
امزجه حاره نیز تجویز خیسانیدن چینی در عرق نیلوفر و بید و غیر ذالک
کرده اند بلکه دیدم که بعضی گرم کرده ازان طرف صبح با طباشیر میدادند

دیگران فقیر در این طریقه ضم آن با هیچ چیز خوب نیست و چینی به همین طریق که مذکور شد منافع بسیار
دارد و هرگاه با چیز دیگر ضم شود از کیفیت و مزاج خود بیرون می رود و آن آثار بر آن مترتب نمی شود
بادرد امراض مزمنه و مواد غلیظه که استعمال آن به تعریق نیست هرگاه از رطوبت آن با قرب از تسخین
آن مرض هیچ مقرر شود ضم با چیز دیگر چنانچه مذکور شد مناسب است و غذای شارب این دوا اکثر
کجا منضجه مختلف است چنانچه در ضمن شرائط اشعار شد و پرهیز از آنچه لازم است نیز مذکور می شود
آنچه باید خورد اینهاست طرف چاشت اگر مطبوخ خورد کباب با چلاو و قورمه با چلاو و زیر بلاو
و اگر رغبت به نان نمایند یا از مطبوخ در وقت چاشت مقرر شده باشد نان و مربای کشک و مرباهای
بورانیه و پالوده که به شیر و شیرینی آلوده باشند یا شربت قند که با آب چینی باشند یا شربت
مذکور بیرون پالوده و مناسب مزاج ها رفتار چنانچه مذکور شد از شربتهای خوش چاشنی مثل
شربت انارین و مربای آلو و امثال اینها میتوانند خورد و هرگاه استعمال چینی به طریق
قهوه باشد و غذای طرف شام تر پلاو و تر قلیه پلاو و کباب چلاو و در هوای گرم است
چینی را در ظرفی کرده بر روی برنج بگذارند و از مرتبه گرم بودن بیرون نمی شوند
طریق خوردن چوب چینی با پرهیز و با مراعات وقت چوب چینی چهار خطایی باد یا سوخته
در هزار و دولیت منقی آب با آتش ملایم بجوشانند تا ربع آن کم شود و صاف نموده
بعد از آنکه از غذا فارغ شده بقدر یک فنجان آن با نبات یا با نبات مصری خایند طریق دیگر چوب

طریق دیگر چوب چینی را در شش صد مثقال آب بجوشانند تا دو فنجان بماند و بعد از غذای
روز میل نمایند و بعد از آن ثفل آن را در صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا یک فنجان بماند
و بعد از غذای شام بخورانند و اگر شارب چوب چینی را حرارتی عارض شود گاهی شیره تخم خربزه
بکرمه را گرفته و با آب چینی ممزوج نموده بنوشند و گاهی اندک آب فالوده میتوان بخورد
و بهتر آن است که بجوشیدن ثلث آن کم شده باشد و اگر قولنج و مغص عارض شود قدری
کرا و یا خوابند در آب او را فرو برند و اگر آب فالوده خواهند آب فالوده قصوری ندارد و اگر
ابتهال خون و مغص عارض شد اندک اندک ... با آب چینی سوده کرده بدهند بسیار
نافع است و بغیر از این معالجه نیست طریق دیگر است چوب چینی ریزه کرده ... چوب چینی
و نبات هر دو را نرم سائیده و ... و بعد ... در کاسه ... بزرگ
ان کرده شب ... تا بیست مرتبه ... برهم بزنند ... از آن بگیرند کرده
روز دیگر بنوشند و روز دیگر بوزن روز سابق چوب چینی و نبات سائیده و بر روی ثفل
سابق نموده بهمان طریق آتش کرده میل کنند و روز سیم باز چینی و نبات بر روی ثفل سابق
کرده برهم زنند از قرار که مذکور شد و بنوشند و روز چهارم روغن گاو بعضی باکی در ظرفی کرده
یک قاشق آرد برنج و یک قاشق شکر تیغی سائیده و نیم قاشق تخم ریحان در آن روغن
بریان کنند و ثفل چینی را با عرق ها در دیگ دیگر خوب بپزند بعد از آن داخل آن اجزا که از روغن

بجهت آن نموده و دارچینی و بهمن اضافه نموده سه روز یا بیشتر تناول نمایند بعد اقلا از حموضات

و بقولات و مباشرت اجتناب نمایند و سه روز پیش از خوردن هم اگر پرهیز کنند بهتر است

الغرض طریق خوردن چوب چینی بدستور قهوه اگر چوب چینی را با دارچینی و مصطکی و اندکی تخم رازیانه

و به و سیب بپزند و عرق بکشند و در صباح یک پیاله از آن عرق با نبات سفید بخورند و بحمام روند

و عرق کنند بغایت انفع است از طریق مشهور غذا نخود آب و زیره و زعفران بی نمک خورده باشند

یا کباب با فلفل و زعفران و دارچینی با نمک کم بخورند و آخر روز نبات سفید تخم بالنگو آن عرق

بید مشک بنوشند اگر از آن حامله که بچه او بعد از تولد شیر خورده باشد با این طریق نیز خوراک ممکن است

که طفل در رحم او بچه او باید و غیره و اگر چه ممکن است که بطریق مشهور او را عرق فرمایند اما بکه بعضی

بعضی از اطبا این زمان کرده اند و لکن بی اعتماد است اما طریقه حقیر اسلم است

بدانکه مدت خوردن چوب چینی بطریق ... نسبت با مراض و امزجه و احوال مختلف

می باشد و آنچه در این ازمنه متعارف شده چهل روز است و کمتر و بیشتر نیز جایز است اگر در کمتر

از چهل روز صحت کامل حاصل شود کافیست و اگر در چهل روز اثر نفع ظاهر نشود بیشتر بخورند

و بالجمله نظر بر قوت با مزاج باید کرد و از این قرار عدد ایام خوردن را قرار داده و در

بسیار از امراض یک روزه بلکه یکدفعه و دو دفعه با یکدیگر کرد و بسیار از اختلالات هست که مدت متعدی

آن نمی توان کرد هیضه عبارت است از حرکت مواد فاسده بدن بعضی بطریق قی و بعضی

و بعضی اطبا این اسهال را بشدت ضعف و سبب فساد غذا است در معده و باعتبار مواد فاسده
غذا مواد فاسده که در بدن میباشد نیز حرکت کرده میل بدفع میکنند و لهذا انبه در ضعف معده
علامتش قی و اسهال با هم و دل بر هم زدن و تشنج و گاه باشد که دست و پا سرد شود و بزودی
لاغری در صورت بهم رسد و بینی کشیده شود و شقیقه ها فرو رود و گاه باشد که بحد غشی برسد
و نبض ساقط شود علاجش این است که آب گرم بحدیکه از خوردن آن دهان و گلو نسوزد
مکرر بیاشامند تا جمیع مواد فاسده بقی یا اسهال رفع شود و بعد از آن بقدر سه چهار
خاکشیر و گلاب سرد بیاشامند و غذا نخورند تا وقتیکه خواطر جمع شوند که معده پاک شده است
و بعد از آن شراب انار منعنع یا شربت به یا رب انار ترش با گلاب سرد بیاشامند
و اگر اینها نباشند نار دان سوده با قند سفید کشیده با خاکشیر یا به دانه شیر بنوشند
یا آب به و آب سیب و آب انار ترش با خاکشیر بنوشند و اگر تشنج و سردی اطراف
و سقوط نبض بهم رسد باید که مثرودیطوس یا تریاق فاروق هر یک که باشد بقدر
دو دانگ با گلاب بدهند و این ضماد را استعمال نمایند عصاره لحیة التیس اقاقیا سماق
گلنار گل سرخ صندل سفید پوست انار آرد عدس آرد جو اجزا را کوبیده با آب
برگ مورد یا آب به و سیب بر روی معده ضماد نمایند طریق ساختن شراب انار منعنع
آنست که آب انار ترش و شیرین را بگیرند از هر یک نیم من و آب نعناع تازه با قدری قند که

چاشنی او زیاده شود بقوام آورند طریق ساختن شربت به آن است که آب به ترشی و شیرینی را
مساوی گرفته با نصف مجموع قند سفید بقوام آورند و رب به و رب انار و رب سیب و هر یک از
میوه‌های این نسق که آب بگیرند اینها را بجوشانند تا به ربع رسد بدون اینکه شیرینی داخل نمایند
و غذا بعد از فرو نشستن قی کباب با چلاو و یا با چلاو بخورند و اگر عطش و سردی اطراف و سایر
اعراض صعبه که مذکور شد بهم رسد مرغ بچه را کباب کرده آب آن را بخورانند و در معده که اعرا
ض [illegible] طعام و درد دل گویند محل [illegible] اینها سینه است تا ناف سبب این اگر مادهٔ
صفرا معده باشد علامتش خشکی و تلخی دهان و تشنگی و اقسام دیگر صفراوی و زردی [illegible] سبزی
و تلخی آنچه بقی دفع شود و بعد اشتها [illegible] و سایر علامات غلبه صفرا که در علاج صفراوی
مذکور شد [illegible] اگر [illegible] بحام زدن [illegible] شد باید که اعانت بقی نمایند که مواد
صفراوی باین طریق دفع شود [illegible] سکنجبین ساده با آب نیم گرم و بعد [illegible] نمایند
و انگشت یا پر مرغ بزنند که قی کامل شده مواد دفع شود و بعد از پاک شدن معده
و سکون وجع اگر قی باشد شربت انار یا لیمو یا غوره یا ریباس یا رب یکی از اینها را
با عرق کاسنی یا بید یا نیلوفر و اگر اینها نباشد به تنها و یا با بذر قطونا و یا بذر قطونا
میل نمایند و اگر اسهال به در بود [illegible] نباشد سکنجبین و بذر قطونا با عرقهای مذکوره
و اگر نباشد با آب و اگر باشد با یخ و برف سرد کرده بنوشند و اگر [illegible]

و اگر اینها اجتماع نباشد باب غوره یا آب لیمو را چاشنی بسیار گرم کرده سرد نموده بنوشند
و غذا آش زرشک یا تمر یا غوره یا سماق و اگر نباشد قراقروت یا دوغ یا سرکه
و چند روز باین نهج دوا و غذا بخورند تا مزاج باصلاح آید و اگر قی نمی آمده باشد سکنجبین
و بذر قطونا و عرق بید را با کاسنی سبز داخل کرده بنوشند و اگر باین وجع ساکن نشود
ملین یا مسهل باید خورد پس اگر بسیار شدید نباشد چهار مثقال اطریفل صغیر با آب گرم
رفع هر ماده میکند و اگر وجع بسیار شدید باشد دو مثقال قرص بنفشه را بوشیده حب کرده فرو
برند و اندک آب گرم از عقب آن بنوشند و اگر قرص بنفشه یافت نشود تمر هندی
گل بنفشه گل سرخ هلیله زرد سنا مکی آلو بخارا جوش داده و صاف نموده با شکر سرخ
و ترنجبین بنوشند و بعد از فراغ از تنقیه آن غذا به تجویز که زود هضم شود حیث یماالله
و اگر سبب وجع حصول بلغم در معده باشد علامتش ترشی آروغ و درد و بلغم
و آروغ ترش و عدم علامات مذکوره در صفراوی و قی بلغم و سفیدی رنگ رو و ضعف
علاجش خوردن گلقند گل سرخ آفتابی طرف صبح با سکنجبین عسلی یا گلقند و مصطکی بقدر نیم مثقال
و بعد از سه روز دو مثقال ایارج فیقرا حب کرده فرو برند و از عقب آن اندک آب گرم
بنوشند و اگر محتاج بتکرار باشد مکرر ایارج فیقرا را یکروز در میان بخورند تا دفع ماده شود
و اگر ایارج فیقرا نباشد از این سفوف بقدر سه مثقال با آب گرم بنوشند تربد

مصطکی زنجبیل نبات و اگر اجزای این معجون یافت نشود گو سپیده چیز خورده فرو برند
و اندکی آب گرم از عقب آن بنوشند یا تربد را با گلقند مخلوط نموده بخورند و اگر گلقند
یافت نشود قهوه زنجبیل بخورند و اگر بآن دفع نشود بعد از آن ایارج فیقرا و اگر نباشد
تربد را بنوع مذکور بخورند و اگر ایجنک یافت نشود تخم شبت تخم را جوشانیده صاف نموده نیم گرم
با نمک بیاشامند قی کنند یا بطبخ نقی دفع شود و بعد از هضم یا قی چند روز مداومت نموده
بخورند گلقند با مصطکی یا مربای زنجبیل یا آمله و مصطکی و یا تنها مصطکی و غذا نخود آب
و تره پلاو و دیگر روز مربای زنجبیل و مربای بالنگ یا مربای پوست لیمو یا شربت قند و اگر بسبب
وجع معده و نفخ باشد علامتش حرکت ریاح در معده و آروغ و نفخ شکم و حرکت وجع از جا
بجا علاجش همانست که در وجع معده ریاحی مذکور شد و خوردن معجون بگویند که صفت آن اینست
زیره کرمانی در سرکه خیسانیده ... سداب زنجبیل بوره ارمنی ادویه
کوفته و بیخته با سه وزن مجموع عسل کف گرفته سرشته و در شربت منقی و ... بدان
کنند و زیره و آب آن را فرو بردن بسیار نافع است در این نوع ضعف معده اگر بسبب ضعف
قوت هاضمه معده یکی از اسباب وجع معده مذکوره باشد علامت و علاج هر یکی مذکور شد و اگر برودت
مزاج ... مذکوره است علاجش خوردن آمله پرورده و هلیله پرورده یا مصطکی یا ... بحسب مزاج
و اگر با حرارت مزاج باشد چنانچه در نوع اول وجع معده مذکور شد ... و شربت ...

در شربت فواکه و شربت به ولیمو با طباشیر و بی طباشیر و طریق ساختن او هیئت آب انار ترش

و شیرین و آب به ترش و آب آلو و ترش و شیرین از هر یک یک جزو آب زرشک نصف یک

در اینها با ثلث مجموع شکر صاف بقوام آورند طریق ساختن شربت به ولیمو آب به ترش

و شیرین سه جزو و آب لیمو یک جزو با قند بقدری که چاشنی شود بقوام آورند و اگر با برودت

مزاج باشد چنانچه در وجع معده بلغمی مذکور شد و معجون نوشدارو و جوارش عود که صفت آن اکنون

عود قماری سنبل الطیب قاقله کبار زعفران پوست ترنج بادرنجبویه مصطکی

رب سیب ترش گلاب آب لیمو نبات یا قند ادویه را کوفته و قند یا نبات را با آبها

و گلاب بقوام آورده بسرشند [illegible] و دیگر جوارش عود

که سهل المأخذ است عود قماری پوست ترنج [illegible] نبات اجزا را کوفته با نبات

بقوام آورند و بسرشند قدر شربت تا [illegible] خوردن [illegible] و حب بان

در انواع وجع معده و ضعف آن نافع و مجرب است و بعد از تنقیه در ضعف معده

که با برودت و رطوبت و ضعف معده و مزاج باشد علاجش همان است که در وجع معده

بلغمی مذکور شد و خوردن شربت افسنتین نافع و مجرب است و فقیر بسیار از این نوع

باین نهج علاج کرده ام صفت شربت افسنتین هیئت افسنتین رومی انیسون

گل سرخ سلیخه اسارون سنبل الطیب مصطکی اجزا را بغیر از مصطکی بجوشانند و

و صاف نموده بقوام آورند و بازی منقی قند سفید و بعد از آن مصطکی را صلایه نموده با

مخلوط کرده و هر روز از نیم مثقال تا هفت مثقال آنرا با گلاب بنوشند و اگر نیم مثقال مغز

هل را با گلاب بشیره کشیده با رب به بنوشند انفع است و بجهة ضعف معده و فساد

آن و سوء هضم بسیار نافع است و مقوی قلب و دماغ و مفرح و بالجمله در تقویت قلب

و دماغ و معده بی نظیر است قدر شربت از نیم مثقال تا یک مثقال و نیم و بجهة هضم غذا

بعد از طعام باید خورد و صفت آن اینست قرفه سازج هل عود اسارون

مصطکی بسباسه بادیان انیسون فرنجمشک بادرنجبویه زیره کرمانی دارچینی فلفل دار فلفل

زنجبیل قرنفل زرنباد جوزبوا قاقله مشک عنبر کافور نبات شش برابر

مجموع اجزا را نرم کوبیده با عسل مخلوط نمایند و نبات رقیق که در این زمان یافت نمی‌شود

و از اجزای این نسخه است و چون اکثر مفقود است بدون آن مستعمل است قولنج

که عبارتست از درد شدید روده‌ها که بسبب احتباس ریح یا براز است در روده‌ها

باین نحو است و سبب آن اگر خلط غلیظ است که در روده‌ها مخلوط با ثفل شده و باعث

حبس آنها گردیده یا رطوبت غلیظ که در روده‌ها محبوس شده یا ثفل است که خشک و غلیظ

شده و در روده‌ها محبوس مانده است علاج آن است که منضج از عنب الثعلب و بابونه

و رازیانه و بسفایج و پرسیاوشان و ترنجبین و روغن بادام تلخ بنوشند و اگر معجون لکونی

واگر معجون مکوّنی یافت نشود قبل از منضج دو مثقال فرود برند و شیافی از نمک و شکر و بوره
در مقعد استعمال نمایند یا شیافی از شکر و صابون و نمک و تخم حنظل یا گل بنفشه و شکر و نمک
یا بوره یا تخم حنظل هر یک که باشد واگر حقنه باشد نمک تر یک پس اگر طبیعت گشوده و وجع ساکن شد
فبها والا محتاج بحقنه لیّنه است که صفت آن اینست عنب الثعلب رازیانه بسفایج بابونه
تخم کرفس مرزنجوش اکلیل الملک تخم شنبلیله اصل السوس گاوزبان سپستان ترنجبین
فلوس خیارشنبر شیره تخم کافشه مویز منقی همه را در آب بجوشانند و اگر نباشد بوره ارمنی
نمک روغن بادام تلخ و اگر نباشد روغن بادام شیرین اول آب بگذارند بگیرند
روغن بادام بریزند و بعد از آن سایر اجزا را بجوش آورده و در چهار روفه بریزند
و اگر تمام این اجزا یافت نشود در صورتی که ... و غذا را تا طبیعت گشوده نشود
البته نخورند و بعد بخورد آبه با دارچینی و زیره و زعفران مرتب نمایند و از آب بسیار سرد
البته احتراز نمایند و اگر بقیه وجع بعد از حقنه باشد روز دیگر باز منضج و روز بعد آن خفقان را
اعاده نمایند تا ماده بالمره رفع شود و اگر بسبب قولنج غیر از اسباب مذکوره باشد از علاج
و رمی و سایر انواعیکه مذکور شد رجوع بطبیب حاذق است زحیر که انرا در عرف عام
بجش گویند حرکتیست از روده که مقعد است مقعد که انرا امعای مستقیم گویند
از برای دفع زبد و باین حرکه رفع نمی شود مگر رطوبت که از عالم آب بینی و گاه

بحون و گاهی چون مباشر سبب این گاه باشد که رطوبت گزنده باشد که با این روده میریخته و سبب
این حالت شده باشد علامتش خروج این این رطوبت با پیچش و زور نشستن بکرّات
و زیر شکم علاجش خوردن لعاب ریشه خطمی و بارتنگ در روغن بادام است با سفوفی این نوع
اگر یافت شود بکمیفقی و اگر یافت نشود بدون آن و صفت آن اینست تخم خطمی مقشر
تخم خیارین مقشر نشاسته بو داده صمغ عربی گل ارمنی اجزا را کوفته و بیخته ممزوج کنند و
این سفوف در هر یک از انواع زحیر که مذکور می‌شود نافع است و در روز غیر مسهل
با ادویه که مذکور می‌شود بدهند و در تسکین شدهٔ پیچش بسیار نافع است و غذا شوربای
برنج با شیره بادام و طرفشام بلاد با زرده تخم مرغ و اگر با این علاج رفع شد فبها
والا حب القاعه و ریشه خطمی و سپستان جوشانیده صاف نموده با فلوس و روغن
بادام بنوشند و اگر احتیاج به تکرار شود با این نحو یک روز در میان مسهل بنوشند تا
رفع شود و اگر از سبب صفرا باشد علامتش خروج صفراست با پیچش و سوزش مقعد و تشنگی
و تلخی دهان و سایر علامات غلبه صفرا چنانچه در علاج صفرا مذکور شد علاجش حقنه
بذر قطونا با لکیمقی یا بارتنگ با لعاب ریشه خطمی و اگر یافت شود عرق بید بنوشند و اگر
با این علاج رفع نشود مسهلی که در نوع اول مذکور شد با اضافه گل نیلوفر بنوشند
و بدستور نوع اول تکرار مسهل با احتیاج نمایند و غذا در این نوع شوربا با شیره جو

با شیره جو میل نمایند و بعد از تکرار مسهل اگر باز زحیر باقی باشد و صفرا با خون یا بی‌خون
دفع می‌شده باشد سفوف الطین با شیره تخم خرفه و تخم کشنیز میل نمایند و اگر پیچش
بسیار باشد یا خون باشد سفوف الطین را بروغن بادام چرب نموده میل نمایند با
لعاب بهدانه و عرق بید و بعد از کم شدن خون و پیچش با شیره‌های مذکوره و صفت
سفوف الطین این است تخم ریحان بو داده تخم مرو بو داده و بذر قطونا بو داده
و نشاسته و صمغ عربی و گل ارمنی اجزا را مساوی سوای تخم‌ها کوفته با هم ممزوج نموده
از یک مثقال تا دو مثقال به دستور مذکور میل نمایند و بعد از برطرف شدن خون و تخفیف
پیچش اگر باز ترددی باقی باشد سفوف حب الرمان با رب به و اگر هنوز آثار غلبه
صفرا باشد چنانچه مکرر مذکور شد با رب به و شیره تخم خرفه و شیره تخم کشنیز بو داده
میل نمایند صفت سفوف حب الرمان این است انار دانه بو داده بلوط گرد سماق
زیره کرمانی در سرکه خیسانیده و خشک نموده تخم مرو آرد سنجد کشنیز بو داده خرنوب
آرد کنار عود آمله مقشر اجزا را کوفته و بیخته قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال
و اگر در انواع زحیر که مذکور شد بعد از چند روز مسهل با این نهج که در این نوع مذکور شد
علاج کنند و بعد از این ورق مذکور می‌شود که معالجه اسهال بعد از مسهلات مذکوره
در زحیر هم نافع است سفوف دیگر جهت سفوف بلوط که بعد از معالجات مذکوره

در اسهالات نافع و مجرب است خون را بر طرف و طبیعت را قبض میکند و در اسهالهای
اسهالهای صفراوی نظیر ندارد صفت آن این است مروارید ناسفته سبوس سوخته گلنار طباشیر
خرنوب گل ارمنی قرص تخم گل صندل سفید بارتنگ بو داده تخم حماض بو داده تخم خرفه بو داده
تخم مورد آرد کنار سنجد زرشک منقی گشنیز خشک بو داده صمغ عربی بو داده جو مقشر بو داده
طراثیث بذر قطونا بو داده کهربا گل داغستانی مصطکی اقاقیا ناردان مجموع
را با [illegible] نرم سائیده سفوف سازند و قدر شربت از نیم مثقال تا دو مثقال با رب
و شیره تخم خرفه بو داده و اگر سبب آن احتباس ثفل یا سده را معا یعنی سده در امعا
از ثفلی حادث شده باشد که طبیعت متوجه دفع آن شده این حرکت میکرده باشد
علامتش سنگینی شکم و درد و تحتش و بیرون ثفلی یا به عنف بعضی اوقات و فرق
واضح در میان این نوع و سایر انواع باین نحو میشود که هسته فلوس یا سماق را چند
دانه فرو برد اگر بزودی دفع شد این نوع نیست و اگر دفع نشد یا بعد از دفعه
اجابت دفع شد این نوع است علاجش عنب الثعلب و ریشه خطمی را جوشانیده با اضافه
بارتنگ و روغن بادام بنوشند و اگر محتاج مسهل شوند بنحویکه در انواع اول مذکور شد
مسهل بخورند و همچنین اگر محتاج بتکرار شوند تکرار نمایند و غذا نیز بدستور نوع اول است
و اگر سبب آن سرمایی باشد که بمقعد رسیده باشد از قبیل نشستن بر سنگ سردی یا فرو رفتن

یا فرو رفتن در آب سردی یا بجز دیگر علاجش تقدم سبب گرده است علاجش نشستن بر ریگ گرم

یا نمک گرم یا خاکستر گرم را در کیسه کرده بر او کشند و بر کمر ببندند و مقعد و کمرگاه و زیر شکم را

بروغن بادام چرب نمایند و بار دیگر بروغن بادام چرب نموده با لعاب ریشه خطمی بنوشند

و غذا انچه است که در نوع اول مذکور شد و اگر باین علاج رفع نشود بنحویکه در نوع اول مذکور گردید

علاج نمایند خلاصه آنکه در معالجه این انواع زحیر یکی که مذکور شد تفاوتی ندارد و از

دوا و غذا هیچکدام یکدیگر نزدیک است اما بواسیر دانه چند است که در مقعد پیدا آید گاهی در خارج

و گاه در داخل و گاه در هر دو و بهر تقدیر یا ورم است که خون از انها می آید یا عمیاست

که خون از ان نمی آید و با ورم و وجع است یا بی وجع است و ان دانها یا از بسته بشکل

بیت یا دانه چند است بشکل ثالیل که در رنگ نیست و صلابت و انرا ثؤلولیه گویند

و این بدترین انواع است زیرا که ماده ان سودای صرف است دیگر دانهای بهم کرده است

در غوایه رنگ شبیه بانگور سرخ و انرا عنبیه گویند و ماده این نوع ما بین خون و سودا

سوداویست دیگری دانه های نرم سرخ رنگ بشکل توت و انرا توتیه گویند

و سبب این نوع خون است غریب یافته و بالجمله سبب مطلق بواسیر خون سوداویست

که باین محل میریزد و سبب حصول این دانها ورم و وجع میشود هر چه سودا در ان بیشتر

در ان بیشتر قبولش از بیماری علاج کمتر است و بر متوضای صاحب بواسیر نشستن

سبب حدوث این علت بلغم و علامت مشکل بواسیر است که رنگ صاحبش بزردی
و سبزی میزند و اکثر آن است که برنگ قلع میباشد و صورت و چشمها منتفخ میباشد
و هضم ها ضعیف و قوت جماع بسیار کم و دندانها ضعیف و بد رنگ میباشد و با باشد که
سیاه میشود و گاه باشد که تجارات بواسیر سبب دوار و صداع شود علاج این هفت وجه
باید کرد اول تنقیه بدن و اصلاح مزاج کبد و طحال معده که تولید خلط فاسد
نکند دوم تدبیر گشودن خون ان هرگاه بند شود سیم تدبیر تسکین ورم و وجع
ان چهارم تدبیر بند کردن خون هرگاه بحد افراط رسد پنجم تدبیر قطع و اسقاط
دانه ها که بالمره بر طرف شود اما اول فصد باسلیق و صافن در تنقیه
ماده بواسیر نافع است و فصد اسلیم از دست چپ در اصلاح طحال که ان نیز از پی
اصلاح بواسیر باشد نیز نافع است و شیخ الرئیس فصد مابض را که رگیست که محل فصد نیز
زیر کاسه زانو است اقوی از فصدهای دیگر فرموده و حجامت مابض و رکبتین نیز
فرموده و بعد از فصد اگر تنقیه شود به نحوی که در ضعف قلب مذکور شد یا بنحوی که در
ربیع مذکور خواهد شد یا علامات غلبه هر خلط موافق آنچه مذکور شد بکنند هم شاید
و بعد از تنقیه ملازمت عقوبات معده چنانچه در ضعف معده مذکور شد
بکنند هم شاید و اگر بعوض مسهلاتیکه در ضعف قلب مذکور شد اطریفل مقل ملین

ملین از سه مثقال تا شش مثقال با آب گرم بنوشند بسیار نافع است صفت اطریفل مقل ملین

ان اینست هلیله کابلی پوست هلیله سیاه املج مقشر افتیمون اسطوخودوس تربد سفید فلوس خیار شنبر

مقل شش فلوس و مقل را در آب نموده تا حل گردد و سایر ادویه کوفته و بیخته با روغن بادام

چرب کرده عسل را بقوام آورند و یک قوام که شد مقل و فلوس را داخل نموده از بار بر دارند

و با سایر ادویه بسرشند و مداومت بخوردن اطریفل صغیر در ازاله بواسیر مجرب است و ابا شد که

مداومه با طریفل صغیر و گاهی اطریفل مقل ملین ... زرشک ... دیگر باشد خصوصا بعد از فصد

و در اصلاح مزاج صاحب بواسیر مداومت بخوردن شربت زرشک بسیار نافع و مجرب است

و دیگر مکرر بعد از فصد در چند دفعه اطریفل صغیر مداومت بخوردن شربت زرشک

فرمودم و بسی نافع بود شربت زرشک صفت آن اینست زرشک دانه دار خوب را خیسانیده

و جوشانیده و صاف نموده با نبات یا شکر صاف بقوام آورند و اگر بعد از قوام آوردن

شربت پنجاه درم شکر و سه مثقال طباشیر سائیده اضافه نمایند انفع است خصوصا

هرگاه آثار حرارت چنانچه در اصلاح فا... مذکور شد ظاهر باشد و شکر بمقدار باید که

شربت خوش چاشنی باید ترشی نشود و این شربت را از نیم مثقال تا ده مثقال با عرق کاسنی

و به تنهایی میتوان نمایند و بعضی آداب حب مقل یا معجون خبث الحدید از هر یک که باشد

بسی نافع است صفت حب مقل این است پوست هلیله کابلی املج مقشر پوست هلیله زرد

تخم کنند یا تخم ترتیزک تخم ریحان مقل زرد از هر یک یک مثقال مقل را در آب حل نموده

و اگر آب کشنیز تازه باشد بهتر است بعد سایر ادویه را کوفته و بیخته با هم بسرشند و حبها بقدر

نخودی بسازند و از هفت دانه تا دوازده دانه فرو برند و همین اجزا را هر گاه با دو برابر مجموع

عسل القوام آورند و بسرشند معروف است بمعجون مقل و قدر شربت این معجون دو مثقال است

صفت اطریفل مقلی است پوست هلیله زرد و مقل را در آب حل نموده سایر اجزا را با دو برابر

مجموع عسل القوام آورده بسرشند و اگر بدون عسل بطریق حب هم استعمال کنند هم نوعی از

حب مقل است و قدر شربت از حب تا دوازده دانه و از معجون تا سه مثقال معجون خبث الحدید

که معروف به انوشداروست موافق نسخه قانون پوست هلیله آمله مقشر فلفل دار فلفل

زنجبیل سعد کوفته شقاقل هندی سنبل الطیب تخم شبت تخم کندنا خبث الحدید مدبر اجزا

تمام صلایه کرده و بروغن گاو چرب نموده با دو برابر مجموع عسل القوام آورده بسرشند

و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت تا یک مثقال و اگر دو مثقال هم اضافه نمایند شاید

و این معجون بسیار صاحب مزاج حار چنانچه علامات او مذکور شد نخورند و طریق تدبیر

خبث الحدید که چرک آهن است این است که او را نرم صلایه کرده تا چهارده روز در سرکه

بسیار ترشی بخیسانند و در سحق مبالغه زیادی نموده که هر چه سحق بسیار شود بهتر است

و بدانکه نرم شدن طبیعت صاحب بواسیر لازم است و هر گاه پس در طبیعت یابس باشد ملائمات

چند مبارک نسخه
دانه [illegible] جب بنده
[illegible] اورا با
[illegible] منقا [illegible]
و بیست [illegible] جب [illegible]
بجهت [illegible] زرال
قدر [illegible] جب [illegible]
اسرار [illegible]
کنند [illegible] است
طلا [illegible] خارش [illegible]
سعد [illegible] بیلوفر
کاسنی [illegible]
و تخم کاهو کوفته بیخته در آن
بسرشند و [illegible] اندازند
طلا کنند
محرم ۱۲۴۴

تمر هندی و آلوی بخارایی و زردآلو و فندق را خیسانیده طرف صبح آب آنها را با شیرخشت

و به تنهایی بنوشند و اگر قدری خیارشنبر هم با سایر اجزا خیسانند بهتر است و اگر شربت تمر هندی

یا شربت آلوی بخارایی اکثر اوقات تناول نمایند هم در تر داشتن و هم در تسکین حرارت

مزاج نافع است طریق ساختن شربت تمر و آلو مثل شربت زرشک است و قدر شربت هم

مثل ادویه است و غذایی که ملین طبع باشد صاحب این را نافع است و پرهیز از هر غذای غلیظ

و از هر چه مولد سودا باشد مثل بادنجان و عدس و [illegible] و ماهی نمک سود

و گوشت قدید و سبزیهای [illegible] لازم است [illegible] [illegible] کرده [illegible] از

زرده تخم مرغ و کدو با اندک [illegible] [illegible] دیگر آنچه در باب صاحب [illegible]

مذکور شود صاحب این را نافع است [illegible] تدبیر

گشودن خون بواسیر وقتی باید کرد که دفع [illegible] آن باز ایستاده و ... ممتنع گشته

باشد و ورمی یا [illegible] دیگر از بخارات آن در بدن حادث گشته باشد

پس باید که مریض بگرمابه رفته ساعتی در میان آب نیم گرم بنشیند و به مجموع یا بعضی

از این روغنها موضع را گرم چرب کنند روغن هسته هلو یا شفتالو و روغن هسته زردآلو

تلخ و روغن کوهان شتر و مغز ساق گاو و مغز ساق بره هر یک از اینها با مقل [illegible]

مقل چرب کنند و اگر با اینها گشوده نشد باز با روغن گاو و [illegible] [illegible] و اگر باین نیز گشوده

آب پیاز مرو یا بازهره گاو استعمال نمایند و اگر بخور مریم اضافه نمایند باین هر دو اجزا اقویست

و اگر باز منفتح نشود دهنه تمر هندی و سرگین کبوتر را اضافه نمایند و شیخ الرئیس ... را

باینها تجویز نموده و فصد صافن و باسلیق در گشودن خون بواسیر بسیار نافع است

و بسا باشد که بعد از فصد صافن احتیاج بادویه مذکوره نشود و لهذا اول باید فصد کرد

و بعد از فصد ادویه مذکوره را بهمان ترتیب استعمال نمایند و اگر از استعمال ادویه وجع

بهم رسد بدستور ادویه که بعد از این در تسکین وجع و ورم مذکور میشود استعمال نمایند

سیم تدبیر تسکین وجع و ورم بواسیر است خواه ابتدا شده باشد و خواه بعد از استعمال

دوای کشاد و قطع بواسیر شده باشد هرگاه وجع بواسیر شدید کند و خون آمدن

حبس شده باشد اول بنحوی که مذکور شد در گشودن خون سعی نماید و فصد باسلیق

یا صافن بکنند و اگر یکدفعه فصد کفایت نکند تکرار نمایند و بعد از فصد نشانیدن زلو

بدور مقعد بسیار نافع است و اگر یکدفعه کفایت نکند تکرار نمایند و هر دفعه تا پنج عدد

تا ده عدد باشد و وجع بواسیر از حیوانی و شیر نیز احتراز لازم دانند و تدبیر مبرد

ادویه و اغذیه چنانچه در علاج خارو رمد و درد گوش و خناق مذکور شد بعمل آورند

و استعمال نمایند و در غذائیکه در فتح خون بواسیر مذکور شد در تسکین وجع نیز نافع است

مرهمهای تسکین اوجاع بواسیر اینهاست اکلیل الملک عدس مقشر مساوی کوفته زرده

زرده تخم مرغ در روغن گل سرخ استعمال نمایند مرهم دیگر اکلیل الملک گل بنفشه تخم کتان

از هر یک جزوی مقل و میعه سائله از هر یک نصف جزو افیون و زعفران و پیاز

بروغن گاو پخته از هر یک سی جزو و پیه مرغ و مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر

و زرده تخم مرغ بقدری که بر اجزا سرشته شود روغن ها را بگدازند و با سایر اجزا

مرهم ساخته استعمال نمایند که هر جزئی را [illegible] تسکین وجع نماید مرهم دیگر گندنا را

در پلته [illegible] در زیر خاکستر گرم بپزند [illegible] با روغن مغز زردآلوی تلخ

بریان کنند در هاون سرب [illegible] بکنند تا مرهم شود [illegible] استعمال کنند

و اگر قلیلی مقل اضافه نمایند بهتر است [illegible] با سفیداب قلعی و پیه

مرغ آبی و پیه گاو و موم کافوری [illegible] مرهم [illegible] تخم مرغ با

روغن گل سرخ در هاون سرب [illegible] استعمال نمایند

مرهم دیگر پیه مرغ آبی و روغن گل سرخ و موم کافوری و اگر بعوض پیه مرغ آبی

پیه مرغ هم کنند شاید همه را با هم بگدازند و با قلیلی افیون و زعفران استعمال نمایند

و اگر پیه مرغ آبی پیدا نشد [illegible] اکتفا [illegible] لکن شیخ الرئیس در این موضع فرموده

که پیه مرغ آبی در این باب شدید النفع است مرهم دیگر سفیداب قلعی و موم کافوری

و روغن گل موم و روغن را با هم بگدازند و با سفیداب مخلوط نموده استعمال نمایند

جهت اکتحال چشم
[illegible] چون
و تجربه [illegible]
[illegible] وقت
[illegible]
[illegible] آتش [illegible]
چیزهای [illegible] چشم اکتحال نمایند
قوه [illegible]
[illegible]
[illegible]
چون [illegible]
[illegible] اکتحال نمایند
[illegible]

مرهم دیگر روغن پسته زردآلو مویز سائیده مقل اجزا را باهم سرشته استعمال نمایند
مرهم دیگر مقل ازرق پیه گرده های شتر مغز ساق گاو و پیه زردآلو و مویز سائیده و زرده
تخم و روغن گاو که قدری پیاز زده اند و جوش داده باشند اجزا را یک جا بهم بپزند و
بر روغن بسرشند و استعمال نمایند که بسیار انفع است مرهم دیگر روغن گل سرخ و
زرده تخم مرغ با قلیا افیون و زعفران و اگر هیچ ازین اجزا میسر نباشد زرده
تخم بتنهائی هم خوبست مرهم دیگر ... بار روغن گل سرخ و سفیده تخم مرغ
استعمال نمایند با آرد جو و زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ باهم ضم نموده استعمال نمایند
بر هر یک ازین مرهم ها را که استعمال میکنید اگر دانه ها بیرون باشد بزیر کرده بران بسپند
و اگر درز ... باشد ... را اگر ... بردارند چنانچه بدانه ها برسد و بگذارند و بار
تجدید کنند ضمادات نافعه زرده تخم مرغ مغز نان نرم پخته روغن گل سرخ ضماد نمایند
ضماد دیگر کاه گل با آب مورد آمیخته ضماد نمایند دیگر پیه بز و پیه اردک و پیه فاره و پیه
مرغ خانگی و مغز ساق گاو و پیه گرده های شتر و روغن بنفشه بادام و روغن تخم کدو و موم
گاو فوری اجزا را مساوی باهم اجزا را مساوی باهم بگدازند و کتیرا و گل خطمی نیم کوبیده
باهم مخلوط کرده استعمال نمایند و اگر پیه ها و روغن ها یافت نشود بعضی هم کافیست و اگر
وجع بسیار شده باشد با آب برگ بنگ بگیرند و با قدری آب مخلوط کرده و با مغز نان

جیرنان و زرده تخم مرغ و گل سرخ جمع نموده ضماد نمایند و اما از الفاظ به که عکس او جماع
یا تخم کتان و تخم خیار هر یک نیم کوب کرده بجوشانند و صاف نموده و با لعاب گندم پخته ضم نموده
و در ظرفی کرده بر پیش در میان آب ایشان بنشینند طریق دیگر اکلیل الملک بابونه تخم حنظل
گل خیار زرگل خطمی گل بنفشه پوست خشخاش فلفل خشک اجزا را باهم نیم کوب کرده بجوشانند
و در آب نیم گرم آن بنشینند و اگر مجموع این اجزا نباشد بعضی هم کافیست اما چهارم
بستن خون بواسیر هرگاه بجهت افراط برسند بدان که بستن خون بواسیر وقتی باید کرد
که خون صالح بافراط رفع میشده باشد و در حرکات ضعف میکرده باشد و رنگ او زرد
و ساقهای او ضعیف شده باشد [illegible] از [illegible]
طرف هیچ شیره تخم خرفه مورد داده شیره [illegible] داده [illegible] رب به و اگر [illegible]
نشود قرص کهربا نیم مثقال [illegible] نموده بنوشانند و [illegible] قرص کهربای معمول
متاخرین این است کهربا الجبار و ورق گل سرخ صمغ عربی نشاسته گل ارمنی
طباشیر گلنار تخم خرفه [illegible] اقاقیا اجزا را کوفته قرص سازند قرص کهربا
موافق نسخه قدما کهربا بسد مروارید تخم خرفه [illegible] تخم مرغ
هر دو سوخته صمغ عربی کشنیز خشک مورد داده [illegible]
با لعاب بزرقطونا قرص سازند و بهر یک از این دو نسخه [illegible]

کوهی اطریفل صغیر را و خبث الحدید را چهارده روز با سرکه تخمیر کنند و بعد از آن خشک و غبار صلایه
نمایند و مساوی اجزای اطریفل را با عسل سه برابر مجموع خمیر کنند و سه مثقال از آن را
میل نمایند بدون خبث الحدید هم نیز نافع است اما صفت حب دیگر در بستن خون بواسیر
لبه کهربا دو درم سوخته گلک ارمنی پوست هلیله زرد بلیله آمله مقل تخم گندنا معلق
سایر اجزا را کوبیده و مقل را در آب حل نموده و مجموع را باهم سرشته و سه مثقال آن را
با آبیکه آهن تافته در او خاموش کرده باشند بنوشند طریق سوزانیدن ودع که بهندی
کودی و در اصفهان کش کر به گویند و شیشه بزرگوار و پوست تخم مرغ با این نوع است
که در کوزه کرده و سر آن را گل گرفته و در تنور یا تون حمام بگذارند تا ازهم بپاشد
و خوردن آن خالی یا و بعد شبانگاه ایضا چند روز [illegible] بسیار نافع است اما دوائیکه استعمال
آن خوردن را نبوده باشد ایضا [illegible] کندر و دم الاخوین شیاف مامیثا و گلنار
اجزا را مثل غبار سائیده و تار عنکبوت و با سفیده تخم مرغ با آنها آلوده استعمال نمایند
دیگر آنکه سفیداب قلعی و مردار سنگ و شاه دانج عدس و اقلیمیای نقره با روغن
گل سرخ و موم سفید مرهم نموده استعمال نمایند دیگر آنکه برگ مورد و گلنار و مازو
و مرخ و خرنوب و بلوط و شب یمانی و پوست انار را مثل غبار سائیده و مریض در آب
آنها بنشیند دیگر کندر گلنار مازو سنگ شب یمانی اقاقیا همه جزو بجزو اجزا بکوب

اجزا را مساوی ساییده با هم مخلوط نموده شیاف نمایند و مداومت بقی (?) در این باب نافع است
و هرگاه بعد از این تدابیر خون به افراط می‌آمده باشد فصد باسلیق بکنند و بقدر مقتضی
خون بگیرند و بستن رانها و بازوها را محکم و محجمه بر سینه و گاه‌گاه لب گردن و افکندن خون
خون را باز میدارد و غذا آش سماق و انار رمان است و هرگاه ضعف زیادی بهم رسد
آخر روز مروارید و فادزهر معدنی و کهربا (?) داغستانی با آب سیب و آب به هر روزه بدهند
تدبیر اسقاط دانه‌ها که با مره بر طرف شده و آن‌ها بمانند و جهت ... ادویه چند در آن استعمال
نمایند و دانه‌ها هم در ایام خشک شده و بریزد و دیگر آنکه دانه‌ها را قطع کنند و چند در این
معالجه خطر عظیم است زیرا که استعمال ادویه حاره بر بدن اکثر این است که تشنج پیدا شود (?)
و ورم عارض میشود و سبب مفاسد میگردد و دیگر آنکه مواد فاسده که در بدن جمع
میشود از این طریق مندفع و بعد از سد این طریق در بدن منتشر میگردد و مفسده
میکند بهر حال ترک علاج اولی است و اگر علاج کنند باید به بعضی از آنها یا استعمال
ادویه که هم در خشک کند و بهر تقدیر یکدانه بگذارند تا راه رفعی باشد حاجب جالینوس که
در فن جراحی و کحالی بی‌نظیر بوده در این زمان از آزار بواسیر در رنج و تعب بود
حکم اراده قطع و ازاله دانه میکرد آخرالامر بتنگ آمده دانه‌ها را محکم بسته و
بمقراض قطع کرد از شدت ورم و وجع مقرون بهلاکت شد و بعد از استعمال

مسکنات و جمیع ملطفات بسیار به شود و از تشویش بواسیر فارغ گشت نهایت چون سیلان

خونی که از بواسیر رفع شد بعد از یکسال ماده بجگر رفت و بعد از آنکه مشرف بهلاک شد هر دو چشمش

با فعل لهذا قطع و قلع جمیع دوالی بواسیر مناسب نیست و مورث فساد عظیم است اما تدبیر سعوطی

ادویه که بمرور ایام دوالی خشک شود از آن جمله بخورات است اول تخم تره تیزک و مقل ازرق

و پوست بیخ کبر اجزا را مساوی بخور نمایند بخور دیگر برگ مورد و پوست بیخ کبر و جوز السرو که بار در

سرو است و بزرانه و بادنجان از هر یک درمی مقل ازرق و پوست مازو و تخم حنظل و اگر مجموع

کرده

اجزا باشد یک جزء هم کافیست و دستور بخور کردن آنست که ته دیگ سفالین را سوراخ

سه کنند [illegible] این ادویه را بر روی آتش نهند دیگ را بر بالای آن نگون بکنند و دانه‌ها را

بران سوراخ بگذارند [illegible] دود [illegible] دانه‌ها برسد و اگر دانه‌ها اندرون باشد بعد از

فراغ از [illegible] که [illegible] باشد بعمل آورند و اقوی بخورات در این

باب بخور بلادر است و شیخ الرئیس میفرماید که بخور چوب گز هر گاه مکرر شود دوالی را که کفایت کند

و از سایر ادویه ابن زکریا گوید که خرنوب تر را بکوبند و آب او را گرفته و پنبه را با او آلوده سر بقعدی

نمایند که او را خشک نماید و صاحب ذخیره و دیگران میگویند که این شیاف را معتمدین آزموده اند

که بواسیر را خشک میکند و می‌افکند صفت آن اینست که بگیرند عفص را در دیگ مس آب بپزند تا بعد جمع شود

تا بقوام غلیظ شود در [illegible] مس سرخ آب [illegible] کنند و تا چهار روز در آفتاب بگذارند و هر روزه

ده روزه برهم زنند و شب روی آنرا بپوشند و بعد از چهل روز بفشرند و از آن آب بگیرند و از هر یک وجه

سقوطری و حرف که بقدر سه تیر تیز کنند هر کدام بکوبند اجزا را مساوی و بقدر مجموع مساوی آب عنب الثعلب

مذکور باهم بیامیزند و یک شب در میان بعنوان شیاف استعمال نمایند و غذا [illegible]

دیگر [illegible] از آنجمله مرهم عصاره لحیة التیس کندر اجزا را هم کوبیده باهم مخلوط نموده بر آن

بطریق مرهم استعمال نمایند دیگری جوز السرو حنظل حب البلوط را بسوزانند و بعد از آنکه [illegible]

با [illegible] بانکه بران بپاشند طلای دیگر [illegible] حب البلوط جوز السرو

کندر اجزا را مساوی کوبیده و [illegible] استعمال نمایند و در بعضی نسخ بعوض [illegible] عنب الثعلب

و هرگاه بواسیر در [illegible] باشد [illegible] بعنوان شیاف استعمال [illegible] اما طریق

استعمال ادویه حاده که دانه‌ها را [illegible] زیرا که استعمال دوای

سبب وجع شدید میشود و گاه باشد [illegible] میگویند که

بریدن بهتر و سلامت تر است از دوا [illegible] و هرگاه خواهند باید اول [illegible] تعلیق نمایند و بعد

[illegible] متوجه این عمل شود طریق استعمال ادویه حاده اینست که فلفیون باریک سائیده بر روی زرده

تخم مرغ که بر روی پنبه رقیق کرده باشند قدری بپاشند یا اینکه مرهم زنگار را بر روی پنبه کرده بر روی دانه بچسبانند

چنانکه بغیر دانه بعضو دیگر نرسد و اگر از استعمال آنها وجع بمرتبه شد که طاقت آن نتوان نصف روز

یا یک روز مهلت دهد و یکی از مرهمهای حاده که در باب [illegible] وجع مذکور شد استعمال نمایند و باز استعمال این دوا

[illegible]

کنند تا که دانه ها سیاه شود و بعد از آن برگ کرنب که در اصفهان کلم گویند خوب مجموع پخته با روغن گاو کهنه
مرهم نمود که استعمال آن هم درد را تسکین میدهد و هم دانه را می افکند و بعد از افتادن دانه مرهم اسفیداب
تا چند روز و بعد از آن مرهم کافوری استعمال نمایید که جراحت ملتئم گردد و اگر برگ کلم نباشد هر یک از
مرهمها و ضمادهایی که در باب مسکنات وجع مذکور شد و مرهم اسفیداب و مرهم کافوری نافع است و اگر
دانه بواسیر [illegible] نباشد بچه باید از درون مقعد بیرون کشید و ساعتی بیرون نگاه داشت تا بچه
ورم پیدا کند و [illegible] و دوا را استعمال نمود و بعد از لحظه با احتیاط
بر روغن [illegible] گرم کرده بجای خود گذاشت صفت [illegible] آبیت اقاقیا زرنیخ سرخ
زرنیخ زرد قیر [illegible] اجزا را کوفته و بیخته با سرکه قرص ساخته در وقت
حاجت قرص را نرم کوبیده [illegible] که ذکر شد استعمال نمایند صفت مرهم زنگار زنگار
انزروت موم زرد [illegible] که [illegible] گویند راتینج که صمغ عربی است روغن زیتون
اجزا را با هم یکجا [illegible] انزروت [illegible] تا مرهم شود صفت مرهم اسفیداب [illegible] در کتاب در
علاج سوختگی مذکور شد صفت مرهم کافوری اسفیداب [illegible] مردار سنگ اسفیداب قلعی موم کافوری روغن گل سرخ
ادویه را کوفته و بیخته و سفیده یک تخم مرغ و قدری کافور نرم سائیده علاوه نمایند و در هاون بجنبانند
تا بیند که مرهم شود اگر [illegible] و یک بر دیگر مرهم زنگار نباشد بعضی از ادویه حاره را که خورنده
و فاسد کننده گوشت [illegible] سائیده بر [illegible] زرده تخم مرغ [illegible] باشند و [illegible] مذکور شد استعمال نمایند

ادویه حاره اینهاست فرفیون نفت و زرنیخ که جانوریست که انرا در اصفهان سن گویند
آهک آب نرسیده زرنیخ زرد و سرخ مجموع یا بعضی از این اجزا را با قطران یا قثاء الحمار یا بول طفل
یا به تنهایی استعمال نمایند صاحب کامل الصناعه میگوید که اگر آهک آب نرسیده و زرنیخ بدستوریکه از برای ازاله موی
میسازند ترتیب دهند و در حمام قدری از آن بر بواسیر گذارند و بعد از ساعتی با خمیر بشویند و بواسیر خشک گردیده را
بران بپاشند خشک گردانند و برطرف میکند فقیر میگویم که اولی آنست که اول این علاج که ملایم ترست از علاج
سابق بعمل آورند و اگر باین ازاله نشود بعلاج سابق ... نمایند ... بعد از استعمال ادویه حاره یا داغ
و سلطان هرگاه وجع بهم رسد آنچه در باب تسکینات وجع مذکور شد بعمل آورند و قطع نظر از اینکه
مریض تحمل نمیکند ضررهای دیگر هست ... و ... دست میشود ... اما ... قطع
بدانکه این عمل را هیچگاه ... ان کرد که مریض ... قوت و جمیع ان ... باشند و در ... عنف ... بان
عنوان رسانید و با وجود این مراتب تمام انها را دفع کردن ... منع ... از ان
ممر در بدن و سبب حدوث امراض بدتر و هرگاه عازم قطع باشند اولا فصد باسلیق باید نمود
و اگر مریض را محذوری که حس از الم میکند و منع سیلان خون بسیار نماید بدهند و بعد از ان قطع
کنند اولی است و محذر معجون معجون حب الشفا است که در ربع مذکور شود با افیون و زعفران
باهم سرشته یا فلونیای رومی یا برشعثا هر یکی ازینها بقدریکه حس مریض کم شود طریق قطع
آنست که جراح ماهر را بیاورند و دانه ها را ببرند که در استعمال ادویه حاره مذکور شد ببردن آورده

یا مقراض بسیار تندی یا آلتی قطع کنند و سعی کنند که جزئی از گوشت صحیح بریده نشود که مفاسد
عظیمه میکند و بعد از بریدن بگذارند که قدری خون رود و پس اگر ورم کند و وجع شدید حادث شود
یکی از مرهمهایی که در تسکین مذکور شد تسکین دهند و مرهم سفیداب و کافور گذارند تا ملتئم شود
طریق قطع دیگر آنکه بیخ دانه‌ها را با ابریشم یا موی دم اسب یا خیطی از کتان محکم ببندند و دیگر
از مرهمهای مسکن وجع را بر رو بگذارند تا خود بریده شود و بیفتد و بعد از افتادن مرهم سفیداب و کافور
استعمال نمایند تا محل بهم آید و این طریقه اسهل است بیان روغن بلیله [illegible] که از ترکیب
یکی از اطبای [illegible] بسیار است و مکرر بتجربه رسیده اکثر را قطع و بعضی را تخفیف داده بلیله بادنجان
گوز را [illegible] در [illegible] سفید خون [illegible] آنچه نسخه ایست پیه بز [illegible] کافور زیبق
[illegible] پیه بز را بگدازند و [illegible] کنند و زیبق را با [illegible] و آب [illegible] در ظرف سفالی بر
پشت قاشق چندان بمالند که اثری از زیبق نماند و کافور را نرم صلایه نموده همه را باهم مخلوط نمایند
و چندان برهم زنند که همچون مرهم شود و بطریق سایر مرهمها استعمال نمایند و هرگاه با سیلان
خون باشد پیه بز [illegible] کف دریا سفیداب قلعی برنج کافور بدستور نسخه اول بگدازند و سایر
ادویه را نرم صلایه نموده باهم مخلوط نموده مثل مرهم استعمال نمایند حرقة البول [illegible] بول
در وقت بول کردن سببش اگر حدت و مخالطه صفرا با بول باشد علامتش تندی و رنگینی بول است
و سایر علامات غلبه صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و نیامدن چیزی از [illegible] که با بول

با بول علاجش خوردن شیره تخم خیار شیره تخم خرفه شیره تخم کدو با لعاب بهدانه قطونا یا شربت بنفشه
و اگر یافت شود نیم مثقال تا یک مثقال قرص که معروف است به بنادق البزور و بدون بنادق البزور
و شربت بنفشه و اگر یافت شود ماء الشعیر به تنهائی کافیست صفت بنادق البزور مغز تخم خربزه
مغز تخم خیار مغز تخم کدو بذر البنج تخم خرفه تخم خطمی مغز بادام مقشر کتیرا نشاسته رب السوس
خشخاش کهربا ارمنی تخم ها را بکوبند و قرص سازند و غذا ایش آش زرشک و آش تمر هندی ماش
و جلاد و زرده تخم مرغ و بالجمله مبرد است دوائیه و غذائیه نافع است و اگر سبب آن حرقه مثانه
باشد علامتش بد بوئی بول و آمدن چرک با سوزش و آمدن چیزی مانند سبوس با بول مثل سبوس
گندم در بعض اوقات و خارش و وجع موضع خاص است و از این چرک [illegible] گاه باشد نه ورم
در قضیب حادث شود و اگر سبب آن جوششی چند باشد در مثانه یا مجرای بول که آن را اطبا جرب
المثانه گویند علامتش همان علامت حرقة المثانه است سوای آنکه در حرقه دفع شدن
چرک بیشتر است و در جرب المثانه دفع شدن آنچه بسبوس شبیه است و در جرب المثانه
گاه باشد که رطوبتی سیلان میکرده باشد و گاه باشد که قلیل خونی رفع میشده باشد
و بالجمله چرک بیشتر مختص قرحه است و جرب در سایر علامات با هم شریکند و معالجه
نیز یکی است مگر در آنچه مذکور خواهد شد علاجش در هر یک از قرحه و جرب مثانه اگر علامت
غلبه خون باشد چنانچه در صداع دموی مذکور شد و اگر مرض شدید باشد فصد باسلیق

[illegible] کلک [illegible] در [illegible] خشک [illegible] گرم [illegible] خوردن گوشت [illegible] و نمک [illegible] و خربزه [illegible] و ریاح غلیظه و [illegible] و [illegible] ... را رفع [illegible] سیاه [illegible] موی [illegible] است

بکنند یا حجامت میان شانه و اگر فصد را مانعی باشد تبرید بمبردات بنحویکه در نوع اول حرقة البول

مذکور شد بکنند و در قرحه ترک حیوانی ضرورست و خوردن ماء الشعیر با بنادق البزور و شربت

بنفشه و لعاب بزرقطونا با مبردات مذکور و بنادق البزور آنچه در نوع اول مذکور شد و در

قرحه وجوب چکانیدن شیر دختر و سفیده تخم با شیاف ابیض و بدون آن و چکانیدن

گل سرشوی با شیر دختر و سفیده تخم مرغ و فتیله را با آنها غلطانیده در قضیب گذارند استعمال

شیافی که در دفع سوزش اثر ندارد و از اسرار مکتومه است و صفت آن اینست فوفل بوتلی فلفله

فلفل بیخ و شیر خشت و انزروت و دم الاخوین و صمغ عربی و نشاسته اجزا را کوفته

و با شیر دختر یا شیر الاغ خمیر کرده شیافها باریک سازند و یکی را در مجری بول گذارند و مالیدن

گل سرشوی با عرق بید یا آب برگ بید بر قضیب نافع و مسکن سوزش و خارش است و در قرحه وجرب

مثانه مداومت بقی کردن دفع مرض بالکلیه میکند و در اواخر که ماده کم شد برای اصلاح

قرص کاکنج که صفت آن اینست مناسب است کاکنج خشخاش مغز تخم خیار مغز بادام مقشر

رب السوس نشاسته صمغ عربی کثیرا دم الاخوین کندر تخم کرفس بزر البنج گل ارمنی

افیون اجزا را کوفته قرص سازند و بقدر یک مثقال آنرا با ماء الشعیر یا شیر تخم کدو

و شربت بنفشه از هر یک سه مثقال بنوشند تا قرحه باصلاح آمده رفع علت شود و در

اواخر رفتن حمام بعد در نیم بسیار نافع است و خوردن شیر الاغ بدستوریکه در تب دق

در تب دق مذکور میشود و در اصلاح قرص خانه مجربست و از برای دفع سوزش بول در همه انواع
ملو قضیب را در آب گرم گذاشته و در آب گرم بول کردن بسیار نافع است و مجامعت در اول
معده و در آخر نافع است و هرگاه بعد از فصد و تبرید کامل سکون وجع و سوزش باز حرکت [illegible] آمده باشد
و قرحه باقی باشد شیافی که صفت آن اینست استعمال نمایند سفیداب قلعی [illegible] انزروت اکلیل
و دم الاخوین و صمغ عربی و نشاسته اجزا را مساوی نرم کوبیده با شیر الاغ یا آب خیر [illegible] شیاف
ساخته استعمال نمایند که مجربست ضعف باه سبب [illegible] قلت [illegible] در هر جا [illegible] و اگر ضعف قلب
و دماغ باشد علامتش وجود ضعف ناخوشی در قلب و دماغ است و شدت ضعف باشدت
ناخوشی قلب علاجش اول تقویت قلب و دماغ بچیزی که در [illegible] مذکور شد نمایند بعد از آن
با دویه و اغذیه و تدابیری که بعد از [illegible] تقویه باه نمایند شیخ الرئیس
میگوید که هرگاه ضعف باه از ضعف قلب [illegible] و در علاج [illegible] بلکه
در هر ضعف باهی که منشاء آن حرارت مزاج نباشد انفع از هر دوا [illegible] است و اگر سبب آن
حرارت مزاج باشد علامتش غلبه حرارت است چنانچه در علاج [illegible] و صفراوی مذکور شد
علامت دیگر انتفاع از مبردات و تضرر از مسخنات است علاجش تبرید بمبردات مثل شیره
تخم خرفه با سکنجبین ساده و سایر مبردات بحسب مزاج و غذا از [illegible] و آش انار
و گوشت بره و بزغاله و مغز کله اینها و ماهی تازه پخته گرم تناول نمایند و هندوانه و خیار

[illegible] باشد
چند روز یکبار [illegible]
[illegible] را گرفته
خون [illegible]
[illegible] تخم مرغ [illegible]
کرده یک شبانه روز [illegible]
[illegible]

و شفتالو و آلوی زرد و دوغ و ماست و باقلا و عدس و زرده و سفیده تخم مرغ و اگر حرارت
با فراط نباشد شیر تازه با شکر و دواء الترنجبین که صفت آن اینست شیر تازه
دوشیده با ثلث آن ترنجبین پاک بجوشانند تا منعقد شود و تا پانزده مثقال میل نماید
و از اغذیه که بعد از این مذکور میشود هرچه حرارتی نداشته باشد و بالجمله هرگاه ضعف باه
مستند بحرارت باشد معالجه بمعاجین و سایر مربات حاره مضرست بلکه اعتماد در این
نوع بر اغذیه است که بعد از این مذکور میشود که هرچندان حرارت نداشته باشد
و هم چنین آنچه از تدابیر عجیب دوائیه و غذائیه که مذکور خواهد شد و اگر بسبب این حرارت
مزاج نباشد بلکه قلت منی باشد در بدن یا قلت ارواح یا استرخای آلت با علامت آنها
عدم حرارت مفرطه و انتفاع بمرطبات دوائیه و غذائیه و سایر علامات که بدین
نهج است که مذکور شود اما معاجین یکی مفرحیست که در تقویت قلب و دماغ
نظیر و بغایت مقوی باه است و صفت آن اینست بهمنین و تودری سرخ و زرد و تخم انجدان
و دارچینی و مغز گردو و نارجیل و مغز پسته و مغز بادام و مغز فندق و مغز تخم خربزه و مغز
نقل خواهد و تخم خشخاش و سملگه جدا از هر یک مثقال تخم شلغم و تخم گندنا و تخم پیاز و تخم خولنجان
و مصطکی و مشک و عنبر و برابر مجموع عسل معجون سازند معجون لبوب که مقوی باه و قریب
باعتدال است مغز پسته و مغز فندق و مغز چلغوزه و بادام و کنجد و تخم خشخاش سفید و تخم

مغز تخم خربزه تخم خیارین شقاقل بوزیدان بهمن سرخ و سفید لسان العصافیر خولنجان و دارچینی
شکر سفید با عرق بید مشک حل نموده با دو برابر اجزا عسل بقوام آورده سرشتند شربت از یک مثقال
معجون لبوب کبیر که بغایت مقوی باه و قلب و دماغ و گرده است و منی را می افزاید و قضیب را
سخت میکند صفت آن اینست مغز بادام و مغز فندق و مغز گردو و مغز چلغوزه و مغز نارجیل
و مغز [illegible] و مغز تخم خربزه و مغز تخم کنگر و کنجد مقشر و خشخاش و خصیة الثعلب مصری و مغز
سر گنجشک نر حک کرده از هر یک [illegible] مثقال [illegible] و قرفه و خولنجان و قرنفل و شقاقل
از هر یک دو مثقال نیم مصطکی و فستق و لسان العصافیر و سنبل الطیب و زعفران و [illegible]
و نارمشک و فرنجمشک از هر یک [illegible] بهمن سرخ و بهمن سفید و تودری سرخ و تودری زرد
و تخم پیاز و بوزیدان و مغاث و تخم [illegible] و تخم شلغم و تخم [illegible] و دارچینی
و قضیب [illegible] و [illegible] گرده هر یک [illegible] مثقال [illegible] با دو برابر اجزا
عسل صاف کرده بقوام آورده معجون نمایند قدر شربت دو مثقال و اگر یاقوت و مروارید
و عنبر و مشک و ورق طلا و ورق نقره اضافه نمایند هم در تقویت قلب و دماغ
و باه اقوی میباشد معجون [illegible] که آنرا ماء الحیاة گویند و شیخ الرئیس در رساله
باهیه ذکر نموده و غیر تقویت باه منافع دیگر هم دارد و تقویت حافظه میکند و رفع
نسیان و درد پشت و سلس البول و اوجاع مفاصل است و با جمله اکثر امراض بارده را

نافع است و مستعمل اینها صاحبان مزاج‌های حار را نافع تر است و قدر شربت از نیم مثقال تا یک مثقال است و تخم

صفت این زنجبیل و فلفل و دار فلفل و آنچه مقشر و سنبله و سلیخه و هندی و زراوند مدحرج و

حب الفلفل و مغز نارجیل و زنجبیل بابونه و دارچینی از هر یک ده مثقال مویز منقی سی مثقال عسل

صاف دو برابر اجزا الطریق معمول معجون لب زنند معجون دیگر که قلیل الاجزا و کثیر النفع است

حب الفلفل مغز نارجیل بادام مقشر فستق خولنجان زنجبیل دارچینی تخم زردک تخم ترتیزک

تخم کرفس اسارون اجزا را کوفته و بیخته و وزن دو نیم برشت بقدری که جمیع اجزا را خمیر کند

سرشته با دو وزن عسل کف گرفته معجون نمایند و هر صبح و شام بقدر دو مثقال بخورند

و اگر از عقب هر یک از اینها با ... شیر تازه گاو بنوشند انفع است اغذیه

با هم نخود با ... با دارچینی لوبیا پیاز کلم ترب نعناع زردک سرکا و سرکوبفند

گوشت گوسفند گوشت مرغ و ... گوشت مرغ آبی و گنجشک مغز سر هر یک تخم مرغ

و گنجشک الجزر الکو خربزه شیرین و در محرورین هندوانه شفتالو خیار گوشت ماهی تازه

که گرم تناول نمایند اغذیه مرتبه الجزر از گوشت ... آورند و باید که فربه باشد و از

حیوان جوان باشد و با نخود و پیاز بدون بریان کردن در روغن که منع تخم مینماید ... آورند

و تخم مرغ را محرورین به ... و غیر محرورین با زنجبیل و خولنجان و دارچینی و ... قضیب گاو

جوان سوهان کرده با زرده تخم مرغ میدهند بسیار نافع است و از سبزیها النعناع ...

خصوصیت زیاده است و بالجمله از این اغذیه مذکوره انواع تراکیب که بعضی از آنها معمول و
متعارف است مثل فالوده و شیر برنج و کوکو و انواع تراکیب کبابها و قلیه‌ها بقول مذکوره
ترتیب دهند و محرورین ادویه حاره را بسیار کم و غیر محرورین بیشتر داخل نمایند و اگر از بیضه
از گندم و نخود و لوبیا و گوشت جوان فربه و گوشت مرغ یا مرغ آبی ترتیب دهند و با روغن
تازه و دارچینی و قند یا عسل تناول نمایند بغایت نافع است ادویه که مالیدن آنها بر قضیب
مقوی و بزرگ کننده عضو و محرک شهوت است روغن بلسان را از اقوای ادویه است بسیار
عنصل را هر گاه با چهار برابر روغن زنبق بجوش آورند تا خوب پخته شود و در جهت قضیب
کف پاها را بان چرب کنند و بعد از [illegible] کردن را بزدود تا [illegible] دهم [illegible]
در اعاده باه صاحب تذکره مجرب دانسته و هم چنین مالیدن روغن زنبق را با پیه
بر قضیب و حوالی آن و کمرگاه و پشت زیاده از پیش مقتدر بجماع موثر است و روغن
مغز گردو با عاقرقرحا و مشک نافع است و از جمله مجربات ذکر شیر گاو تازه دوشیده مکرر جمع
و اگر قدری نبات و مشک تر یکی را نرم سائیده با روغن گاو آمیخته و مجموع را با شیر گاو آمیخته
مکرر طلا نماید بی نظیر است و اگر قضیب را بروغن زنبق چرب کرده و زلو را خشک نموده
و نرم کرده بران بپاشد بغایت عظیم شود و شیخ الرئیس این را مجرب دانسته و خراطین را
خشک کرده و نرم سائیده با روغن شیره بر قضیب طلا نماید نافع است و طریق ساختن روغن

روغن نرگس و روغن زنبق بطریق روغن گل است تدابیر و افعالی که مهیج باه و مرغب و منعظ است

ملاحظهٔ حسن خوبرویان و مجالست و معاشرت و ملاعبه و مباشرت با ایشان است و دیدن

صور باه نامه و مطالعه کتب مصنفه در باه و حکایات مشتمل بر امر جماع و حکایات اقوای

از معاجین و نظر بجماع شدن حیوانات اقوای از آنها مثل الاغ و گربه و تجدید مدخوله چنانچه

به تجربه رسیده که ملازم شدن [illegible] موجب ملال طبع است و خود را بتکلف بر آن داشتن باعث لاغری

بدن و مورث [illegible] و [illegible] که به فجأة بکشد دیگر از مقویات است [illegible]

[illegible] و شستن عضو با آب سرد و بعد از مجامعت عضوها در تابستان اغتسال

با آب سرد و [illegible] تمام [illegible] معتدل کردن و مالیدن کردن تمام بدن عضوها از دست مطبوع مرغوب

و تقویت قلب و دماغ کردن و [illegible] بعد از [illegible] عضوها هر گاه از دست شخص مطبوع باشد و صدای خوش

شنیدن غالب [illegible] و با سرور و فرح و از چیزها که مضعف باه است و از آنها باید

اجتناب نمود اضداد آنچه مذکور شد جماع با شخص غیر مرغوب و با آن پیر طفل کمتر از سیزده ساله و زن [illegible]

بعید العهد بجماع باشد و موضع جماع بر شخص واحد کردن و استفراغات و لواطه و فصد و حجامت بسیار خوردن

و مسهل بسیار خوردن و چیزهای [illegible] مثل بادیان خوردن [illegible] سبز [illegible] و بوییدن [illegible]

و مداومت [illegible] در مزاج حاره حرکات عنیفه کردن [illegible] یا راه رفتن [illegible] صعب

و بسیار نشستن و خوردن آب بسیار گرم و فکر بسیار کردن و مهموم بودن و بالجمله آنچه از اغذیه و ادویه

واغذیه مذکوره بغد برای ضعف باه نافع است مگر آنکه معاجین و اغذیه کثیر الحراره باشد در ضعف
باهی که منشاء آن حرارت مزاج باشد ضرر میکند و سوای اینها از مذکورات در این نوع نیز
نافع است وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا مفاصل دردیست که عارض شود در مفاصل اعضا
و اگر مخصوص انگشتان باشد یا بخصوص انگشت ابهام باشد آنرا نقرس گویند و اگر در مفصل ران باشد و کشنده
باشد تا زانو از طرف پشت آنرا عرق النسا گویند و سبب یکی از اینها ریختن ماده است از مواد بدن
و اگر آن ماده خون باشد علامتش سرخی محل و شدت درد و ورم [illegible] علامات غلبه خون است چنانچه در
صداع دموی گذشت علاجش در ابتدا فصد [illegible] از طرف مخالف الم در دست باشد و اگر در پا باشد
فصد باسلیق از جانب وجع و خوردن مطبوخ [illegible] و گاوزبان [illegible] و شاهتره
و عناب و سپستان و ترنجبین [illegible] مانند سورنجان مویز منقی
تمر هندی پوست هلیله زرد نیم کوب فلوس خیار شنبر روغن بادام [illegible] بجوشانند و اگر در شب [illegible]
اطریفل صغیر را و سورنجان کوبیده بخورانند بهتر است و اگر بیک مسهل رفع علت نشود مکرر نمایند
و گاه باشد که احتیاج بتکرار فصد شود و غذا ترک حیوانی نموده شوربای برنج با شیره بادام
و طرف شب بتن ماشی یا جلاب و خیار هرگاه وجع شدید بود و ورم یا تب باشد و اگر اینها نباشد گوشت
تازه کم ملیقوان بخورد و در ابتدا صندل سفید و سورنجان و گلاب طلا نمایند یا بذر قطونا را با سرکه
برهم زنند و ضماد نمایند و آب برگ کاهو و آب عنب الثعلب نیز نافع است و مالیدن قرص [illegible]

که در ره مذکور شد با گلاب بسیار نافع است با عدس و پوست خشخاش را با آب گشنیز سبز ضماد نمایند
و بعد از سکون ورم و وجع برگ و اکلیل الملک و تخم خطمی و آرد جو ضماد نمایند یا آرد جو با آب
گشنیز طلا نمایند تا بالکلیه دفع مرض شود و اگر سبب آن ماده صفرا باشد علامتش شدت وجع
و سوزش و التهاب و قلت ورم و سایر علامات غلبه صفرا است چنانکه ذکر شد و کم جا باشد
که ماده مفاصل صفرا صرف باشد بلکه از خون مخلوط بصفرا می شود لهذا در این نوع احتیاج
بفصد نیست لکن خون اکثر از نوع اول باید گرفت و در ابتدا یک فصد از جانب وجع کافیست
و سایر معالجات بخوریست که در وجع [illegible] مذکور شد و اگر سبب آن ماده بلغم باشد اکثر این است که
با [illegible] صفرا باشد زیرا که بلغم بانفراد [illegible] لزوجت [illegible] که دارد بدون صفرا
نفوذ در [illegible] کرد لهذا مفاصل بلغمی نیز مخلوط بصفراست علامتش سفیدی
رنگ و کمی رنج و ورم و [illegible] وجع در عمق و فقدان علامات غلبه صفرا و خون و انتفاع
بمسخنات علاجش خوردن منضج از گاوزبان و بیخ رازیانه و اصل السوس و پوست بیخ کبر
و بیخ کاسنی و تخم کاسنی ناشسته او روز چهارم سورنجان مصری [illegible] برگ [illegible] تربد
عنب الثعلب بزوران فلوس خیارشنبر اضافه منضج کرده بنوشند و اگر در شب مسهل اطریفل
صغیر سه مثقال یا یک مثقال ایارج فیقرا فرد ببرند و طرفه مسهل بنوشند نافع است و اگر شب در [illegible] دیگر نبود
چهار مثقال اطریفل یا دو مثقال ایارج فیقرا و یک مثقال سورنجان مصری بخورانند شاید حاجت بمسهل

از خارج و سبج [illegible] و تا صاحب [illegible]
سفیداب [illegible]
[illegible]

دیگر نشود و اگر معجون سورنجان در روز مسهل بقدر چهار مثقال یا شش مثقال با آب گرم بخورند

حقنه صاف بعد از آنکه دو مسهل خورده باشند بسیار نافع است معجون سورنجان اینست سورنجان

ماهی زهره زیره کرمانی پوست بیخ کبر سنبل هندی بوزیدان پوست هلیله زرد تخم کرفس نمک

نمک هندی برگ سنا زنجبیل فلفل سفید بادیان [illegible] سقمونیا کتیرا [illegible]

روغن بادام عسل صاف اجزا را کوبیده و با روغن بادام چرب نموده با عسل بقوام آورده

سرشته و اگر سفوفی که معروف است بسفوف [illegible] بعضی [illegible]

یا گاوزبان گرم کرده بنوشند هم نافع است صفت آن سورنجان ورق [illegible]

مغز بادام مقشر مغز تخم خربزه [illegible] اجزا را نرم کوبیده سفوف سازند

و اگر حب سورنجان که صاحب کامل [illegible] بقدر دو مثقال [illegible]

و آب گرم از عقب آن آسان تر از مرکبات [illegible] سورنجان [illegible]

و صبر زرد و پوست هلیله زرد اجزا را مساوی نرم کوبیده و حب سازند و خوردن سکنجبین بزوری

بعد از معالجات مذکوره و هم چنین شربت اصول بدستوریکه در یکی در حمیات ذکر

میشود نافع است مگر آنکه با علامات غلبه حرارت بر مزاج شربت اصل مناسبست

و در این از [illegible] قی کردن بعد از خوردن [illegible] تخم ترب و سکنجبین عسلی بسیار

نافع است و باید که اگر احتیاج بمسهل نباشد بعد از [illegible] در این نوع

نخود آب تره بلاد و قلیه چغندر و از ترشیها و مالت و آب سرد احتراز نماید و لسورنجان

و بنفشه و حب سقوطری و حب مصطکی با گلاب یا سورنجان و نخ بنی یا زراوند طویل و حب الفار

و قطع تخم و حب زرد و حب مصطکی با گلاب طلا نماید و بعد از مالیدن اسفیداج و روغن بادام نافع است

و در تسکین وجع مفاصل در همه انواع ضماد عدس مقشر و اسفناج سوخته ... و اگر

نباشد عوض آن سورنجان و تخم و بولت ... بسیار نافع است و شستن محل وجع

با آبیکه بابونه و اکلیل الملک ... جوشانیده و سعتر و برنجاسف و پودنه مجموع یا بعض از

اینها را بجوشانند در نوع آخر بسیار نافع است و شستن با آبیکه در آن علف اسفناج جوشانیده

باشند مجرب است و مالیدن مغز ... شیر یا روغن بابونه در این نوع آخر بسیار

نافع است و طلائیکه در ... در آخر و در بلغمی از اول تا آخر استعمال نمایند نافع

و مجرب است حب زرد و مصطکی و زعفران ... را مساوی با آب کلم طلا نمایند ضماد دیگر مثل طلای

مذکور حلبه را با آب و سرکه طبخ نماید و قدری عسل اضافه نموده با ان بجوشانند تا غلیظ

شود استعمال نمایند ضماد دیگر جهت مفاصل بلغمی که از ... وجع و محلل ماده است مغز دانه

بید انجیر و سرگین گاو را نرم کوبیده مرهم ساخته استعمال کنند حمیات بدانکه حمی که بفارسی

تب گویند حرارتیست غریبه که در دل مشتعل شود اعم از انکه منبعث شده یا از جای

دیگر بدل میرسد بتوسط رگهای جهنده که از دل رسته است و بتمام بدن رسیده انفاذ شود

اشعار است ایشان گویند بجمیع بدن برسد و مشتعل شود بلکه بجمیع یا بعض افعال طبیعت ضرر
رسانند و افعال طبیعت فعلها را گویند که در صحت بر حسب اقتضای طبع صادر میشود و چون
بدن مشتمل بر سه جنس است یکی اعضا و یکی ارواح و دیگر اخلاط اجناس عالیه حمی که هر یک
افراد میدارند سه جنس اند زیرا که اگر این حرارت اولا و بالذات متشبث بارواح است
و بالعرض سرایت باخلاط و اعضا نمود انرا حمی یومی گویند بجهة آنکه باعتبار لطافت
ارواح غالبا در یک شبانه روز منقضی میشود و اگر اولا متشبث با اعضا شد و طبیعت
ارواح و اخلاط گرم شده اند انرا حمی دق گویند بجهة آنکه این تب اعضا را میگدازد
و باریک میکند پس اجناس عالیه حمیات این سه جنس است اما اسباب حمی یومی اگر این تب
از اسباب خارجه بهم رسد مثل سرمای شدید و از ... و ... بودن و
اخلاط سرایت نموده همه را گرم کرده باشد و اگر این تب از اسباب خارجه بهم رسد مثل
سرمای شدید و فرو رفتن در آب سرد و گرمای شدید و خوردن غذا یا دوای
و مثل هم و غم مفرط و غضب و غیر ذالک از اسباب خارجه و این تب را بحسب کثرت اسباب
انواع میباشد لیکن در این رساله اختصار بچند نوع کثیر الوقوع میشود حمی یومی استحصافیه این
تب از رسیدن هوای سرد یا آب سرد رسیدن حادث میشود و علامت آن تقدم
سبب است و وجع اعضا و تمطی که بفارسی کشان گویند و تثاوب که خمیازه گویند و بسیار

و بسیار بول کردن و گاه باشد که مکرر اندکی سرما یافته باشند و این تب را افاریس در عرف
گویند که از جای بدن بهم رسیده علاجش باید خود را بپوشند و اعضا را مالنده پاک کنند و با حمام
با آب گرم گذارند و لعاب بهدانه و خاکشیر گرم بنوشند و از هوای سرد و آب سرد و ترشیها
و مالیت احتراز کنند و غذا شوربای جوجه و ماشی و اسفناج میل کنند و چلو با زرده تخم مرغ
نیز خوب است حمی یومی [illegible] سبب این تب طول مکث در آفتاب گرم یا نزدیک آتش یا حمام
گرم علامت [illegible] یا بالکوره است و سرخی چشم و ادرار و خیالات ضعف و صداع
و تشنگی و زیادتی حرارت و التهاب و غیره علاجش سرکه و گلاب و روغن گل سرخ
در سر مالیدن و بر سر ریختن [illegible] را با گلاب یا آب خیار یا آب کشنیز
سائیده [illegible] و آب سرد [illegible] و خوردن شیره
تخم خرفه و کشنیز [illegible] و ورق [illegible] با [illegible] و غذا آش انار
و زرشک و تمر هندی [illegible] تا تب رفع شود حمی یومی [illegible] سبب این تب
وجع شدید بر عضوی از اعضا حادث شود و چشم و گوش و غیره ذالک علاجش
وجود وجع است در عضو خاص علاجش تسکین وجع آن عضو است اولا بنحویکه در
معالجات آنها مذکور است و از جمله مسکنات اوجاع حس عضو را کم کردن است و از
مالیدن افیون حاصل میشود و بعد از سکون وجع اگر حرارتی باقی باشد علاج حمی

علاجش سهر استراحت و خواب کردن است و روغن گل سرخ بر تمام بدن مالیدن و حمام بردن تعرق

و آن از رسیدن تعب بسیار است ببدن مشروح که بسیار علامتش تقدم سبب و از بابی

گرمی مفاصل بر سایر اعضا و سستی بسیار علاجش آب پاشی و استراحت و خواب و مالیده یکی

اعضا و مالیدن روغن گل سرخ ببدن و بارد و رطب خوردن مثل گوشت بزغاله و مرغ و لحم

با اسفناج و مزوره و اسفیذباج زرده تخم مرغ نیم برشت و خوردن گلاب بنبات جنس نوع سیم تب یومیه

و این تب بخوابی مفرط بهم رسد علاجش تقدم و [illegible] که در تعب مذکور شد و علاجش

علاج تعبی جنس نوع دیگر از تب ابدانیه تب یومیه که از کثرت تب علامتش [illegible]

بنحویکه مذکور شد جنس نوع دیگر سبب این تب [illegible] و ناسازگاری غذا است

در معده علامت آن آروغ ترش است یا بد بو و سنگینی در معده و گاه

باشد که در معده نیز باشد علاجش آنکه در ابتدا معده را از غذای فاسد خالی کردن

و اگر قی به سهولت نشود آب نیم گرم و نمک بیاشامند و اگر طبیعت اجابت میکرده باشد

احتیاج بقی نیست بلکه همین قدر آب گرم از بیرون آشامیدن غذای فاسد را از تحت

رفع میکند و تا معده خوب پاک نشود غذای دیگر نخورد و بعد از نقاهت معده دیگر سکنجبین و قا

قلیه زرشک یا سماق یا آب غوره مفید است بدانکه در جمیع انواع تبهای یومی بعد از

اختلاط تب رفتن بحمام معتدل از انفع معالجات است و بدانکه جمیع انواع مذکوره

از حمیات

انفکاک ... بود هرگاه از چهار روز تجاوز کرد و رفع نشد تب طاهرست و منتقل بتب عفن شده و این معالجات دیگر مفید نیست بلکه بدستور شی بهر مزاج و هر شخص بحسب اقتضای باید نمود و اما تبهای خلطی که عبارتست از تبی که اخلاط بسبب عفونت گرم شود و الحرارت بقلب برسد و از آنجا سرایت بجمیع اعضا و ارواح بکند و این تب را عفونیه گویند و سبب عفونت اخلاط یکی از وجوه میباشد یکی سده که یا باعتبار کثرت یا غلظت یا لزجت خلطی در عروق بهم رسیده و از نفاذ و ... سیده محبوس شده متعفن شود دویم از اسباب عفونت اخلاط غذاهای ناشایسته که یا باعتبار فساد جوهر مثل ماهی تازه یا باعتبار سرعت قبول فساد ... یا با ... رطوبت بر جوهر آن مثل میوه های بسیار رطب یا باعتبار عدم استعداد واج برای هضم مثل خیار یا مثل جمیع مأکولات اغذیه مختلفه در معده فساد پذیرد و متعفن شود سیم از اسباب عفونت اخلاط هوای وبائیست متغیر از اسباب سماوی و ارضی است که باستنشاق و از راه مسامات جلد با اخلاط میرسد و متعفن میکند چونکه اخلاط چهار است خون و صفرا و بلغم و سودا و تبهای عفونیه نیز چهار است هر یک از این اخلاط اربعه یا داخل در عروق متعفن میشود یا خارج از عروق مثل معده و کبد و غیر ذالک پس هرگاه متعفن در داخل عروق باشد تب لازم میباشد و قطع نمیشود مگر بزوال مرض و اگر عفونت خارج عروق

عروق باشد دائر میباشد یعنی تب نوبت که از برای اتحاد ده متعفنه میباشد چنانچه در هر یک
مذکور خواهد شد تب رفع میشود و باز در نوبه دیگر می آید و هکذا تا مرض زائل شود و لیس
تبهای عفونیه هشت است زیرا که هر یک از اخلاط اربعه یا در داخل عروق است که تبها لازم
و بر طرف نمیشود مگر بزوال مرض یا خارج عروق است که تب رفع میشود و باز در نوبه دیگر
عود میکند بجهت ماده چنانچه ضابطه هر یک مذکور خواهد شد و چونکه خون در خارج عروق نمیباشد
متعفن اخلاط ثلاثه دیگر لهذا این تب در مورد دائمه میباشد و تب دموی در خارج عروق نمی است
که سبب آن اورام احشا باشد بجهت که مذکور خواهد شد حمی دموی که ماده آن در داخل عروق
میباشد بر دو قسم است یکی آنکه از عفونت و غلیان خون حادث شده باشد دوم آنکه
عفونتی در آن نباشد و این نوع از تب [illegible] که تبهای
عفونی نیست زیرا که از عفونت نیست [illegible] و دموی نیز داخل است
لهذا این تب را بسبب خلطی گویند و تب عفونی نمیتوان گفت زیرا که منشا آن تب غلیان است
و عفونت نیست و یکی آنکه متعفن شده باشد و اما آنچه از غلیان و حرارت خون باشد بدون
عفونت که ذکر شد که قسمی بر ترسیم است در تحت هر یک از اجناس داخل نیست ابرا
سونوخس گویند علامت آن سرخی رنگ روی و چشمها و زبان و پری رگها و سرخی بول
و تشنگی و شیرینی دهان و سایر علامات خون است چنانکه در صفرا و دموی مذکور شد و دیگر

از علامات این تب این است که حال مریض چنانچه در تب صفراویه لازم یک روز نیک تر و یک روز
سنگین تر نیست بلکه همه روز یک قرار است و یکی از علامات آنکه سرما و لرزی با این
نمی باشد علاج آن فصد باسلیق در ابتدا و اگر در سر سنگینی باشد یا صداع باشد فصد از قیفال
بکنند و بقدر قوه مریض خون بگیرند بلکه بقدری که قریب بغشی باشد خون کم کنند و اگر باشد که حاجت
نبید سیر و یک شد و بعضی تب دفع شد و اگر تب دفع نشد منضج از عناب و سپستان
آلو بخارا و تمر هندی [illegible] شیر خشت بنوشند و در روز پنجم عناب
خیار زه [illegible] ریشه کاسنی بنفشه نیلوفر عناب سپستان آلو بخارا تمر هندی شیر خشت ترنجبین
فلوس خیار شنبر روغن بادام بنوشند [illegible] و در ششم و هفتم نیز منضج مذکور را
و باز در هشتم مسهل [illegible] و در نهم منضج و در دهم مسهل را مسهل نمایند و اگر احتیاج بتکرار
باشد در [illegible] یا [illegible] تکرار [illegible] شانه نمایند و اگر مسهل کفایت
نه نماید در دوازدهم مسهل دیگر بنوشند و غذا شوربای برنج و اسفناج و کدو
مسمی نمایند و تمر و زرشک و غوره یا شوربا مسمی نمایند و بهتر ماش و آب سبزه و [illegible]
نافع اند چنانچه شیخ الرئیس فرموده که اگر بصاحب این تب چندان آب سرد دهند
که رنگ روی او بسبزی مائل شود البته تب دفع شود و اما استعمال [illegible] صاحب
این تب [illegible] و بعد از دوازدهم شیره تخم خیار تخم کاسنی با سکنجبین ساده بنوشند و بعد

و بعد از چهاردهم و گذشتن تب لازمه خردل کبه و برغاله مسهل نمایند و پرهیز تا زوال تب
بالکلیه کنند و از نذر و از مبردات مذکوره میخورانیده باشند تا دفع تب و رفع مرض بالکلیه بشود اما تب دموی
که از عفونت خون حادث شده باشد آنرا مطبقه گویند علامتش سرخی چشم و قلق و افراط حرارت
رنگ و تنگی نفس و گاه باشد که سهو نیز با این تب بهم رسد و بالجمله اعراض این نوع اشد از اعراض
علامتش بعینه همان علامات نوع اول و اخراج خون و سایر تدابیر در این نوع بیشتر از نوع اول
حرارت و بعد از چهاردهم قرص کافور مناسبست که [illegible] بخورند و تخم خرفه و تخم
نیلوفر داده شود صفت قرص کافور [illegible] طباشیر و مغز تخم کدو و [illegible] و تخم کاهو
و رب السوس و صندل سفید و مغز تخم خربزه و [illegible] لعاب [illegible] قرص
سازند و نیم مثقال [illegible] با شیره های [illegible] عفونت خون
خارج عروق باشد آن تبها علیت که [illegible] ورم دماغ
که آنرا برسام گویند و ورم اعضای سینه و پهلو که آنرا برسام گویند و ذات الصدر و ذات الجنب گویند
و ورم مشش که آنرا ذات الریه گویند و ورم معده و کبد و غیر اینها از احشاء و تب دموی
خارج عروق نیز بیکدیگر اختلاط می باشد زیرا که خون نیز خارج عروق متعفن باشد
و علاج اینها منوط برای طبیب و خارج از موضوع این کتاب نهایت چون ضابطه حصر
از برای انواع تبهای عفونیه قرار دادیم لازم بود که اشعار به آنها شود و معلوم گردد که

بعضی از انواع تبهای دموی هست که علاج انها مذکور نشده اما تب صفراوی بالازم

که ماده ان در میان عروق است یا دائر که ماده ان خارج عروق چنانچه بیشتر مذکور شد اما تب

صفراوی لازم این هم نیز بر دو قسم است یکی انکه ماده صفراوی در عروق حوالی قلب یا عروق

تمام بدن متعفن شده باشد و این را محرقه گویند و دیگر انکه ماده صفراوی در داخل

بعضی از عروق بدن متعفن شده باشد نه در عروق حوالی قلب این را غب لازم

میگویند اما محرقه علامتش انست که تشنگی بسیار و تلخی دهان و زردی رنگ و زردی چشمها

و سوزش و قلق و اضطراب و هذیان و صداع و خشونت زبان و زردی ان و گاه

باشد که زبان سیاه شود و گرفتگی دل با رقت و انکه بگوید از احوال مریض سبب تر

و دیگر از علامتهای ان است که نبض به طرف تند باشد که در حول نبض و مطابقه مذکور شد سوای فصد

که جایز نیست و تدبیر در این نوع تب از جهت تبهای خلطی باید کرد و آب سرد و تبرید

و برنج مکرر باید داد و از میوه های رطب در هر فصلی که باشد بجز انکه در تب دموی

مذکور شد باید داد و ماء الشعیر مکرر بدهند و غوره کرده و اسفناج و برنج و ماشی که با ماء

ماء الشعیر پخته باشند یا تمر هندی یا زرشک یا اسفناج و برنج و بهتر ماشی مقشر با ماش برنج

و آب انار هم با شیر خشت در این بعوض منضج مناسب است و مسهلات که در ایام

که تب دموی مذکور شد بدهند و بعد از دوازدهم قرص کافور با سکنجبین و شیره تخم خرفه

تخم خرفه بدستور تب دموی که ذکر شد بسیار نافع است و در این تب و تب دموی

اگر تب تا شانزدهم باقی باشد و از لب تشنگی‌ها و خشونت زبان و شدت تب

معلوم شود که ماده باقی است در روز شانزدهم مسهل الطریق سهلات قبل بدهند

و بعد از آن باز مبردات بدستور مذکور و اگر در این تب و تب دموی مواد متوجه

دماغ باشند علامتش مدهوشی زیاد و هذیان و شدت صداع و بیخوابی است و در روز

مسهل طرف صبح آب انار مین با شیرخشت [illegible] آلو بخارا با شیرخشت بدهند یا تخم خیار

با کدو و کاهو و تخم کشنیز شیره کشیده با لعاب بذر قطونا و بهدانه با عرق بید و کاسنی

و نیلوفر از هر یک که باشد با شیرخشت [illegible] آورند

که اول آب با نمک طعام و روغن بادام بریزند و بعد از آن عنب الثعلب و تخم خطمی

و خبازی و بیخ کاسنی و بنفشه و نیلوفر [illegible] جوشانند و

صاف نموده با ترنجبین و شیرخشت و فلوس و روغن بادام و شیره جمع نموده باز

دیگر صاف نموده چهار بخش کرده هر بخشی را یک دفعه بریزند و با آثار رسیدن ماده بدماغ چنانچه

مذکور شد صندل سرخ و سفید را سوده با قلیلی کافور و گلاب و آب کشنیز و آب خیار

و قلیلی سرکه در شیشه کرده مکرر در بینی دماغ مریض بدارند و اگر همه این اجزا یافت

نشود بعضی از آنها کافیست و اگر مریض را ضعف زیادی باشد در آخر هر روز فادزهر معدنی

مجرب [illegible] جایز است [illegible] دفع [illegible] حقنه [illegible] زیر [illegible] چون [illegible] بگذرانند [illegible] روغن گل و [illegible]

بعضی از انواع تبهای دموی هست که علاج انها مذکور نشده اما تب صفراوی یا لازم است
که ماده ان درون عروق است یا دائر که ماده ان خارج عروق چنانچه بعضی مذکور شد اما تب
صفراوی لازم ان هم نیز بر دو قسم است یکی انکه ماده صفراوی در عروق حوالی قلب یا عروق
تمام بدن متعفن شده باشد و این را محرقه گویند و دیگر انکه ماده صفراوی در داخل
بعضی از عروق بدن متعفن شده باشد نه در عروق حوالی قلب و این را غب لازم
میگویند اما محرقه علامتش انست که دائم تب است و تشنگی بسیار و تلخی دهان و زردی رنگ و بول و چشمها
و بی خوابی و دقت و اضطراب [illegible] یا [illegible] و صداع و خشونت زبان و زردی ان و گاه
باشد که زبان سیاه شود و رنگینی بول [illegible] و اینکه [illegible] احوال [illegible] تر
[illegible] تبست [illegible] که در [illegible] و مطبقه مذکور شد سوای فصد
که جایز نیست [illegible] از جمله تبهای خلطی باید کرد و آب سرد و برف
و یخ مکرر باید داد و از میوه های رطب در هر فصل که باشد بخورد که در تب دموی
مذکور شد باید داد و ماء الشعیر مکرر بدهند و تمر هندی [illegible] و اسفناج و برنج و ماشی که با ماء
ماء الشعیر پخته باشند یا تمر هندی یا زرشک یا اسفناج و برنج و بهتر ماش مقشر با ماش برنج
و آب انار [illegible] در این بعوض [illegible] مناسب است و مسهلات [illegible] در ایام
که تب دموی مذکور شد بدهند و بعد از دوازدهم قرص کافور با سکنجبین و شیره تخم خرفه

تخم خرفه بدستور تب دموی که ذکر شد بسیار نافع است و در این تب و تب دموی

اگر تب تا شش نزدهم باقی باشد و از بسیاری تشنگی و خشونت زبان و شدت تب

معلوم شود که ماده باقی است در روز شش نزدهم مسهل الطریق مسهلات قبل بدهند

و بعد از آن باز مبردات بدستور مذکور و اگر در این تب و تب دموی مواد متوجه

دماغ باشند علامتش بیهوشی زیاد و هذیان و شدت صداع و غلبه خواب باشد و در روز

مسهل طرف صبح آب انار میخوش با شیرخشت یا آب کاسنی سبز یا شیرخشت بدهند یا تخم خیار

یا کدو و کاهو و تخم کشنیز سبز کشیده با لعاب بذر قطونا و بهدانه یا عرق بید و کاسنی

و نیلوفر از هر یک که باشد با شیرخشت [illegible] با این طریق آب انار

که اول آب با نمک طعام و روغن بادام بپزند و بعد از آن [illegible] عنب الثعلب و تخم خطمی

و خبازی و بیخ کاسنی و بنفشه و نیلوفر [illegible] جوشانند و

صاف نموده با ترنجبین و شیرخشت و فلوس و روغن بادام و شیره جوقم نموده بار

دیگر صاف نموده چهار بخش کرده هر بخشی را یکدفعه بریزند و با آثار [illegible] ماده بدماغ چنانچه

مذکور شد صندل سرخ و سفید را سوده با قلیلی کافور و گلاب و آب کشنیز و آب خیار

و قلیلی سرکه در شیشه کرده مکرر در پیش دماغ مریض بدارند و اگر همه این اجزا یافت

نشود بعضی از آنها کافیست و اگر مریض را ضعف زیادی باشد در آخر هر روز [illegible]

[illegible] از [illegible] زبان

[illegible] بیرون

و [illegible] نمی‌باید

دفع و [illegible] و [illegible] مسکنه [illegible]

[illegible] شنگرف [illegible]

[illegible] باشد

[illegible] نباشد

[illegible] دفع [illegible]

[illegible] بقدر [illegible]

[illegible] و اگر [illegible]

[illegible]

[illegible] تکرار [illegible]

[illegible] در آن باید

[illegible]

[illegible] و اندو [illegible]

[illegible]

دکلدرا عشناپی دمروارید از هریکی دو دنگ و تا نیم مثقال با آب سیب بدهند و اگر مجموع اینها یافت نشود بعضی از اینها کافیست و در این تب در تب هفتم و یازدهم و چهاردهم پاشویه نمایند باین طریق که پای مریض را در آب معتدل الحراره که برگ بید و جو نیم کوب دکلدرا خطمی و بنفشه در ان جوش نیده باشند ساعتی بگذارند و بمالند و اگر این اجزا یافت نشود آب گرم کافیست و در این تب مریض را بسیار بخوشانند و صندل سرخ و سفید بزیر پستان چپ بمالند و در این تب در تبرید کوتاهی نکنند غب لازم آن تبیست که صفرا در بعضی عروق متعفن شده باشد نه در عروق حوالی قلب علامتش تیز نبودن تب است و تلخی دهان و زردی زبان و رقت بول و بالجمله علامات خفیفه محرقه است و اعراض صعبه محرقه از قبیل هذیان و اضطراب و قلق زیاد و سایر اعراض صعبه محرقه مذکوره نیست هنوز همه اینکه از تب صفراوی هرگاه با اعراض شدیده و صعبه نباشد مسمی است بغب لازم و الا در ماده شریکند لهذا علاج این همان علاج محرقه است مگر اینکه تبرید در این نوع کمتر از محرقه است و الا در دوا و غذا و همه تدابیر مشترک است اما تب صفراوی دایر که ماده اش در خارج عروق مثل معده و کبد و طحال و مراره و غیر اینها از فضاهایی که در جوف میباشد اگر متعفن شده آنرا غب دایر گویند علامت این تب آنست که از شدید لرز سرمای خفیف میشود و تب بهم میرسد و بعد از تب عرق کاهی میرسد

۲

بهم میرسد و بعد از عرق تب بالکلیه رفع میشود و روز دیگر تب نمیباشد و مدت این تب
از اول نوبه تا قلع شدن تب از نه ساعت نمیگذرد که اگر از این مدت درگذرد معلوم
میشود که ماده صفراوی خالص نیست بلکه مرکبست چنانچه در انواع تبهای مرکب مذکور خواهد شد
و دیگر از علامات او تشنگی و تلخی دهان و زردی رنگ چشم و قلق و اضطراب در وقت
نوبه و زردی بول با شدت بدبوئی و سایر علامات غلبه صفرا چنانچه در علاج صفراوی
و تب لازم صفراوی مذکور شد علاجش [illegible] همان [illegible] لازم است مگر اینکه مسهل
در روز غب نوبه باید داد و هر روز [illegible] باشد و با جمله در این تب نیز خفت صفراوی
لازم معالجه [illegible] محرقه باید [illegible] [illegible]
بمرتبه محرقه نباید کرد و تعیین [illegible] ایام مسهل [illegible] در نوع اول نیست
بلکه مسهل در روز نوبه باید داده نشود اما [illegible] در [illegible] عروق [illegible]
که انیر الشقه گویند یا فارغ عروق که انیر امو طبه گویند اما الشقه علامتش لزوم تب
و حرارت ملایم در صورت و درشت چشمها اندک تهیج میباشد و تشنه نمیباشد و
علامات صفرا از تشنگی و تلخی دهان و خشکی کام و زبان و قلق و اضطراب و سایر علامات
مخصوصه صفرا نیست و آب دهان بسیار میباشد و بول در این تب غلیظ میباشد و گاه
سفید رنگ است و گاه بسرخی میزند و غشیان و قی بلغمی میباشد و طعم دهان گاه ترش است

مرهم جهت منفجر شدن زخم
در محتاج نیشتر نباشد خمیر باید بود [illegible]
[illegible] سرگین کبوتر و روغن [illegible]
[illegible] صابون با روغن
[illegible] زیتون [illegible]
مرهم جهت [illegible]
عصاره [illegible] و [illegible]
[illegible] نافع است [illegible]
[illegible] روغن زیتون
مرهم [illegible]
[illegible] روغن زیتون
بر روی آتش مخلوط سازند [illegible]
و از آن [illegible]

اگر سبب بلغم مالح باشد و ترشی اگر سبب بلغم حامض باشد و رنگ زرد و در این تب بیرنگ قلعی
مایل بزردی می باشد حفقوها و آخر وسستی و کسالت از لوازم این تب است علاج تب از ابتدا
منضج باید داد از عنب الثعلب و بیخ کاسنی و اصل السوس و تخم خطمی و گاوزبان و سپستان
و ترنجبین و در روز هفتم مسهلی از اجزای منضج مذکوره با اضافه سنای مکی و ورق گل سرخ
و عناب و گل بنفشه و فلوس خیارشنبر و روغن بادام و در دهم و دوازدهم و شانزدهم
شوربای مرغ با شیره بادام و ظرف شب چلاو با زرده تخم مرغ و اگر آثار برودت ماده
مشعر غلبه است دهان و کسالت و بخشی اشتها باشد بعد از هفتم گوشت مرغ بچه را شوربا نموده
بدهند و از میوه ها و ترشیها و آب سرد پرهیز کنند سوای اناری که در این تب
مناسب است و گلاب نیز خورانند و بعد از شانزدهم تب اگر رفع شد فبها و الا سه روز
گلقند آفتابی و سکنجبین بخورند طریق ساختن گلقند آن است که ورق گل سرخ
تازه را ریزه کرده با شکر بقوام آورند اما در آفتاب گذارند تا چهل روز اگر تا دو ماه
بگذارند بهتر است و اگر خشک شود شکر را مکرر بریزند تا خوب بعمل آید بعد از ان
سکنجبین بزوری باین دستور که روز اول چهار مثقال و دویم پنج مثقال سیم شش مثقال
چهارم هفت مثقال و بعد از ان هر روز هفت مثقال با شیره تخم کاهو با شیره رازیانه
سبز شوند و اگر در این تب چشمها و پاها تیجر باشد هر روز قرص زرشک صغیر بقدر نیم مثقال
افاقه نماید

اضافه نمایند و اگر معده ضعیف شده باشد و غذا هضم نشود و بیهوده باشند و عطش زیادی شده باشد

قرص ورد هر روز دو مثقال یا نیم مثقال با سکنجبین بزوری حل نمایند و این فایده تا دوازده

روز و اگر طبع خشک باشد بعد از خوردن شش روز بزوری مسهل میل نمایند از برای پنج تبرید

افسنتین عصاره غافث غاریقون این اجزا را جمع کرده قدری از عرق بادیان ترنجبین

را در عرق کاسنی حل کرده نیم گرم بنوشند و هم چنین بعد از دوازده روز مسهل را میل نمایند

طریق ساختن سکنجبین بزوری است تخم کاسنی [illegible] و تخم خیار و رازیانه

و تخم خربزه [illegible] تخم کرفس و انیسون [illegible] جمیع اجزا را

نیم کوب نموده بجوشانند و [illegible] و سرکه بیفزایند

چهار مثقال [illegible] صفت قرص [illegible] تخم کاسنی

تخم خرفه مغز تخم خیار و ورق [illegible] کوبیده و بخته

قرص سازند و مداومت بخوردن کنند [illegible] از سکنجبین بزوری است و هر شب چهار شب

یکدفعه آخر شب دواء المسک [illegible] صفت دواء المسک [illegible] زنجبیل [illegible]

نبات اجزا را کوبیده سفوف سازند و دواء المسک را با [illegible] نموده بخورند [illegible] عقب آن

آب [illegible] بنوشند و [illegible] اجزا این [illegible] با تریاق [illegible]

هر روز [illegible]

و دو رطل فرشته بامه ترپلاو و قلیه پلاو و فسنجان نمایند و اگر این تب کهنه شود و بطول انجامد قرص

زریوند نافع است خصوص هرگاه در جگر یا سپرز صلابتی یا ورمی باشد یا تبیج در صورت

و دست و پا باشد با سکنجبین بزوری یا ساده بقدر پنج مثقال با سکنجبین [illegible] نمایند صفت آن

زریوند چینی قوه یک [illegible] تخم کرفس عصاره غافث اجزا را کوبیده قرص سازند

و [illegible] باید [illegible] رفع [illegible] و آثار بلغمیت چنانچه مذکور شد باشد شربت اصول

بدهند [illegible] هرگاه با درد [illegible] باو شکم و صورت باشد باین دستور که از چهار مثقال

تا [illegible] بدهند و [illegible] تا دوازده روز بدهند و اگر اثر نفع ظاهر

نشد [illegible] تا [illegible] روز [illegible] با شیره رازیانه و تخم کاسنی و [illegible] هم

[illegible] یکی از [illegible] مذکور شد صفت شربت اصول بیخ کرفس

بیخ رازیانه [illegible] رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی [illegible] از هر یک [illegible]

[illegible] روغن [illegible] منقی [illegible] چنانچه رسم است شربت سازند و در

[illegible] تبهای بلغمی مرکب [illegible] بقدر دو دانگ تا پنج مثقال عصاره غافث با سکنجبین

ساده [illegible] روز رفع تب شده و گاهی با آب ابازیر [illegible] نافع است

اما تب بلغمی که ماده آن در خارج عروق متعفن شده باشد که انرا مواظبه

و [illegible] گویند علامت آن است که هر روزه نوبه پیدا شود و [illegible] بسیار شدید

شدید نیز میباشد و زمان سرما طویل و مدة نوبه و تب هم طویل میشود که غالبا مدت
این تب هجده ساعت است و بعد از آن عرق می‌آید و تب بالکلیه مفارقت نمیکند و اگر مفارقت
کند زمانش بسیار کم میباشد که باز نوبه می‌آید و سایر علامات بلغمیه که در حمیات لازمه مذکور شد
علاجش نیز بر این دستور است و در این تب قی در وقت نوبه بسیار نافع است چنانچه قلع این نوبه
مواد میت بلغمی میشود و حصول عافیت در وقت نوبه مثل آب ترب و سکنجبین و نمک خورده شود قی
نماید و خوردن سکنجبین با آب گرم پیش از وقت نوبه بعد از آن قی کردن نافع است و سایر تدابیر
بلغمیست که مذکور شد و در این تب و تب بلغمی لازمه معالجه را نباید بتعجیل رسانند زیرا که ماده
این تب بلغمیست و ماده بلغم دیر نضج می‌پذیرد بس باید طبیب و مریض هر دو تحمل بهم رسانند
و ترک علاج ننمایند بلکه لوازم اهتمام در معالجه بعمل آورند تا ماده نضج یابد ان شاء الله بهبود یابد
اما تب سوداوی ماده آن نیز داخل عروق میباشد یا خارج عروق و آنچه ماده‌اش داخل عروق است
آن را ربع لازمه گویند و آنچه خارج عروق است آن را ربع دائره گویند اما ربع لازمه نادر الوقوع است باعتبار
قلت سوداوی در عروق و اگر گاهی اتفاق افتد بعد از تبهای دیگر است که ماده آن محترق باشد
و منقلب بدین تب گردیده علاجش معالجه آن تب سابق است و معالجه ربع دائره چنانچه مذکور خواهد شد
اما ربع دائره هم کم اتفاق می‌افتد که در ابتدا بهم رسد بلکه غالبا عقب تبهای دیگر است و صفت
آن اینست که یکروز نوبه تب است و دو روز نیست و در روز چهارم از نوبه سابق باز نوبه تب است

و لرزه در این تب در اوایل بسیار کم است و هر چه کهنه تر شود لرز شدید می‌شود و این از نضج
ماده و زوال مرض است دیگر سرما در این تب شدید می‌باشد در اول نوبه گویا استخوانهای بدن
شکسته می‌شود و مفاصل تمام درد و وجع پیدا می‌کند و تب بسیار شدید نمی‌باشد هر چند از تب بلغمی شدیدتر است
اما به شدت صفراوی نیست و مدت نوبه این غالباً یک شبانه روز میکشد و اکثر چنین است که از ابتدا قی زرد
میشود ورم و صلابت سپرز میباشد و با علامت غلبه هر خلطی که باشد چنانچه از تب اول
مذکور شد معلوم میشود که ماده محترق از آن خلط است علاجش این است که متوجه
این تب را و بیدرنگی تا نضج ماده نشود زیرا که ماده این تب عسر النضج است و قبل از نضج
متوجه رفع شدن ضررهای عظیم دارد و لهذا باید پرهیز را سلوک نموده از مولدات سودا
مثل بادنجان و عدس و باقلی و شوربا و نمک سوده و گوشت و پنیر کهنه و بجز اینها از
اغذیه غلیظه احتراز نمایند و ترکیب از انواع سودا که مورث این تب شده
در اصلاح و نضج آن کوشند چنانکه اگر از احتراق صفرا یا خون بهم رسیده باشد علاجش
علامات غلبه خون و صفرا است چنانچه در تب دموی و صفراوی مذکور شد باید که مداومت
بخوردن سکنجبین و عرق کاسنی یا عرق شاهتره و آب انار بکنند و آب انار بی را کامل
که بس در تب باشد با شیرخشت و الا به تنهایی با قند ولی اگر با طبا شیر میل نمایند و از مسهلات
و هر چه باعث غلظت شود احتراز نمایند و از میوه‌ها و خربزه و هندوانه و هلو و گلابی و آلوچه نارسیده

او چه رسیده و آلوی نارد جوش رسیده میخورده می‌باشد حکیم علی گیلانی در شرح قانون مذکور نموده که مرا در وقتی
نوبه ربع عارض شد و در سفر بودم با جمعی از صدقا که ایشان نیز طبیب بودند و مرا بخوردن
مسهل امر می‌نمودند که موجب جذب [illegible] تا اکثر ایشان مسهل ترتیب داده بر بالین
من حاضر کردند من خود در الجواب مسهل [illegible] اکثر شب بدان ایشان دست از خوردن بر نداشتند تا آنکه مرا
خواب برد و در عالم رؤیا دیدم مرد معمری با لباس سفید در سر و نشسته کسی بمن گفت این مرد قرشی
شارح قانون است من پیش رفتم و گفتم [illegible] ایشان مرا امر بخوردن مسهل میکنند
مضطرب شدم و گفت مسهل مخور گفتم پس چه کنم گفت چرا غذا از [illegible] بمکن
صفراوی مزاج بلغم [illegible]
به سر [illegible]
گفت آلوی نارد جوش رسیده و من [illegible] گفتم و مسهل
نخوردم و بعد از آن دوا و غذا را منحصر به آن کردم و در یک هفته مرض دفع شد
باذن الله تعالی و در این نوع نیز اجتناب از شیر و بیضها و روغن لازم است و گوشت ماکیان
مثل بره و بزغاله و مرغ بچه و خروس بچه نافع است و حمام در همه انواع نافع است
و اگر ماده از احتراق بلغم یا سودا بهم رسیده باشد علامتش غلبه آثار ربع و دوست چنانچه
در تپ بلغمی مذکور شد باید که مداومت بخوردن گلقند یا گلنجبین و عرق [illegible] تره بکنند

وگاهی گلقند با مصطکی بخورند و از میوه‌ها پرهیز کنند و گاهی اطریفل صغیر در روز
غیر نوبه میل نمایند و گاهی گل انگدان را شیره کشیده با سکنجبین چند جوش داده بعوض سکنجبین
ساده بنوشند خصوصا اگر با آتش تیز باشند و قی نمودن در وقت نوبه در همه انواع
بسیار نافع است و در اواخر مداومت بخوردن مخدرات مثل فلونیا و برشعثا و معجون
مرنیور و حب الشفا بسیار نافع است میر بهاء الدوله در خلاصة التجارب میگوید که حب الشفا
در این باب بسیار نافع است و باعث ساختن حضرات انرا ربع که برادرم [illegible]
امام الدین ... بود برداشت و اطبای عراق دیگر ... از معالجه گو شده بالاخره از معالجه
او عاجز شدند و این دارا چند نوبت بخورانیدند صحت یافتند تمام شد کلام صاحب خلاصة التجارب
و بخوردن ... مرتبت ... قد ... آمدن نوبه است طریق ساختن فلونیای
رومی موافق نسخه کامل الصناعة که نزد فقیر بهترین نسخه‌هاست اینست زعفران و فلفل سفید
و بزر البنج و افیون فطراسالیون بابونه که تخم کرفس جبلیست تخم کرفس بستانی سنبل الطیب
ساذج هندی سلیخه حب بلسان عاقرقرحا فرفیون اجزا را نرم کوبیده بروغن بلسان
چرب کرده با سه برابر عسل مصفی بقوام آورده ... شود و بعد از شش ماه استعمال نمایند
قدر شربت بقدر فندقی طریق ساختن برشعثا موافق نسخه قانون فلفل سفید بزر البنج
افیون زعفران سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون اجزا را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه

ادویه عسل کف گرفته بقوام آورند و سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند طریق ساختن
حب الشفا این است زنجبیل ربع بیخ چینی جوز ماثل که آنرا تاتوره گویند اجزا را کوفته با دو برابر
مجموع عسل بقوام آورده سرشته و قدر شربت بقدر نخودی و نیم تا ربع هرگاه ماده زخمی بسیار
باشد و بر نهج مذکور تداوی بعمل آورند بعد از هفتاد روز همین محذورات کفایت میکنند و احتیاج
به تنقیه ندارد و اگر ماده فاسده بسیاری در بدن باشد باید تنقیه بعمل آورد تا رفع مرض شود
و تنقیه اگر بعد از شش ماه بکنند بهتر است و بعضی از اطبا تجویز تنقیه بعد از هفتاد روز کرده اند
و بالجمله تنقیه بحسب غلبه اخلاط محدث مرض باید بعمل آید چنانچه اگر ماده از احتراق خون باشد
علامتش چنانچه مذکور شد علامت غلبه خون است چنانچه مکرر مذکور شده اولا فصد باسلیق
کنند و ملاحظه نمایند اگر خون سیاه و غلیظ باشد زیاده از آنکه بقدر ضعف بیاید
و اگر رقیق و سرخ و کم رنگ باشد البته ... که فصد چنین ضرر
عظیم دارد و بعد از این بقدر معمول دادن مسهل و منضج شروع نمایند و اگر ماده از
احتراق صفرا باشد علامتش علامت غلبه صفراست چنانچه گذشت علاجش با علاج
دموی متحد است مگر آنکه در صفراوی فصد جایز نیست و منضج و مسهل و سایر تدابیر
در هر یک از صفراوی و دموی و بالجمله در ربعی که از حرکت مزاج باشد باین نحو است
که منضج از گاوزبان و شاهتره و بیخ کاسنی و بزر بادیان و تخم کاسنی و بادرنجبویه

وتر نجبین بدهند تا شش روز یا آنکه ماء الجبن با سکنجبین شش روز بدهند و بعد از آن منضج
مذکور را چهار روز و بعد از آن مسهل از اجزای منضج مذکور با اضافه سنای مکی و بوزیدان?
و بنفشه و بسفایج و افتیمون و مویز منقی و فلوس خیار شنبر و روغن بادام و باز منضج مذکور
چهار روز و در روز پنجم مسهل را و هکذا تا چهار نسخ مسهل خورده شود و بعد از آن سکنجبین
بزوری که در تب بلغمی مذکور شد و در بین آن شش روز یکدفعه معجون نجاح که در ضعف
قلب مذکور شد بقدر چهار مثقال بخورند یا از مسهل مذکور در بین آن بخورند در ایام
تنقیه در روز مسهل غذا نخود آب با گوشت بره و مرغ بچه نمایند و در روز منضج شربت
قلیه از گوشتهای مذکوره با تمر هندی و ... آب انار ... یا قلیه شوربا و در شبها
تر ... و تر قلیه ... و ... و بعد از آن مداومت بمجربات مذکوره البته
نافع است و اگر از احتراق بلغم باشد یا سودای طبیعی باشد علامتش مجملا علامات
برودت مزاج چنانچه در تب بلغمی مذکور شد و در سوداوی علامات رطوبت نیست
مثل آب رفتن از دهان و بدن بسیار لاغر و رنگ رو تیره و گرفته علاج این دو نوع
باین نحو است که منضجی از گاوزبان و شاه‌تره و اسطوخودوس و بیخ رازیانه و هلیله کابلی
و بر سیاوشان و بادرنجبویه و گلقند و ترنجبین بنوشند و بعد از شش روز با اضافه
سنای مکی و بسفایج و بوزیدان? بیخ کبر و افتیمون و فلوس خیار شنبر و روغن بادام و اگر تب مسهل

[illegible]

شب مسهل با ایرج فیقرا را حب کبه ده فرو برده و بعد مسهل را بنوشند بهتر است و اگر غلبه رطوبت
نباشد ماء الشعیر و سکنجبین در بین مسهلات نافع است بنحوی که در ربع خالص مذکور شده و این
مسهل را چهار پنج دفعه بنوشند و بعد از آن سکنجبین بزوری یا قرص ورد صغیر و شیره رازیانه
بدستور مذکور بنوشند و در بین آن هر شش روز یکدفعه باید مسهل مذکور را با معجون نجاح
میل نمایند و مسهل باید در روز دوم نوبه خورده شود و در این نوع نیز بعد از مسهلات
منضجات البته نافع است این است مجملی از طریق مسهل دادن و در این مرض نهایت
باحتیاط تمام تعجیل باید که پیش از نضج آن ماده متوجه رفع شدن آن صورت مقابله است
و قبل از شش ماه ندادن مسهل اولی است لکن راه معالجه بدین نحو است که مذکور شد
و بعد از تنقیه یا در کهنه شدن مرض یا در تنقیه شده مثرودیطوس و تریاق
فاروق در تب ربع بسیار نافع است خصوصا در گاه حرارت زیاد در مزاج نباشد
این است مجملی از حمیات خلطیه که مذکور شد و بعضی از انواع حمیات خلطیه است که خارج
از این انواع مذکوره نیست و در سبب علاج متحد است و اول هر یک را مسمی باسم خاصی کرده اند
نهایت تفصیل انها لایق این مختصر نیست اما چون حمی غشیه در علاج با انها تفاوتی
دارد بذکر آن باید پرداخت پس بدانکه حمی غشیه آن تبی است که در وقت نوبه
مریض غشی عارض می شود و بیهوش میشود و تا عرق نکند افاقه نمی شود و چون ماده آن بعضی است

و بادی اگر از صفرا عارض میشود اطبا آنرا در ذیل حمیات بلغمیه مذکور میکنند اگر بسبب آن
بلغم باشند علامتش آنست که نوبه هر روزه میباشد مثل نوبه مواظبه و آنکه در صورت
و چشمها تهیج میباشد و رنگ صاحب این تب برنگ حال ... میباشد و گاهی برنگ قلعی میباشد
و گاهی بزردی و گاهی بکبودی و گاهی بسیاهی و لبها گاهی تیره میشود و گاهی چشمها
بیرون آمده مثل کسیکه گلوی او را فشرده باشند و سایر علامتیکه در نوبه بلغمیه مذکور شد
میباشد علاج این تب بسیار صعبست زیرا که ماده آن فاسدست و در نهایت غلظت
و قوه در نهایت ضعف است پس اگر بجهت مسهل قوی کنیم بسبب قوه مسهل مواد فاسده
بحرکت در آید و بسبب غلظت و لزوجت دفع نمیشود و مسهل ضعیف تحریک میکند
و دفع نمیتواند کرد و دیگر دفع آن اگر غذا را منع کنیم یا تلطیف زیاد کنیم قوه
ساقط میشود و اگر غذا بدهیم ماده زیادت میشود و بهر حال علاج آنست که در وقت
نوبه و در وقت غشی گلاب و ... بر صورت بزنند و مریض را ... کنند
و رانها را محکم به بندند و تمام بدن را بمالند باین ترتیب که اول از زانو
بمالند تا سر پنجه و بعد از آن از رانها تا زانو و از دوشها تا سر انگشتان دست
و بعد از آن پشت و سینه و معده و شکم باز بهمان ترتیب عود نمایند و چنانچه نصف
زمان تب یا نوبه طی کنند و در نصف دیگر مریض را بحال خود گذارند که خواب کنند

خواب کنند از جالینوس منقول است که من مجالی از روز برای این ماده بهتر از مالنده که بیافتم و دیگر
صندل سفید و جوز بوا با گلاب بسایند و عرق بهار اگر نیابند به عرق بهار بیو بابنه و بر زیر بستان
جنب بمالند مثلا که در مجرحه دور کرده شد بکر بردانغ بدارند اما علاج دفع همه مرض باین نحو بکنند
که طرف صبح تخم کرفس را شیره کشیده با سکنجبین شکری یا عسلی بدهند یا عنب الثعلب و رازیانه
و بیخ کاسنی و کشنیز افتاب جوش سیده صاف نموده بدهند قبل آخر وقت نوبه بیک ساعت
اگر توانند قی کردن فرمایند باین نحو که آب ترب اکین عسلی و نمک آب نیم گرم بخورند
وقی کنند و قبل از نوبه بدهند بعد از رفت حرارت باین دستور بدهند آب عنب الثعلب را با نه
بیخ کاسنی الکابیت الملک سنا تخم خطمی خبازی [illegible] لسان عصفور [illegible] و تخم کاهو
فلوس خیارشنبر شکر سفید آب جوشانده [illegible] نام در [illegible] آورند و [illegible] زرد [illegible]
بهمین دستور حقنه نمایند و در روز حقنه قی نفرمایند و در روز حقنه نیز طرف صبح سکنجبین شیره
تخم کرفس با مطبوخ مذکور بدهند و در آخر هر روز فاد زهر معدنی یک دانگ و [illegible] مروارید
از هر یکی دو دانگ با آب سیب بدهند و بعد از نوبه هر دو یم گاه باشند که مثرودیطوس و تریاق
فاروق از هر یک نخود دو دانگ تا نیم مثقال توان داد صاحب خلاصة التجارب تجویز دادن
فاد زهر حیوانی نیز کرده و غذا در این نوع مرغ بچه و خروس بچه را کباب کرده دهند و در کتب طبیه
ماء الشعیر و نان و قند و نان با شربت قند غذای صاحب این تب ذکر کرده اند و حقیر نان [illegible]

قسیل را [illegible] بنفشه [illegible] باروغن [illegible] البته [illegible] بشود پنج شش [illegible] مالند و مجرب [illegible] است

حصبه را گویند هرگاه کاسه چینی کافور را معلق کنند و در زیر آن دود کنند و قدری که از آن در کاسه جمع شود [illegible] آن [illegible] امراض حاره چشم بسیار مفید و مجرب است

با آب انار شیرین و آب انار ترش داده نافع باشد و زرده تخم مرغ و تربیلا و خوردن شوربای مرغ بچه

و مرغ بچه نیز میتوان داد اما آنچه سبب آن صفرا باشد تا در او قوع است و شیخ الرئیس میگوید

که این ماده خالی از سمیت نیست لهذا علاجش از نوع اول اصعب است بلکه قابل علاج

نیست علامتش آنست که نوبت آن بدون نوبه غشه می‌آید و هر روزه نیست علامت دیگر آنکه

عارض نمیشود مگر بر صاحبان حاره یابسی و آنکه صورت و بدن در اول مرض منتهای

لاغری میرسد و اکثر آن است که در روز چهارم میکشد به هر حال علاجش آنست که حقنه مذکوره

در محرقه را در روز غیر نوبت ... آب ... و سایر تدابیر در تقویه بنفسجی است که در محرقه مذکور شد و

ماء الشعیر با آب انار ترش در صبح بدهند و تدابیر وقت نوبه بغب است که در نوع اول مذکور شد

غیر آنکه نوبه باید ... در این نوع مناسب نیست بدانکه آنچه از حمیات مذکور شد مفرد است

هر یکی بود و از مرکبات انواع و افراد بسیار حاصل میشود چرا که ترکیب در دو جنس

مختلف میتواند شد مثل ترکیب خلطی با نوبی و ترکیب از دو نوع یکجنس میتواند شد

مثل ترکیب دو نوع خلطی با یکدیگر لهذا ضروب و انواع تراکیب حاصل میشود مثل

دائر با دائر و لازم با لازم و دائر با لازم لهذا اعتماد بر او و از حمیات در علاج نیست

مثل آنکه هرگاه در غب باشد نوبه هر روزه بدور نوبه بلغمی می‌آید و هرگاه سه ربع دائر باشد

باز نوبه هر روزه می‌آید پس اعتماد در تشخیص سایر علامات است چنانچه مذکور شد و ترکیب

۷۱

و ترکیب بر دو نوع میتواند بود یکی آنکه دو ماده مختلف جداگانه در دو محل متعفن شده باشد
مثل آنکه ماده بلغم در جایی و ماده صفرا در جایی و دیگر آنکه هر دو ماده مختلف با یکدیگر
مخلوط شده متعفن شده باشند مثل آنکه قدری از صفرا مخلوط بقدری از بلغم در یک محل
متعفن شده باشند و تفصیل هر یک از اینها متعذر است چرا که ثنائیه و ثلاثیه و رباعیه
میتواند شد و ترکیب و ضروب و قسمت اینها بجایی میرسد که از عهده در نمیتوان آمد
نهایت در هر یک ترکیب علامات معالجه را باید بهم از آنچه در بسائط مذکور شد بکنند
چونکه دو ترکیب از این مرکبات مذکوره مشهورتر از ما بقی و هر یک مسمی باسم خاص است
و کثیر الوقوع لهذا اینها را با اسباب و علامات و معالجات مفصل مذکور مینماید یکی از آنها
مسمی است بغب غیر خالص و دیگری شطر الغب اما غب غیر خالص آن است که صفرا
مخلوط به بلغم در داخل عروق یا خارج [illegible] متعفن شده باشد پس هرگاه در داخل عروق
باشد تب لازم است با بعضی از علامات بلغم و بعضی از علامات صفرا و اگر خارج
عروق باشد یکروز در میان نوبه میکند و مدت نوبه از دوازده ساعت تجاوز میکند و بعضی دیگر
از علامات نوبه بلغم نیز دارد و بالجمله بعضی از علامات بلغم و بعضی از علامات صفرا است
و اما شطر الغب آن تبی است که صفرا در داخل یا خارج و بلغم در داخل یا خارج عروق متعفن شده
باشد و لهذا شطر الغب بر چهار نوع میباشد یکی آنکه صفرا و بلغم هر دو در خارج عروق متعفن شده

چون از بیرون [illegible]
هرگاه [illegible] و [illegible] باشند
[illegible] مذکور را [illegible]
[illegible]
و اکثر [illegible]
مذکور است [illegible]
و در برج [illegible]
[illegible]
و دیگر [illegible]
خاوند [illegible] معده
[illegible]
[illegible]

بس هرگاه روزیکه صفرا نیست یکنوبت مکیند با علامات نوبه بلغمی و در روزیکه نوبه صفرا نیست
باد و نوبه مکیند یکی با علامات نوبه صفراوی و یکی با علامات نوبه بلغم یا یکنوبه مکیند
د مرکبست از علامات بعبارات آخری یکروز نوبه بشدت و یکروز نوبه بخفت نوع دیگر
اینکه مرکبست از صفراوی لازم و بلغمی لازم و در این نوع سرمایه و لرزها و نوبه نباشد
علامت تب صفراوی لازم با علامات تب بلغمی لازم چنانچه هر یک مذکور شد پیدا شد
دیگر اینکه مرکب باشد از صفراوی لازم با بلغمی دایر پس هر روز نوبه مکیند با علامات نوبه
بلغمی و تب لازم دارد و تا علامات تب لازم و ... صفراوی و جمیع انواع تب
غب خالص و شطر الغب در معالجه متحد اند ... در سبب متقارب اند و معالجه انواع مرکب
از معالجه صفراوی خالص دشوار تر میباشد و در شرح اسباب مکوید که گاه
باشد که یکسال بکشد زیرا که اگر معالجه ... مسخنات شود صفرا مفرده مکیند
و اگر استفراغ صفرا بر داشت شود بلغم غلبه مکیند و هرگاه در معالجه ملاحظه هر دو
طرف نشود هیچ یک فایده نمیدهد و گاه باشد که طول این مرض بفساد ... منجر شود
معده یا کبد یا طحال ضعیف شود و مفاسد دیگر انگیزد و بالجمله در هر یک از اینها
در ابتدا منضجی از عنب الثعلب و بنفشه و ... و ریشه کاسنی و گاو زبان و سپستان و تخم خیار
و شربت نیلوفر مدهند و در روز پنجم اگر نوبه باشد مسهل از ... و در روزی که نوبه نباشد

نوبه نباشد یا اگر باشد سکنجبین نباشد مسهلی بدهند از عنب الثعلب و بیخ کاسنی و گاوزبان و اصل السوس
و ورق گل سرخ و گل نیلوفر و گل بنفشه و سناء مکی و عناب و سپستان و ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر
و دیگر در هشتم و دهم و دوازدهم بشرطیکه روز نوبه نباشد و اگر باشد غیر این ایام در هر روز که اتفاق افتد
و بعد از آن هر روز سکنجبین با شیره تخم کاسنی بدهند و اگر غلبه بلغم باشد چنانچه علامات آن در تب بلغمی مذکور شد
گلقند و سکنجبین بدهند و بعد از دوازدهم جوارش بدهند و از میوه‌ها انار شیرین و ترش نافع است و گلابی
و آلوی زرد رسیده و بعد از شانزدهم شربت دینار که از مفردات متأخرین است از بیخ منقی
با عنب الثعلب شیره را زیانه و تخم کاسنی بدهند [illegible] شربت دینار تخم کاسنی و ورق گل سرخ بیخ کاسنی
نیلوفر گاوزبان تخم کشوث اجزا را جوشانیده و صاف نموده و با قند یا شکر قوام آورند و بعد از
سرد شدن ریوند چینی را نرم صلایه کرده با آن مخلوط کنند و بعد از تشخیص از بار مسهلی دیگر بدهند
بنحوی که مذکور شد و بعد از آن سکنجبین بزوری [illegible] بنحوی که در باقی تب مذکور شد و بعد از
سکنجبین و قند و هرگاه نوبه باشد در وقت نوبه قی کردن بسیار نافع است و در اواخر تب
یکبار دوای اتریفل چنانچه در تب بلغمی مذکور شد نافع است و اگر علامات غلبه صفرا ظاهر باشد
سکنجبین و عرق کاسنی یا آب انار ترش با قند و با طباشیر بسیار نافع است و با غلبه بلغم تدابیر بنحوی که
در تب بلغمی مذکور شد و بعد از بیستم در تمامی تبهای خلطی حقیر این شربت را که مسمی بماء
الحیوة است تجربه کرده‌ام تراوح میکند و تب را قطع مینماید و مزاج را باصلاح می‌آورد و در تب ربع

نسخهٔ تجربه شده بعوض سکنجبین بزوری

نیز تجربه شده بعوض سکنجبین بزوری مکرر داده ام و انفع یافته ام و در تبی از تبهای خلطی نیست
که نافع نباشد و صفت آن اینست زرشک دانه دار خوب تخم کشوث ریشهٔ کشوث گل کشوث
کاسنی رازیانه کز تازه ورق گل سرخ قند یا شکر اجزا را جوشانیده و صاف نموده با قند یا شکر
بقوام آورند و در وزن پنج مثقال تا هفت مثقال میل کنند و اگر تب صفراوی یا دموی باشد با شیره
تخم کاسنی و تخم خیار و اگر حرارت غالب باشد با قرص کافور و در تب بلغمی و سوداوی و تبهای
مرکبه با قرص زرشک صغیر و قرص ورد صغیر و شیره تخم کاسنی و شیره رازیانه و بدون اینها
مناسب است و بالجمله این شربت در انواع تبها بعد از نضج با آبهای مختلف بحسب مزاج
و هر شخص بتجربه رسیده و در اواخر تبهای مرکبه مثرودیطوس و تریاق فاروق مناسب است
و مخصوصاً آنکه از انواع مذکور شد در کهنه گی رایه نوبه‌ها در جائیکه تب لازم نباشد نافع است
و هرگاه با حرارت غریبه باشد حب الشفا و اگر بدون حرارت باشد فلونیا و حب شفا انفع است
و با انواع نوبه‌های کهنه این سفوفی که حقیر آنرا سفوف با قرص کم نام نهاده ام بسیار نافع است
و بتجربه رسیده و صفت آن اینست پوست خشخاش فلفل سیاه با هم نرم کوبیده سه نخود تا پنج نخود
و در سه روز یک نخود از طرف صبح با گلاب یکجا نوشند و صاف نموده نیم گرم بنوشند تب در بعضی
سابقا مذکور شد که بعضی از اسباب تبهای عفونی هوای وبائیست که با استنشاق آنرا
از طریق مسامات باخلاط میرسانند و آنرا متعفن میکنند و با تعفنی که عارض آن شود

هوا شود و بسببی از اسباب ارضیه مثل مخالطه بخارات ردیه که از زمین متصاعد شود یا سماویه
بسبب شکلی از اشکال سماویه که بسبب رطوبت مفرطه هوا شود و بان سبب مستعد عفونت گردد
و از جمله علامات او آن است که حیواناتی که زهای جسمی دارند مثل پرستوک و لق لق از آشیانهای
خود هر چند تخم گذاشته باشند یا جوجه داشته باشند گذاشته میگریزند و حیواناتی که از عفونت
متولد میشوند مثل وزغ بسیار میشود و حیوانات زیر زمین مثل موش سراسیمه در روی زمین
میگردد و بخانه های خود نمیرود و نفس کشیدن خوش نمی آید و آدمی از آن راحتی نمیباشد و چون
بر بلندی ها بر آیند و در هوا نظر کنند گرد [illegible] غلیظ نماید و از جمله علامات وبا تغییر
فصول است از وضع طبیعی مثل گرما در زمستان و ظهور [illegible] تشعیب در اوایل پاییز
و اوایل ماه رومی و دیگر از علامات [illegible] باد بسیار [illegible] از هوای وبائی
اجتناب و احتراز از و باید کرد و تحرز از آن [illegible] و آدمی که تر از
لق لق و پرستوک نباشد و این ادویه را دود نمایند مکرر عود و عنبر و قسط و کندر و لادن
و کهربا و [illegible] و لادن و مشک و زعفران و کندر و مورد و زراوند طویل و صندل
و اگر مجموع اینها یافت نشود بعضی از اینها که یافت شود دود نمایند و ببویند و [illegible] کرد
و سیر ببویند و بنوشند و در خانه بپاشند و موسیر و سرکه و انقوزه مکرر بنوشند و لته را
بانها آلوده به پیش بینی بدارند و منفذ خانه را به بندند که هوای خارج داخل آن نشود

چه انها باین بخورات و به پاشیدنیها باصلاح آمده و حب المقر و از آن فضا نه حرکت نکنند
و بجایی نروند و اگر بالضروره حرکت کنند یعنی البته که پیر و سرکه آلوده باشند به منزل بروند و
با وجود این تدابیر باید که از خوردن میوه‌ها و شیرینیها پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و
گرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد ننوشند و در آنچه میخورند پیاز و سیر و سرکه داخل نمایند
و غذاهای ترش بجهت بهبودی میل نمایند و از گوشت حیوانات اگر توانند احتراز کنند و الا
بسیار کم بخورند و از تریاقات تریاق فاروق و مثرودیطوس و حبوب از خطاییه هر یک
قدر باشد بخورند و بوییدنیها و ادویه‌ای که مناسب است و فادزهر معدنی هم خوب است و اما علامت
وبایی بعد از حدوث و با و شیوع تب در اکثر مردم این است که تب در ظاهر بسیار
ملایم است و در باطن در نهایت حدت و قلق و اضطراب عظیم و نفس کشیدن
در کمال اضطراب و نهایت تواتر و گاه باشد که بیخ دهن نیز می‌باشد و نفس بدبو باشد
و بول نیز بد رنگ و بدبو باشد و گاه باشد که بول سبز یا سیاه باشد و عطش و خشکی زبان
و قی صفراوی یا سوداوی از علامات این تب است و اگر بیهوشی نیز عارض میشود و علاج تب
اول تعدیل هوا به بخورات و بوییدنیها و کافور و صندل و گلاب که در سینه جا کنند و
آب سرد دهانند و بیات عند و فصد باسلیق بکنند و از ربوب فواکه بارده مثل رب انار
و رب غوره و رب لیمو و ترنج هر یک که باشد بنوشند و اگر در یخ سیاه که در محرقه مذکور شد میل نمایند

مسهل نمایند مناسب است و در هفتم تکرار نمایند اولی است و قرص کافور را تا نهم خفقان وی این تب بعد از
هفتم بدهند و فادزهر معدنی و مروارید و کهربا دادن غشیان و طباشیر از هر یکی دو دانگ و آب انار میخوش
بسیار مناسب است و غذا آش غوره و سماق و انار مناسب است و قبل از هفتم جوانی و بعد با حیوانی
و اگر ضعف غالب شود پیش از هفتم بدهند خلاصه این است اسباب و علامات و معالجات
تبهای خلطی و با این نهج که مذکور شد هرگاه مجموع اینها را در نظر داشته باشند بنظر دقیق
ملاحظه نمایند البته از عهده معالجه بر می‌آیند زیرا که چند [illegible] بجهار طریقه بوده اخلاط
اربعه میشود بلکه بدو طریق یکی [illegible] و دیگری بارد بجهت آنکه در معالجه تبهای دموی
و صفراوی تفصیل چندان جایز نیست [illegible] تبهای بلغمی و سوداوی [illegible] بکار است
بسیار میباشد و اگر چه از علامات هر یک از اخلاط اربعه فرادا مذکور شد در تشخیص آن کافیست
و از ترکیب اینها با همدیگر تشخیص مرکبات [illegible] است و بالجمله بعد از
حدوث تب اگر مجموع علامات را در نظر بگیرند و حالت مریض را با آنها ملاحظه نمایند
تشخیص در کمال سهولت است و بعد از آن معالجه بتفصیلی که در هر تب مذکور شده البته
نافع است اما تب دق که گفته تب غریبه اعضا را گرم کند و رطوبات بدن را تحلیل
برد و این تب از اسباب مختلفه بهم میرسد مثل اسباب مسخنه خارجه از عالم هم و غم
مفرط و بالجمله آنچه سبب غلبه حرارت مفرطه و یبس بدن شود از اشتقاق تبهای

عفونیه هم بسیار اتفاق می‌افتد که ابتدای اعلالست شود و این تب سه مرتبه می‌باشد یکی آنکه تب
تاثیر حرارت و آفتاب در رطوبات اما مرتبه اول که تاثیر حرارت ناقص است و اکثر رطوبات
بدن بحال خود است تشخیص آن بسیار مشکل است بجهت آنکه هنوز تاثیر حرارت در برطرف کردن رطوبات
واقع نشده علاج آن آسان است زیرا که قدر کمی از رطوبات که فانی شده بدل آن را رسانیدن
و تسکین آن حرارت کردن در کمال سهولت است و مرتبه دوم که حرارت قوت گرفته زیرا که
رطوبات که مقاوم حرارت اند برطرف شده و رطوبات بدن را تحلیل برده مثل حرارت آتش
است در علاج این مشکل است از برای آنکه حرارت قوت گرفته و رطوبتهای بدن فانی شده هم تسکین و هم
تحصیل رطوبتهای رفته را آوردن بسیار مشکل است و مرتبه سیم که حرارت بمنتهای مرتبه شدت رسیده
و آن تمامی رطوبات را [illegible] بجهت آنکه در این مرتبه ضعف قوتها و اعضا بدرجه کمال رسیده
و حرارت [illegible] که در این مرتبه برطرف شده رطوبت جدید است از ماده منی اول که بهم رسیده
بود بدل آن را رسانیدن ممکن نیست مثل چراغی که فتیله چراغ را که آتش گرفته باشد و جرم فتیله سوخته باشد
هر چند روغن بریزند عوض جرم فتیله نمیتواند شد لهذا در این صورت قابل علاج نیست
و حکم کردن دور بود و این تب در مرتبه اول هرگاه مسبوق بحمی دیگر نباشد بر همه اطبا مشکل است
زیرا که از علامات چیزی که دلالت بر وجود تب دق بکند که در نوع دیگر تب نمی‌باشد موجود نیست و علامت این
که مریض خود را صاحب تب نمیداند و هرگاه از عقب تبهای عفونیه باشد در ابتدا هم با اشتغال

باشد و کردن نیز مشکل و بسیار شبیه است به تب لازم بلغمی و هرگاه عرض تب باشد که از او اخراج
بهم رسیده باشد نیز حکم باین که مجرد بدون شده مشکل است زیرا که باوجود این تب که عرض دوم
افتاده است این تب بهم رسیده و چون ابتدا است اعراض خصوصی ندارد و حکم بوجود این مشکل است
و هرگاه مزمن شود و باد دیگر تشخیص مشکل تر بود در مرتبه سیم تشخیص آن آسانتر است باعتبار ظهور علامات که
ظهور و بروز دمیدن است دیگر لاغری مفرط در بدن و از اقوی علامات این تب که در مرتبه اول نیز
این است که بعد از خوردن غذا حرارت تب این استعداد پیدا میکند و رنگ روی مریض زرد و بخشه
میشود و این علامات در تبهای عفونیه نمی باشد دیگر از علامات این است که در بول مریض چربی
میباشد بنحویکه در قاروره گویا آب چربی است و دیگر این است که در این مرتبه سرفه شدیدی عارض
و گاه است که بسبب فرط حرارت تشنگی شدید [illegible] در مرتبه ثالث علامات [illegible]
و این میشود حرارت بسیار شدید و [illegible] باریک و کشیده
مزمن شود و ب باشد که ناخنها از خشکی بجدی [illegible] کج شود و مویها سفید میشود و [illegible] باهم میرسد علاج
این تب که هو حقه مفوض برای طبیب حاذق است و ذکرش خارج از موضوع این رساله چرا که تحقیق او
در ابتدا و معالجه اش بعد از وضوح بنحویکه مذکور شد مشکل است هر چند اطبای زمان با تشخیص امراض
و تفرقه میان متشابهات و استنباط بسیار از علامات [illegible] از اجزای طبابت نمیدانند بلکه مناط طبابت
خوش آمد گفتن امرای دنیا و [illegible] لباس و چند طبله دکان عطاری است و سبب تعلیم و تعلم این علم از رسوم متروکه گشت

هرگاه در زلو بحلق رود
هرگاه [illegible] شکافته
[illegible] کلید (?) [illegible]
چسبیده باشد [illegible]
نسبت [illegible] بیندند
قدری شکر [illegible]
و در دهان مریض [illegible] حلق او
براندازد چسبیده بیرون خواهد آمد
ایضا از جهت رفع زلو
زاج سفید را کوبیده در [illegible] شوره [illegible]
در گلو [illegible] زلو رسید [illegible]
لیته او را [illegible] او در
و این از مجربات است
ایضا چون زلو بحلق [illegible]
چسبیده باشد خوردن نمک با
نمک آب رفع او میکند و زلو
هرگاه بر عضوی [illegible]
بر شده باشد از [illegible]
نمک بر او پاشند دفع کند

نه اخبار را باین علم رجوعی و نه مریض را بطبیب عالم احتیاجی نهایت چون بعضی از این دیگر
حمیات با اسباب و علامات و معالجات بتفصیل لایق باین رساله مذکور شد از این جنس
بالمره ساکت بودن مناسب نبود لهذا بذکر علاج آن پرداخت و البته از ملاحظه آن فی الجمله
بصیرتی و راه معالجه معلوم میشود پس بدانکه علاج این تب بتبرید و ترطیب و احتیاج
بتنقیه مثل تبهای خلطی نیست زیرا که در این تب عفونت خلطی که محتاج به تنقیه
باشد نیست و اگر ابتدا معالجه کنند زود علاج می شود و هرچند بگذرد علاجش مشکل تر
میشود دیگر که بمرتبه سیم میرسد علاج ندارد و علاج آن با دویه و تدابیر غذائیه میشود
اما ادویه از ادویه قرص کافور است [illegible] نقوع تا یکشنبه با [illegible] با شیره تخم خرفه
و شیره تخم کدو و لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه و عرق نیلوفر شربت سیب شربت
ترنج شربت به و لیمو از هر یک که باشد [illegible] اگر سرفه نباشد و اگر باشد شربت
نیلوفر یا شربت بنفشه یا [illegible] یا آب [illegible] بدهند چنانچه اگر سرفه شدید باشد
قرص خشخاش که صفت آن در سرفه مذکور شد بدهند یا قرص خشخاش با شیر الاغ بدهند
و اگر با علامات نزله باشد چنانکه در نوع اول سرفه مذکور شد علاج بهمان نحو که مذکور شد
بکنند و اگر با علامات غلبه حرارت بر مزاج ششی باشد آن نیز در سرفه مذکور شد بهمان
نحو علاج کنند سوای آنکه تنقیه و فصد با دق منافات دارد و نهایت راه علاج بخوبیست

بحولیت که مذکور شد سوای منقیه و فصد سایر تدابیر را بعمل آورند و اگر اسهالی با دق باشد بهتر
الاغ خالص نیست بعوض آن ماء الشعیر باید داد و غالبا اسهالی که با دق باشد صفراویست و اگر
با شدت تب باشد سفوف الطین بدستوری که در زیر مذکور شد بهمان تفصیل بدهند و بعد از
سکون با شدت تب سفوف حب الرمان بنحوی که در زیر مذکور شد بدهند و قرص طباشیر و تخم خرفه
بو داده و رب به شیرین و مورد لبن نافع است و شربت مورد هرگاه اسهال و سرفه باهم باشند
بسی نافع است و مجرب و حب طباشیر کافوری با اسهال مناسب تر است صفت قرص طباشیر قابض
این است ورق گل سرخ تخم حماض بو داده صمغ عربی نشاسته طباشیر گلنار [illegible] گل ارمنی [illegible]
زرشک پسته بیرون کرده اجزا را کوفته و بیخته با [illegible] قرص [illegible] بسازند [illegible] شربت [illegible]
با شیره های مذکور یا شربت مورد [illegible] ماء الشعیر [illegible] بو داده با
صفت شربت مورد این است که مورد [illegible] نموده [illegible] صاف نموده با قند سفید
بقوام آورده و بعد از قوام آمدن مقداری طباشیر سوده در آن حل کنند شاید قدر شربت از
سه درم تا پنج مثقال با شیره تخم خرفه بو داده و قرص طباشیر قابض صفت حب طباشیر کافوری
این است تخم خرفه مقشر تخم کاهو مغز تخم خیار مغز تخم کدو ورق گل سرخ تخم خشخاش سفید
طباشیر صندل سفید سوده نشاسته کافور بعد از کوفتن با لعاب بذر قطونا بقدر نخودی
حب سازند از پنج دانه تا ده دانه با شیره های مذکور یا ماء الشعیر بخورند [illegible] و در این تب دقی [illegible]

خلطی که مذکور میشود که سبب‌های ورم دست و پا و عفونت و تخم جمع میشود و هرگاه ادویه قابضه
داده میشود تب با ورم شدت میکند و لهذا محتاجیم بدوائیکه ماده مرض را دفع کند و بعد از آن
سبب قبض طبع نشود و تهیج و تب زیاد نشود و آنچه همه صفات مذکوره در آن باشد این است
ریوند چینی گل سرخ پوست بیرون پسته تخم کشنیز عود قماری مصطکی هیل آمله مقشر اجزاء بالسویه
نرم کوبیده سفوف سازند و در وقت حاجت یک مثقال آن را با گلاب بنوشند و اگر روز در میان
تا سه دفعه هم بنوشند شاید و فقیر بسی از این اسهالها که با تهیج و از دادن قابضات تهیج یا تب
شده میگردد و با این سفوف که یکی از تراکیب آبای این فقیر است و حقیر این سفوف را بسیار
تجربه کرده‌ام علاج نموده‌ام و بالجمله در کهنگی اسهالات که با تهیج یا تب یا هر دو بوده باشد
دوائی بهتر از این سفوف بنظر نرسیده بلکه [illegible] ادعای انحصار دوا در این سفوف میتوان نمود
تمیز و تشخیص این مراتب [illegible] برای طبیب و ذکر شقها چنانچه سابقاً مذکور شد
برای این است که ناظر در این رساله راه علاج تب دق را و اختلاف احوال آن را با معالجه
تبهای خلطی بداند و اگر عمل برای طبیب هم کند بر صواب خطای آن مطلع شود و اگر
مضطر شود و باید که خود معالجه کند فی الجمله بصیرتی داشته باشد که خطای فاحش نکند و من الله
الاعانة فی کل الامور اورام و بثور چونکه ذکر جمیع افراد اورام و بثور لایق بحال این رساله
نیست بذکر دو فرد از افراد آنها که کثیر الوقوع است و تشخیص و علاج آنها بدون حضور طبیب

طبیب مبصر و مقرر است بر دو قسم شری دانه‌های کوچک بسیار است که مایل بسرخی در ظاهر جلد
بهم میرسد و گاه باشد که در میان اینها دانه‌های بزرگ نیز باشد و چندان فرو رفته در گوشت نباشند
و خارش بسیار میدارد و اکثر این است که مجموع بیکدفعه بروز میکند و سبب آن یا خون صفراویست یا بلغم
مایل بحرقت که آن نیز بلغمیست مخلوط بصفرا و علامت دموی شدید سرخی آن است و شدت خارش
و سوزش و حرارت و اینکه در روز سوزش و هیجانش زیادتر است علاجش فصد است اگر علامات
غلبه خون بنحویکه در علاج دموی مذکور شد باشد و الا [illegible] تدبیر رفع شود و احتیاج بفصد نباشد
و خوردن آب انار میخوش با شیرخشت [illegible] و شیره عناب [illegible] یا سکنجبین و شیره
تخم خرفه یا آلو بخارا یا تمر هندی [illegible] و آب [illegible] یا شیرخشت یا شوربا
۱۰ دانه ۵ دانه [illegible]
بنوشند و خوردن دوغ هم نافع است [illegible] و گوشت‌های تازه مناسب است
و بره و بزغاله و خروس بچه و ماهی [illegible] نافع است علامت
بلغمی آن است که رنگ دانه‌ها بسیار بسرخی مایل نیست و ظهور آن در شب بیشتر است و حدت و حرارت
که در دموی مذکور شد نمی‌باشد در بلغمی علاجش خوردن گلقند با سکنجبین و با خوردن اطریفل صغیر
در دموی نیز نافع است و مکرر بحمام رفتن و با آب نیم گرم بدن شستن و مالیدن آب کرفس
و سرکه و آرد جو در این نوع از مجربات است و تبرید در این نوع کمتر از نوع اول باید کرد اما دمل
ورم حاریست صنوبری شکل و سبب آن از خون حار مخلوط برطوبت است و علاجش علاج نوع اول

از شربهاست در همه تدابیر غذایی و دوایی و خوردن سکنجبین صاحب ورم را بسیار نافع است
و اغذیه و مداوا به این نهج است در ابتدا باید منفجات استعمال نمایند و آن بذر قطونا را
با آب دهن که مانع تر آید و مسکن وجع آن است ایضاً گندم را بخایند و ضماد نمایند و آنکه
مجاید ناشتا باشد انفع است ضماد دیگر خمیرمایه به تنهایی با روغن بید انجیر ضماد دیگر
خمیرمایه با دوشاب ایضاً پیاز پخته ایضاً هسته تمر هندی کوبیده با شیر و به تنهایی و با آب
پیاز و تخم مورد و انجیر خشک با شیر گاو و عسل و روغن بزرک ضماد نمایند و اگر با حرارت
و حدت صفرا باشد مالت و سرپنی و گشنیز و تخم مورد و موم زرد و گل ارمنی سوده
با شیر گاو پخته ضماد نمایند ایضاً اکلیل الملک و حلبه و تخم کتان هسته تمر هندی آرد گندم
با روغن گنجد و موم زرد با شیر گاو و سرگین کبوتر در انفجار سریع است و هسته تمر هندی
کوبیده و پخته روغن چراغ اضافه نمایند استعمال در تفجیر مجرب است و هم چنین شیشه کوبیده
در ازا ضماد مذکور و این ضماد مجرب است چیز تیزی آهک آب ندیده و سرگین کبوتر و زرده
تخم مرغ اگر از اینها منفجر نشود نشتر بزنند تا منفجر شود و بعد از آنکه از چرک پاک شد
اغلب آنست که خود ملتئم بشود و اگر نشود گلنار مرتکا جر سقوطری زرچوبه مازو و اجزا
مثل غبار ساییده بر آن بپاشند و کسی را که مکرر دمل عارض شده باشد مکرر حجامت رفتن نفع
آن میکند و اطراف و جا که زلو انداخته شد اغلب آنست که دیگر دمل هیچ نبرسد و جا که

و دیگر آنکه در سفر بهم میرسد باید که چوب مجوفی خالی که از حرکت سواری سائیده نشود و الا که کاه باشد
بنا چوب بگیرد و اطراف کاغذی را سوزن زده باد بچسباند بطوری که باطرافش چسپیده باشد
نه بر سر آن حفظش در سامیل شلاء میکند و چرک و ریم را چنان پاک کنند که بجای دیگر نرسد
زیرا که بهم آن است که بهر جا به برسد و ریم آنجا سرایت نموده ملاوای آن مسموم و ملدوغ را مداوای
بسیار میباشند و دیگر آنها مفصلا بطول میرساند بذکر بعضی ادویه مشترک النفع و ذکر بعضی از افراد
مشهوره آن بر داختیم بدانکه با خود داشتن شاخ گاو کوهی و فادزهر معدنی یا قندهاری یا کرمانی بسیار
خوش قماش و فادزهر حیوانی و زباد جبر یکجا [illegible] و مهره مار و
تخم و برگ محلفه هر یکی از اینها مانع تکثیر زهر جانور گزنده شود و با خود داشتن همه مجموع یا بعضی از اینها
ضرور است و مالیدن و خوردن [illegible] و به [illegible] نافع است
و از ادویه مشترک النفع در علاج سموم تریاق فاروق است و تریاق الطین که صفت آن
این است گل ارغستان حب الغار مساوی [illegible] و با مساوی ادویه عسل بقوام
آورند و قدر شربت یکمثقال و نیم و در بعضی نسخ ایرسا [illegible] بر نصف یکی از اینها اضافه شده
و این تریاق بدن را از زهر پاک میکند و دیگر تریاق اربعه است که صفت آن اینست
جنطیانا زراوند طویل حب الغار مر اجزا را مساوی [illegible] برابر عسل بقوام آورند و بسرشند
قدر شربت یکمثقال و دیگر از بهتر ترکیب که در رفع تمام سموم عظیم النفع است برگ سداب خشک

مغز کرده و نمک طعام اجزا را کوبیده مخلوط نمایند اما تدبیر عام النفع در سموم و مسموم مشروبات آنست
که آب گرم و روغن گاو دوا نمایند بیشتر از آن چون منیده باشند و آب نمک و عسل و بوره بنوشند
و مکرر قی کنند و بعد از آن شیر و روغن گاو بنوشند و اگر آثار حرارت سم از التهاب و حرارت
مفرط و خشکی دهان باشد صندل و کافور زیر پستان چپ که محل قلب است با آب خیار و کاهو
و کاسنی و گشنیز هر یکی که باشد بمالد و روغن تخم کدو و لعاب بذر قطونا و ماء الشعیر و شیر گاو و حیات مدد
از میوه‌های خیار و هندوانه و آلو و خرفه و اسفناج کاهو و اگر آثار برودت سم از سستی اعضا
و سردی بدن و عرق سرد و فتور نبض باید [illegible] باشد سیر و سداب بخورانند و سیر را در روغن
بجوشانند و بر دل و پستان [illegible] بمالند و غذا الخ زود آب با کباب از گوشت کبوتر و مرغ با ادویه حاره بدهند و ادویه
در علاج مطلق سموم گذشت بعد از آن اینجا [illegible] و اگر درد امعا و بر آمدگی شکم و حبس طبع باشد با این
دستور حقنه نمایند [illegible] شکر سرخ بوره ارمنی شیره تازه خرفه
روغن زیتون و اگر [illegible] روغن [illegible] و اگر غش کند و عرق سرد و بیهوشی و سایر اعراض باشد جدگی
بهم رسد گلاب بکرر بصورت بریزند و دست و پای را بمالند و معده را بقوت بمالند و اخبار تریاق
و را ابتدا مذکور شد هر چه بیشتر شود در حلقش بریزند و اگر سهولت [illegible] باشد حقنه بکنند و تریاق
مذکوره را با روغن تازه و آب سیب و آب به و آب غوره بدهند و چون افیون از ادویه سمیه مشهور است
دیگر معالجه آن بخصوص مناسبت بدانکه افیون و اعشای آن منشی نا توره و شوکران و بن رالج مورث حس اعضا

پیچش امعا و فارغ شدن بدن و سرد شدن جمیع دست و پا و تاریکی چشم و گرفتگی گلو و سنگینی
زبان و بگو [illegible] افتادن چشم‌ها و خواب بسیار چون بحد عرق سرد و خشکی امعا و خواب سنگین بافراط
رسد علاج [illegible] در بدن آنکه افیون خورده هر گاه بخوراند و ببویند بوی افیون دهد علاج حتی
اول قی کنند بعقب [illegible] مذکوره و همه تدابیر همچنین است که در معالجات مذکور شد و آنچه با قبول
جمع و صفت دارد سکنجبین است و حلتیت و جندبیدستر و [illegible] را با دو برابر عسل بقوام آورده
نیم شنند و از شربت حد مثقالی و دیگر سیر و سرکه با روغن [illegible] و اگر جماعتی افیون بدیگری که
خورده جندبیدستر بخورد و رفع ضرر شد [illegible] حلتیت و در میان
آب گرم نشستن و سر را گرم داشتن و خوابانیدن [illegible] بهار مسموم
سمی که باشد جهت او افیون خورده را [illegible] بدگر چند
فرد از آنها اکتفا میکنیم بدانکه در گزیدن [illegible] الا آنکه از آن موضع
به بندند محکم ورم [illegible] که [illegible] باشد [illegible] آب
دهن را بلبند از زود بعد از آن [illegible] و موضع مار گزیده را حجامت کنند
بدانکه تیغ زنند و اگر موضع را [illegible] نافع است و اگر مهره مار حاضر باشد بر موضع
گزیده گذارند شیر بر آن بریزند تا شیر بسته شود و مهره چسپیده است مکرر [illegible] چون [illegible] دیگر
بسته شود مهره بعضی علامات نبات است و در بعضی از حیوانات [illegible] بعضی از انواع مار اگر [illegible]

بتمام بدن نرسیده باشد و عضو ممکن القطع باشد بریدن ان عضو لازم است علامت

گزیدن ماران آن است که از موضع گزیده اول خون بیرون می آید و بعد چرک و بعد زرد آب

در موضع ورم میکند و ورم سرخ می باشد و بعد سبز میشود و دهن و زبان خشک میشود و در

اندرون التهاب بهم میرسد و بدن گرم میشود و عرق سرد میشود و رنگ بسبزی مایل شود

هرچند مار را انواع می باشد و در علاج با یکدیگر مخالفت ها دارند از معالجه انچه معتبر است

در همه انواع انیست اول انچه در معالجه مشترک هر حیوان صاحب سمی مذکور شد و تریاق

فاروق اعظم ادویه مار گزیده است و انچه خاص باید است مرسته تریخ است و اگر تخم

خروس را شکافته بر موضع گزیده مار گذارند جذب سم میکند و خوردن روغن کهنه

که از ان یکسال بر او گذشته باشد بسیار نافع است گزیده عقرب علامتش درد

شدید است و در حال انتفاخ بهم میرسد اگر سم با ورگ [illegible] حرارت البا باشد

که جمیع اعضا و عرق سرد عارض میشود و قضیب ورم کند و منی بیرون آید و اعضا

سرد شود علاجش بدستور معالجات مشترک است بهمان تفصیل و انچه خاص باید است

مرتکی را بموضع مارگزیده بمالند ایضا دار فلفل و سیر که ایضا موش را شکم شکافته بندد و

داکرم ضماد کنند و ایضا تخم پخته را ضماد نمایند و ضماد تریاق فاروق نافع است و تریاق

خاص که باید است انیست پوست بیخ کرافشین زراوند طویل و مدحرج حرف خنقوق اجزا

[illegible margin notes]

اجزا را برابر با عسل معجون کنند قدر شربت [illegible] و خوردن [illegible] سیر فام کوبیده نافع است

و عقرب گزیده را از همه مفیدتر است اجتناب [illegible] خصوصاً گرفتن اما گزیدن رتیلا و عنکبوت

ورم موضع گزیدن و درد [illegible] و خارش بدن و در بعضی تحیر [illegible] برآمده یکی شکم و عرق

مفرط و رعشه و سرفه و درد سر و قی دائم و در بعضی رفتن منی از احلیل و خروج باد از

مقعد و اضطراب عظیم و خواب بسیار علاجش بعد از معالجات مشترکه آنچه خاص است

نشستن در آب گرم خصوصاً حمام که [illegible] و وجع را ساکن میکند و تا چند روز حمام کردن نافع

و بعد از سکون وجع موضع گزیده را [illegible] و بعد از آن [illegible] مجرب

و آنکه [illegible] باید [illegible] و تریاق [illegible] گزیدن زنبور

علامتش ورم است و سرخی موضع گزیده [illegible] بعد از [illegible] و مالیدن

تریاقات مالیدن [illegible] تازه گاو

و ریختن آب یخ بر موضع گزیده [illegible] گزیده [illegible] و فضل

نقاب با [illegible] یخ نهند و وجع ساکن شود [illegible] عقرب [illegible] زنبور گزیده مالیدن عود

خطاطیف را [illegible] نموده ام [illegible] و وجع ساکن شد [illegible] دو درم

کشنیز خشک نافع است و استعمال نوشادر و زرنیخ مسکن وجع است و اگر وجع شد باید طلا

کنند [illegible] نافع است و علاج سایر جانوران گزنده [illegible] که در معالجات مشترکه

مذکور شد و همین مذکورات کافیست نهایت مثل این چهار چون اکثر حیوانات تمیز و تحقیق
بذکر داده علاج آن را جداگانه ذکر نموده و الا اعتماد کلی در اینجا بر همان نهایات که مذکور شد
کلیه در ذکر ادویه که حشرات را بگریزانند مناسب این مقام است سوختن گوگرد در جائی که
باشند حشرات میگریزند و هم چنین دود کردن چوب انار و دود کردن اصل السوس
و دود کردن شاخ و سم حیوانات و چون ریسمانی را بقطران آلوده نموده بدور خود
حلقه کنند حشرات داخل آن حلقه نمیشوند و با خود داشتن تریاق فاروق که مذکور شد این
اثر دارد و همه را از [illegible] و دود کردن گوگرد میگریزند و الله اعلم بحقایق
الامور [illegible] آنچه از حشرات است که در این اوراق به رشته نگارش یافت اکثر آنها
موافق دستور معالجین است [illegible] و آنچه در کتب طب مذکور است حذرا
عن الاطناب [illegible] فقیر با الزام قناعت بقلیل از کثیر نموده و چون در [حین]
تسوید این اوراق بعضی از خادم نموده [illegible] ذکر علاج بعضی از امراض نموده بودند این خادم
آنهم جرأت رد سؤال ایشان نکرده اگر ظاهرا بعضی از موارد با موضوع کتاب منافات
داشته باشد ببخشند این است [illegible] از تسوید این اوراق در هنگام پریشانی دل
و شکستگی بال و ضعف بدن و پیری در وطن در دار الافتخار اصفهان و ایام [شدت]
و اوقات محنت و از غم فقدان [illegible] انقلاب دوران در هنگام [illegible]

هنگام افغان در زمان اندکی که آخران عاشر شهر صفر المظفر عام احد و اربعین
و مائة و الف بود اتفاق افتاد و حاضرین این زمان و شرکای در این احزان دیدنی که
سهو و نسیان انرا معذور خواهند داشت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی
ورنه سخن بسیار است بسم الله الرحمن الرحیم محرق الفتاق زرده تخم مرغ برگ بابسی آب بریده
با نیل رنگ کرده بهم نموده بر روی گشنیز آتش ضماد نمایند جوز السروی بطریق قهوه بو داده
با عسل سرشته بجهة رفع بواسیر مدت نمایند [illegible] را بجهة سم [illegible] تجویز نموده ام
ابریشم را بقدر نخودی دندان خنزیر را بقدر [illegible] بجهة سم [illegible] بوده ضماد نمایند
هسته نارنج بجهة وجع مفاصل [illegible] بجهة رفع مفاصل
[illegible] بجهة ازاله و رفع [illegible] که در [illegible]
میشود [illegible] بجهة ازاله جرام و آکله [illegible]
قلع میخاید [illegible] زهرمار [illegible] با ارد گندم مخلوط نموده بعد از خشک شدن
نرم صلایه کرده ضبط در حین حاجت استعمال نمایند نسخه حب جدوار قریب الی اعتدال جدوار
سنبل عود قماری دارچینی زرنباد افیون صمغ عربی بنادالبنج [illegible] فلفل [illegible] عاقرقرحا
و قد یزاد لحب المقام هذه الادویه زعفران مشک عنبر ورق طلا ورق نقره من کل واحد بقدر
الحاجة ایضا نسخه دیگر [illegible] علفی [illegible] قاقله قرنفل [illegible]

رازیانه انیسون نانخواه بهمن شقاقل سعد حشیشة الثعلب مغز تخم خیار مغز تخم خربزه زعفران

مصطکی عود زرنباد [illegible] از هریک دو مثقال نبات سفید افزون برای خناق عنب الثعلب

جوشانیده و آب او صاف نموده و فلفل یک حبه کشیده را نرم سائیده بقدر یک قاشق قلیان ازان

در آب عنب الثعلب بجوشانید و غرغره نمایند دفعةً منفجر میشود و از اسرار است نطولی

که ملا کلیعی [illegible] کرده و بتجربه رسیده نیلوفر عناب پستان خیارین عنب الثعلب

کشنیز شکر تیغال بنفشه [illegible] تربا کنگر [illegible] انیسون رازیانه گل خطمی گل زرد اجزا

بالسویه جوشانیده و با آب آن احتما نمایند و بر نقبان [illegible] گرم بنشینند حب که از میرزا احمد بجهت

سرعت انزال [illegible] عود خام قرنفل زعفران بالنگو در فلفل تخم بابونه بالسویه

[illegible] حب نمایند [illegible] بجهت [illegible] اطفال مجرب است عن تحفه تخم خشخاش

حب الآس کندر سعد کوفته بالسویه کوفته و بیخته با شیر مرضعه بدهند قرص بجهت ردع اورام

و بثور حاره صندل سرخ اقاقیا جرز زرد حضض [illegible] افیون زعفران گل [illegible] بالسویه

بدستور معمول قرص سازند قرص از مجربات صاحب [illegible] جراح بجهت درد چشم و انواع اورام

حاره و درد اعضا و مفاصل حاره نافع است جرز زرد اقاقیا حضض گل ارمنی شیاف مامیثا

مرمکی زعفران صندل سرخ عدس مقشر ریوند چینی فوفل کافور افیون هلیله زرد گل سرخ

هر پانزده جزو را نرم کوبیده با آب کشنیز تر قرص سازند حب [illegible] بجهت اخراج اخلاط

اخلاط جعفو صاسودا مجربست پوست انگور را در کوزه نموده سر را محکم ساخته در تنور گذارند تا بسوزد

بیرون آورده با چیزی که مناسب شیاف باشد ترکیب نموده حب سازند بقدر یکدانگ از پوست سوخته و اکثر

امزجه بقدر شربتست شیاف سوزاک از صاحب [illegible] و از اسرار ثابت [illegible]

انزروت دم الاخوین صمغ عربی نشاسته شیرخشت ۱۱۱۱ ۱۱۱ ۱۵ ۱ بعد از سحق با

شیر دختران خمیر نموده شیاف سازند مرهمی که بجهة جمیع جراحات که از اسباب خارجه شده

مناسب و مجربست روغن چراغ صاف مردار سنگ دم الاخوین زرده تخم مرغ بقدر کفایت

سفوفی که در انواع قوبه ها نافع و بعد از گرم شدن انفع است پوست [illegible] سیاه

مساوی یکدیگر کوفته هر روز یک مثقال [illegible]

جهة باه که از کثرت مقاربت ضعف [illegible] روغن گاو [illegible] آتش ملایم

در قدر مضاعف حل کرده [illegible]

و بعد حب ساخته بعد از فراغ از وقاع یک حب فرو برند که عوض منی رفته را دفعةً حاصل و حاضر

[illegible] حب [illegible] کیلانی نشاسته صمغ عربی رب السوس تخم خشخاش افیون کتیرا [illegible]

بریان کرده زعفران مازندرانی با لعاب بذر قطونا حب سازند حب [illegible] مجرب و نافع در

اکثر امزجه بذر البنج [illegible] صمغ عربی کتیرا نشاسته ارد برنج افیون مکه عنبر اشهب [illegible]

تا [illegible] حسب مزاج [illegible] شراب الدینار [illegible] الاستاد بذر الهند یا بذر الخیار

[illegible]

ورد احمر نیلوفر اصل الهندبا رازیانج بذر الکشوث ریوند صینی بذر القرع شکر الحل

علی قدر الحاجة سفوف ممسک منه خبازی بذر الخطمی عود قماری سنون منه لقطع الدم

عن اللثة ومنع التاکل وکل نزف دم وکان بعده من الاسرار طین احمر طوطیا هندی

سکنجبین بزوری منه ایضا لجمیع الامراض اصل الهندبا ورد احمر بذر الهندبا بذر الکرفس

اصل الرازیانج بذر البطیخ رازیانج شکر فلفل علی قدر الحاجة حب مسهل لجمیع الامراض الحارة

والاسهالات [illegible] من الاسرار طباشیر صندل ابیض نشاسته تخم خرفه

خرفه [illegible] تخم کاهو مغز خیار [illegible] گل سرخ کافور بلعاب بزر قطونا بقدر

نخود [illegible] من الادویة القلبیة لضعف وسوء مزاج الحار

وینفع من امراض الکبد [illegible] والحرارة الغریزیة ویقوی الدماغ وینفع من

امراض [illegible] ودافع البلغمیات الحمیة ویمنع نزف الدم جمیع الاعضاء

ونفث الدم وهو تریاق للسموم الحارة وراطن انه ینفع من الدق والسل حب للسعال وهو

من الاسرار من جملة تراکیب اباء العقیر لجمیع اقسام المرض والسعال وبعضها وجدت

النفع منه وراطن انه لاعدیل له فی السل صفته کتیرا نبات سفید نشاسته باقلی مقشر مویز منقی

خشخاش پوست خشخاش ملک بهدانه گل ارمنی مغز بادام مقشر افیون بلعاب بهدانه

سرشته حبات مفرطه ساخته وقت خواب در زیر زبان نگاه دارد ویکی را فرو برد طبیخ

طبیخ للدوار الحیض تخم الجزر و روناس فراسیون لوبیا سرخ نیم کوب کرده بجوشانند و با قدری شکر
شربت کرده بنوشند شراب عجیب النفع یقوی الکبد والمعده وهو من الاسرار العظیم منقول
من خط الاستاد و ینفع من جمیع الحمیات خصوصا الربع وقد جرب فی التنقیه و شطر الغب و ینفع
من سوء القنیه والاستسقاء والسدد من الحیض والبول و ینفع من الدوار والصداع والسدر
والشقیقه وجمیع امراض الراس الذی بمشارکه المعده و ظنی انه ینفع من اکثر الاسهالات
وصفته علی نسخه الاستاد دو زرنگ سیاه کم کشوث [illegible] کشوث کم سی فی [illegible] ورق کرفس
قند سفید لیلا قدر الحاجه والشربه الی عشره مثاقیل [illegible] ترکیب [illegible] هذه [illegible] الکشوث
کم کشوث زرنگ کشوث زرنگ [illegible] ولکن ما جربته نسخه الاولی شراب [illegible]
من المجرب با قرالقمر اسطوخودوس [illegible] بادرنجبویه تخم خطمی
بنفشه سپستان مویز منقی ورق [illegible] با شکر طبرزد معمول
شربت سازند تقطیع الرعاف بجز با اصل السوس حب [illegible] زعفران قند مرکب سلیخه
جلبیثا مسعه افیون چند بیدستر سنبل الطیب [illegible] دقدر فلفل نیم [illegible]
قند زرد [illegible] فرو برند ملمات بطرز [illegible] زعفران [illegible] بر بخته از [illegible]
غربال بیرون کرده بخورد [illegible] مجرب [illegible] من خط الاستاد [illegible] قاقله کبار
[illegible] قرنفل دارچینی سعد کوفی پوست [illegible] زرنباد زعفران [illegible] قند زرد مجرب

من الاستاد للقروح الساعیه والاکله ونزف الدم وازاله لحم الفاسد وانبات اللحم الصحیح کات
هندی بتوریه یعنی بذر ونامند سنون مجرب کبقویه الاسنان ومنع المواد منها وقطع نزف
دمها وینفع من القروح الخاشیه وتاکلها ونزف دمها وازاله اللحوم الفاسده وانبات اللحم الصحیح
صفته بذر الفرفخ بذر الکزبره ورد احمر دم الاخوین ... مرجان بذر قطونا کات هندی بذر الورد
یکد فوفل من واحد منهم مثقال یدق ویستعمل قرص ... الادهام ... عصفر کان وهو
من الاسرار کل بذر ... قدر الحاجه ... و ... الیه ... احمر ... قدر ... لیلا ... قوه
ویستعمل ... الانزار برای اخراج ... ان ... و ... اخبار ... راجع ساتات
... اورا ... رسید ... که ... بس اورا ... کند
اورا کرم ... نمایند که در حال اخراج کند ... منع ... وهذا من الاسرار قطن منقوش ... سو
قبل از وقاع ... اخراج نماید که در این دفعه ... سد سنون
لورم اللثه مجرب ... وهذا ... وهذا من الاسرار لقطع الرعاف ...
حفیه را ... و ... را در آب سرد گذارند ... در سر مالند ...
ویجوز ... فتحه للاسهال ... للاطفال والاسهالات التی مع ... الاطراف
وهذا ایضا من المجربات والاسرار المکتومه ریوند چینی ورد احمر پوست ... تخم گشنیز ... کلاب
عود قماری ... آمله مقشر ... و ... ویستعمل والشربت منه مثقال ...

نسخه کحل للعین و الکزاز فقه و هو من الاسرار و التی مختص به بیز بیده جرب العین و بیاضه و در اصلاح

دمعه و حکه و ضعف باصره بسیار نافع است مامیران چینی کحل مامیثا انزروت تشنج و سرمه سنگ

اجزا را منقی غبار سا مید و بیخته استعمال نمایند قرص خطر العقب و هو من الاسرار و ورد طباشیر

سنبل الطیب علیحده عاقرقرحا افتیمون قرص بسازند مرهم لجراحات الخبیثه زفت رومی

سفیدزنجار کلا بقدر اللایق شمع اصفر و من الزیت و دواء الذی له عمل ماء القراح نمک قدر عتیق

با هم بجوشانند و لثه بجو ریشه دهان یا درجائی که باشد [illegible] اگر در دهان باشد بعد از آن با آب

گشنیز تر یا برگ تمقا لو مضمضه کنند و اگر [illegible] با هم رسد [illegible] باید دواء لا که

و تعفن اللثه با [illegible] بشویند [illegible] مجرب است [illegible] حب [illegible]

بجوزند و بر طعام پاشیده تناول نمایند [illegible] الاسرا [illegible] مجرب است [illegible]

کنند [illegible] مدحرج [illegible] اجزا را [illegible] بنوشند

طلاء الحکه آرد جو با [illegible] سفیداب با آب گشنیز بمالند طلاء الجرب نقطه سفید زرنیخ زرد نمک سنگ

[illegible] روغن [illegible] دوای مجرب [illegible] از اسرار مکتوم است در اوایل

یکهفته و در اواخر سه هفته رفع میکند و داغش نمی ماند [illegible] در دیگ تازه قلع با آتش

چراغ بجوشانند [illegible] سفیداب قلع را با آب گشنیز تر سائیده

ممزوج کرده در ظرف زجاجی مضبوط کرده [illegible] به تجربه رسیده که دوا [illegible] میکند [illegible]

[illegible]

استعمالش آنکه فادزهر معدنی را با آب کشنیز سبز سائیده بر کعب طلا نمایند یکشبانه روز دیگر دوای
مذکور را طلا نمایند بر کف سبزی مثل عشقه یا اسفناج بالتمام نازکی بر او گذارند که جرک کند و تا یک هفته
روزی دو سه دفعه طلا را تجدید کنند طلای فادزهر در زمان دفعه اولیه مجرب است بکرات که وجع و سوزش
زیاد باشد که طلای فادزهر را بعد از سه دفعه طلای اصلی استعمال کنند و اگر دوای مزبور در ظرف
که ادنی چیزی حکاک شود و آب کشنیز سبز بر آن ریزند تا میعان بهم رسانند و آب قراح در حین استعمال
نمایند نیز از ادویه مجربه [illegible] نسخه شربت بزوری بارد جهت حمیات حاره عتیقه
و انواع حرارت [illegible] نافع است تخم خیار تخم خربزه [illegible] تخم کاهو کاسنی [illegible]
قند سفید [illegible] شربت [illegible] نسخه [illegible] و غرغره که [illegible]
جهت [illegible] لسانه [illegible] سماق گلنار فارسی فوفل
[illegible] یا غرغره نمایند زغال را بطریق
قهوه برشته کرده نرم کوفته بر بن دندانها بپاشند که بجهت تحلیل و رفع مواد نزله و اورام
حاره و اوجاع دندان مجرب است معجونی که بجهت امساک منی مجرب است و گاه باشد که مطلق
انزال نشود مصطکی کندر حب البلوط [illegible] اجزای [illegible] مساوی نرم کوفته با سه برابر
مجموع عسل بقوام آورده سرشته قدر شربت تا ده مثقال پیش از مباشرت به ساعت [illegible] و از
ترشی و مالحات اجتناب لازم است از مجربات [illegible] در قطع تب ربع [illegible] نظیر است

بانظر است اسهال را دفع می‌کند مربای جندبیدستر میعه سائله بذرالبنج افیون همه را کوفته و بیخته با
مساوی ادویه عسل کف گرفته مخلوط کرده دو ساعت قبل از نوبه از یک نخود تا دو نخود میل نمایند
و این معجون لذیذ مجربست جندبیدستر حلتیت فلفل دارچینی شونیز مربای میعه سائله مکی
افیون کوفته و بیخته با مساوی ادویه عسل کف گرفته بقوام آورده سرشته معجون طباشیر که جهت
اشتها و تقویه معده بسیار مفید است طباشیر گل سرخ سماق گلنار فارسی قاقله کبار مصطکی
همه را کوفته و بیخته با وزن ادویه قند سرشته معجون سازند شربت دو مثقال با آب به
یا آب سیب نسخه شربت دینار که از اسهال است پوست بیخ کاسنی بادیان گل سرخ
نیلوفر تخم کاسنی کشوث ملیله ... شربت سازند و از دو مثقال تا سه مثقال
با آب عنب الثعلب بدهند حب التذاذ ... بادیان ... عاقرقرحا
دارچینی بالسویه کوفته و زرجو بیخته با آب ... دو دانگ ...
قدری سائیده بر قضیب طلا نمایند حب ... قضیب و ضعف باه که از برودت و رطوبت باشد
مجربست زرنیخ سرخ گوگرد ... سم الفار اجزا را نرم کوفته با روغن گاو چرب نمایند و
فتیله پارچه بروغن تر کرده بهمین نحو ادویه را بر روی آن ریخته پارچه پیچیده با آتش روشن
نمایند و سر از زیر دارند تا تمام فتیله بسوزد دو قطره روغن بچکد بعد از آن ...
تا آتش درگیرد و باز بطریق اول نگون کنند تا دو قطره دیگر بچکد و همچنین بهمین دستور تا تمام فتیله بسوزد

مجموع را در روغن بجکانند و در وقت حاجت بر قضیب طلی نموده و بعد از سه روز مباشرت کنند بجهت انتفاخ اصلی کرم

بر موضع وجع باید مالید بیخ سورنجان مصری در حمام طلا کنند بجهت ضعف باه تخم ترب سفید نیم کوب کرده

با قدری آب بجوشانند تا نصف شود وان آب را بر کمر و عانه و قضیب و انثیان مکرر طلا نماید که

بالمره رفع ضعف میشود بجهت قروح چشم دو مثقال اثمد مغسول زاج مساوی از حریر گذرانیده در چشم کشند

ایضاً بجهت سبل دو مثقال سماق یک را با آتش ملایم چندان بجوشانند که غلیظ شود و عصاره آنرا

در چشم کشند دوائی که جراحت از زخم برطرف سازد و ملتئم نماید انزروت دم الاخوین گلنار قشور الکندر

نرم کوبیده در زخم بپاشند دوائی که جراحت کهنه را ملتئم کند صبر زرد قشور الکندر رنگ کهنه مقدم

زراوند سفید گلنار سوخته دم الاخوین عصاره لحیة التیس اقاقیا مر یکی اجزا را از حریر بیخته با سفیده

تخم مرغ و زعفران چند قطره خمیر کرده بر موضع بچسبانند بعد از آنکه تار عنکبوت چسبانیده باشند

مرهمی که گوشت برویاند و زخم را خشک کند موم سفیداب رصاصی روغن گل مرهم سازند موم

بگدازند و روغن سفیداب مرهم نمایند قرص زاوعی بجهت ضعف دق و تب نافع است افسنتین

مصطکی صبر زرد اجزا را کوبیده خمیر سازند و بر معده ضماد نمایند بجهت رعاف تب ... فلفل

ایضاً بجهت رعاف گچ را با سرکه خمیر نموده بر سر ضماد کنند سفوفی که بجهت اسهال کبدی مجرب است گل سرخ

زرشک لامغسول قوه طباشیر ریوند صندل ابیض تخم حماض ... جمیع زعفران

یدق الجمیع و یقرص مع ... بعد ان یلقی ... قطع الحدید الحمامات و یعید

لحیة التیس

ویغذی الکبد بهذا الضماد صندل ابیض واحمر ورد احمر سماق جلنار رطلین قرص عصاره

یعجن بماء الیسان حمل او ماء الورد ویغمس فیه خرقه کتان ویلقی علی الکبد ویغیر عنه

حینئذ فیها و سخونتها بحجة فی آب ترشی نعناع تازه و اگر نباشد خشک آن مجرب سبب افراد الم

التی الحق فی آخر بعض النسخ منقولا عن کتاب سهج بکرد فلفل سفید و نرم حلاوبه نموده

و آب بقدری که آنرا بپوشاند بران ریزد و هفت روز بگذارد و در وقت حاجت بر انگشت

مالیده بر قضیب طلا نماید زنان را از فرط لذت بغش رسانند و از سهر اربعت در افلا

شبق رفته ایضا بگیرد عاقرقرحا [illegible] هر قدر [illegible] نرم بکوبد [illegible] پخته قدری روغن

زیتون داخل نموده بر قضیب و خصیتین بمالد و هر قدر که [illegible] ایضا بگیرد

مغز چلغوزه و مغز بادام و [illegible] قدری [illegible] بگیرد ایضا مغز

ها را در روغن گاو بریان کرده با [illegible] و اگر [illegible] و دار فلفل

و دار چینی و کبابه چینی و سنبل و قرنفل و عرق [illegible] را [illegible] بران مغز ها

بپاشند و از آن صبح و شام بخورند انعاظ آورد و [illegible] ادویه [illegible] را فربه کنند بادام [illegible]

فی معظمات الذکر بدانکه جالینوس و اتباع او از حکما متفق اند که قضیب را دایم با آتش دادن

و روغن زیت مالیدن قوی [illegible] در عضوی [illegible]

دویم که [illegible] قضیب میشود و [illegible] بر جماع [illegible] و [illegible]

که سقنقور باشد یکدو توله دیگر انزروت چند دفعه در شیر خیسانیده و خشک کن و اگر انزروت

در شیر الاغ پرورش دهند بهتر است و نیز انزروت ملا برگو میز و موم و سقنقور زفت ادر روغن

زنبق انداخته بالای آتش گذاشته تا حل شود و انزروت مخلوط نموده برهم زنند و مرهم ساز

بر خرقه پهن نموده بر قضیب ببندند و تکثیر باید نموده باید قبل از بستن عضو را با آب گرم خوب بمالند

تا سرخ شود پس دوا را ببندند و احتیاج بعد از گشودن باید مالید و باین مکرر عمل نمایند که

بزودی قضیب جاری شود دوا دیگر پیه شیر گاو تازه که گرمی آن باقی باشد اول قضیب را با آب گرم

محکم بمالد که تا سرخ شود ... از آن شیر ... که ... گرم آن بدن را مالش میدهند سه روز

هر روز ... که جاری شود دیگر ... باشد که در نهایت سفیدی باشد و طلا نموده

از بارچه ... با ... بر قضیب طلا کنی مرتبه عظیم و

سخت شود که مقدار ... و اگر ... از این دوا با آب انگور ... در وقت

انحطاط لذت ... دیگر ... بر قضیب ... در نهایت طول و غلظت شود

ایضا دوای که ... دیگر ... و فلفل ... و دار چینی و قرنفل با ملیا صفه

کوفته و بیخته با شیره ... در ... که در ... و در ... کرده و ... نموده

نموده در وقت حاجت اندکی بر قضیب طلا کنند از کثرت لذت ... و نفوذ تمام

آورد ایضا دیگر ... را کوفته و بیخته کرده در روغن زنبق بران ریزد و ... دارد در وقت

در وقت حاجت طلا نماید و باید در حین وقاع مرد هر دو دست را بگردن زن انداخته
بسوی خود کشد و بلند کرده داشته جماع نماید که طرفین را لذت بخشد و اگر خایه خروس را در سایه
خشک نموده با [illegible] صلایه کرده با روغن گل سرخ آمیخته بر فرج زن بمالد و در حال
جماع کند آن زن دیگری را نخواهد و اگر نمک سود کرده با زرده تخم نیم برشت بخورد باه زیاد کند
اگر دم روباه را بدست بگیرد یا با خود داشته باشد هرگز از جماع مانده نشود و ایضا از ذخایر ملوک
و از اسرار است که خصیه [illegible] خشک نموده با [illegible] صلایه کرده در شیشه نموده سر آن
ملایم بگذارد تا آب شود بعد از آن [illegible] و از آن بطریق [illegible] بزند و در وقت
جماع [illegible] دهان [illegible] بیرون [illegible] باب در مطول کند
شود و اینکه موی را [illegible] از روغن [illegible] زرد [illegible] با روغن [illegible] آمیخته
استعمال نمایند ایضا ریشه درخت [illegible] با آب [illegible] بسایند و بشویند ایضا
سیاه دانه را صلایه نموده با آب [illegible] بر [illegible] بمالند و اگر سیاه دانه را [illegible]
بهتر است باب [illegible] که موی را زایل کند بگیرد آهک و زرنیخ در ظرفی کرده آب بر آن بریزد
بقدری که سه انگشت بر روی آن بایستد و هر مرتبه با پر مرغ امتحان کند چون [illegible]
پر مرغ را زایل کند بر داشته صاف نموده چند روز در آفتاب معلق بدارد تا خوب [illegible]
منجمد شود و در حین حاجت از آن قدری در آب حل نموده بمالند که موی را زایل کند

ایضاً بگیر شنجار بوره و زرنیخ و تمام را در آب ریز تا پوشیده شود سه روز بگذارد و الفاظ صاف
نموده به هر روغن امتحان نما هر وقت که پر از بوزا بندازد در روغن کنجد بجوشانند تا آب رفته
روغن بماند و در حین حاجت بکار برند باب در تسویه که دندانها را سفید نماید به دست آنکه
گلنار سماق شب یمانی مازو مس وی کوفته و بیخته بدندانها بمالند تسویه که دندانها را جلا
میدهد و تقویه میکند نمک بلوری را صلایه کرده بالای خاکه کنند پخته با آتش گذارند تا بریخ
شود پس در قطران اندازند تا کف کند دو جزو از آن را باز بد[illegible] الحجر دو دارچینی دو رمکی
و سعد و پوست انار و فلفل کنند در رفته تر نیک و نیلوفر یک جزوی و کافور نیم جزو و تمام را نرم
صلایه کرده سنون سازند جهت سفیدی دندان و حفاظت گوشت آن بغایت نافع است
ایضاً که دندانها را پاک سازد دندانها را درشت صلایه کرده انگشت را به سکنجبین آلوده و دربات
غلطانیده دندانها را بمالد و اگر [illegible] بازدارند [illegible] مرتبه و بعد از آن مضمضه نمایند صفت حبی که
بخار را از سر بنشاند [illegible] قرنفل دارچینی خولنجان دانه هیل سنبل الطیب صندل العید
کافور مشک [illegible] را نرم کوفته با گلاب سرشته حبها بقدر نخودی بسازد و در دهان نگاه
دارد باب در سمنات بدن روائی که از خواص مجرب است بگیرد زنبور عسل هر بر [illegible] آورده
که او را رود وانجلی گویند و بعضی گفته اند که آن کرم سفیدی است که خوراک زنبور عسل است آنرا
گرفته در سایه خشک کرده صلایه کرده نگاه دارد و هر روز قدری از آن داخل سویق کرده

کرده با شکر بپزند اما ادویه که مفرد او مرکبا بوی بد بغل را خوشبو میسازد توتیای کرمانی
که بسبک بصری معروف است سه نوع بنفشه بذر قطونا صعتر بری برگ درخت توت سوخته مقل
الیهود شاخ گوزن هر یک را که خواهند بقدر یکدرم کوفته با گلاب سحق نموده در بغل طلا کنند
زبانه مرتبه دیگر سحق کرده در روغن بنفشه یا زیتون حل کرده در شیشه کرده نگاه دارند و در هر هفته بعد از
حمام بر بدن بمالند و تا دو روز نشویند از این بدن را بغایت خوشبو سازد و بوی بد را با مره زایل میکند
اندفاع نوع دیگر که بوی بد را از زیر بغل و بدن را خوشبو کند دوا بجز دیگر احتیاج نیست
بگیرند آس جلنجبین زراوند طویل مورد برگ نیلوفر گل خطمی و روغن زیتون
و زجاج فرعونی سوخته که شیشه حلبی باشد و زعفران هر یک جزو ساییده را مالند
غبار سحق نموده با آب گرم یا آب سرد در شیشه نگاه دارند و هر گاه خواهند اطلاع
بر یک بقدر حاجت اینهام موضع را دو سه جا نشتر زنند و در آن دلالت در حالتیکه
خون بیرون آید دوای معمول را بمالند و یکشبانه روز بگذارند و بعد از آن بشویند هرگز آنچه
ظاهر نشود باب در ادویه که منع زنان از یاد دیگران را محکم بیاورد تخم کلم تخم کند تا تخم
سنبت رومی تخم هلیون تخم درسیا حمضی حرف حبه الخضر مکه هر یک جزوی با عسل معجون
نموده در ظرف شیشه مضبوط داشته هر روز پنج ماشه بناشتا بخورد باب در دوائیکه چون
بدختران دهند در حین کوچک زود نمو نموده بحد بلوغ برسد تا مردان از ایشان تمتع توانند یافت

سنبل هندی شاه‌تره هلیله سیاه دانه بریان موی سوخته از هر یکی که خواهند مقدار پنج ماشه باشیره

تازه سرشته و عنق رحم طلا نمایند هر روز سه مرتبه بوزن یکدانگ در اندک زمانی نمو

نماید و وقت مقاربت شود و جاب در ادویه که زنانرا امید نیست بسازد هر مرتبه که به احتیاط

شوند پیاز عنصل بلادر سیب تخم تمام که بنقار سبزینه کوبیده فولاد سم کو لفند محرق سوخته

و زرد مراره و بهار روباه از ادویه مذکوره هر یکی که خواهد بقدر یکدرم سحق نموده با طلا سرشته

به وزن یکدرم زنان همراه کنند و در هر شش ماه یا دو ماه مرتبه موجب فارشی فرج گردد چنانچه

بیقرار گردد که هزار منفعت دارد فرج را تنگ و رحم را محکم و مر فرج را گرم و خشبو

چنان گردد و بعد بسرعت انزال شود جهت ... بگیرد سنبل و بسباسه امر زنجو ...

و قصب ... کنند که ... کنند ... که در ... تمام برد تمام الحق نموده و

و ممزوج و ... نموده با یار ... نماید فرج را خشبو سازد ... باز بعد از مقاربت

هر دو را خواهش بهم رسد ... سفید ... بیکنج ... صمغ ... جاوشیر ... که سوخته

باشند و در نسخه دیگر چنانچه نوشته بود از این ادویه هر یکی را که خواهد یک قیراط بروغن

بلبان یا روغن خشبو آمیخته قطعه پشم باان آلوده هر شب استعمال نماید و صبح

بیرون آورد در ایام حیض ترک کنند و در غیر آن معمول دارد که فرج را خشبو نموده

نشف رطوبات آن نماید تمام شد کتاب ... بتوفیق خالق علام والسلام ...

فرزجه جهت حمل منقول از

باید بعد از حیض ... شب نه روز
متصل بردارند زهره خروس و
سرگین ارو و عسل هریک ... فرج
فرزجه ساخته استعمال کنند مجرب است

فرزجه جهت ادرار منقول حیض
مجرب است فرفیون را نرم سائیده
بر پنبه آغشته استعمال نمایند

مجرب است [illegible]
زن فرج خرگوشی را کباب ...
تنها ولنماید ... آبستن شود

گویند چوبق زهره گوسفند
و رحمدان ... بدارند
و قابل و فرزندی زن مجرب است

بسم الله الرحمن الرحیم دستور العمل ناخوشی وبا که عارض میشود بدانکه این ناخوشی سه چهار قسم است
که با شخاصی عارض میشود اول سهل است و بسیار شدت ندارد آن است که بجز دل گرفتگی [illegible] عارض شد
و او را قی میکند و گرفتگی قلب و عطش می آورد در این صورت باید [illegible] ناخوشی را در آب بزرگ
انداخته تا قدری بحال بیاید آن وقت از آب بیرون آورده بدن او را خشک نموده دست و پا
و بدن او را مالش دهند تا خوب گرم شود و درست بحال بیاید اما چون قسم دویم است که دوباره یا سه باره
ناخوشی عارض شود باید که مریض را یکدفعه مسهل بدهند تا رفع امتلا شود مسهل باید ده مثقال
روغن کرچک با پنج یا شش مثقال [illegible] یا ترکیبی [illegible] معلوم است که قسم
باید خورد و با یکمثقال ریوند چینی [illegible] با روغن کرچک [illegible] جدا [illegible] را
بهمین روغن کرچک معالجه نموده و اگر [illegible] ناخوشی [illegible] باز [illegible] طریق [illegible] طبیعت
کار نماید و مریض صحت یابد قسم دویم آن ناخوشی [illegible] این است که مریض که [illegible] عارض
شد دفعه استفراغ میکند و اسهال می آورد و در حال استفراغ میکند مثل آب برنج [illegible] دست و پای
مریض خشک میشود و گوشت [illegible] هم سخت و خشک میشود و درد بسیار میکند [illegible] مریض و نبض ساکت و تمام
بدن سرد میشود بخصوص دست و پا که سرد و کبود میشود و بدن هم قدری کبود میشود و چشمها بحدقه
فرو میرود و صورت بسیار کوچک میشود مثل میت که سه چهار روز از فوتش گذشته باشد
و هر چیز که بناخوش میدهند مزاج او را قبول نمیکند و استفراغ میکند رطوبت و آب [illegible] خشک میشود

در رطوبت سوخته میشود و بول هر یقی تمام میشود بلکه بوجه میشود و کل خون بدن در اندرون رگهای بزرگ

و شکم و کبد و سینه و بعضی اوقات در سر جمع میشود و چون قلب از زیادتی خون گرفته و خفه میشود دانسته که

که صاحب این مرض عطشی بسیار دارد و یخ و برف را بسیار طالب است در این صورت حکیم باید دو چیز را

ملاحظه و منظور داشته باشد اول آنکه استغراق را باید قدری ساکت نماید که بتواند دوا به دیگر بخته کار

کردن بدهد که رفع ناخوشی شود دوم آنکه رفع استغراق نماید تریاک هم ساعت هر دفعه بقدر

هم نخود بدهد با ... استغراق ... این نسخه نیز از ... است که نوشته ...

نسخه مطلق استسقا ریشه سنبل سفید ده مثقال در یک من نیم آب

جوش بدهد تا به ده مثقال بیاید بعد ظرف را از میان کشیده بجوشانند

تا منعقد شده ... بعد بدن استسقا بمالند بار بر طرف ... از تجربه

و مجرب است نسخه بلور ریوند چینی القدر ... را

دانه کرده و دوا ها را بمالند تا خوب بیاید ... بعد بر جا در دو ...

بمالند بعد ... ریشه ... کرده ... رشت ...

میان پنج مثقال آرد گندم ریخته با ... خمیر کنند بعد ... ساخته

در میان ... بریزند ... دو پهلو ... گرم بکنند

خوب ... تا عرق کند ... بیاید ... ... دیگر

معجون مجرب ... اطبای ...

... بعد به مرتبه ... معمول ...

و فصد ... و سهل ... معمول ...

... معمول ... است

[illegible] افزون طلبه و [illegible] ایران

و دیگر بدانکه چند [illegible] که بسیار متعارف و الترد [illegible]

ادویه [illegible] [illegible] [illegible] چند [illegible]

از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] قیراط [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible]

چهار [illegible] [illegible] ان

مقدار است که [illegible]

[illegible] مثقال و [illegible]

[illegible] [illegible] است که [illegible]

نام [illegible] چهار جو [illegible] دانگ

[illegible] [illegible] قیراط [illegible]

[illegible] [illegible]

نبات [illegible] مثقال

[illegible] مثقال

[illegible] مثقال

[illegible] مثقال

[illegible] مثقال

[illegible]

دستهٔ ربع رتی و تبعیه نیم رتی و ربع رتی و از درم طبره و نیم رتی و از
چهار رتی [illegible] شود در [illegible] یکدرهم و اقوال [illegible] درهم [illegible]
و حباب مذکور در رتبه [illegible] و حبابی [illegible] و [illegible] رتی شود
[illegible] از ده ادقیه است و [illegible] و بدرهم [illegible]
[illegible] از ده [illegible]
[illegible] از درهم [illegible]
[illegible] از ده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
و [illegible] از ده [illegible] از شراب [illegible]
[illegible] و [illegible] چهار [illegible]
[illegible]
و [illegible] کدرهم و [illegible] درهم [illegible]

[illegible]

که ماشه و نیم باشد و سه ربع رتی باشد و مکوک [illegible] کیلجه است ملعقه از عدد موهی
چهار مثقال است و از اردویه [illegible] و موهی من [illegible] عقد است
و بدرهم [illegible] و قسطی که بحساب هندی تخمین یک تولچه و هشت ماشه باشد
ناطل [illegible] وزن [illegible] و اوقیه اوزان هندیه هیچ
که همین اندکی [illegible] که هندی [illegible] جو [illegible] آدمی متعارف
[illegible] هیچ جا [illegible] شاه جهان
[illegible] ماشه [illegible] است و [illegible] ماشه است
جهانگیر [illegible] متعارف
[illegible] دوازده [illegible] مثقال [illegible]
دوازده [illegible] تولچه دوازده
ماشه است و [illegible] ده ماشه [illegible] دام [illegible]
که [illegible] بعض ملوک هند [illegible] نامند نام آن
[illegible] و دینار [illegible]
و نیم [illegible] عالمگیر [illegible]
تولچه [illegible]

[illegible] اینجا [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]

چهار سیر نام است اوزان متعارفه اهل ایران مثقال صیرفی و دینار هندی

واضح است که یکصد و هشت شعیر متوسط است که سی و دو رتبه هند است

که چهار ماشه و غاز بیکی دو ثلثه صیرفی است که هشت ماشه تا دو غازی

چهار مثقال صیرفی است سیر پانزده مثقال است که پنج توله تا ده ماشه

هشت مثقال و نیم است پنج ماشه مثقال و سه ربع مثقال است که شش توله و سه ماشه

تا دو و نیم ماشه مثقال و سه ربع مثقال است که سه توله و یک و نیم ماشه

من تبریزی شش صد مثقال است که هفده و نیم ماشه تا و نیم

[illegible] که سه ماشه و نیم تا ماشه و نیم تبریزی نیم [illegible]

یک [illegible] است [illegible] عبارت است از تخم [illegible] تبریزی سیاه

عبارت است از [illegible] تبریزی پانزده [illegible]

[illegible] ده ماشه [illegible] من [illegible] تبریزی

[illegible] سیاه [illegible] ارمنی [illegible] سفید با [illegible]

زر [illegible] دانگ مجموعه [illegible] صلایه کرده اقراص ساز ند

و [illegible] خشک [illegible] در [illegible]

[illegible] کلید [illegible] و [illegible]

اندده

[illegible]

اندود باشند بر بالای آن اندازند و بهر نوع که طین الحکمت مطلق کنند و شش ساعت
روز بر باد و هوا افتاده بگذارند تا که [illegible] آتش دهند و بعد از آن
که سرد شود برآورده آنچه تصاعد نموده از آن جدا کرده باز برآورده
که رنگ او درست و از برآورده باشد شبانه روز آتش دهند

طریقه ساختن زنگ بلیر [illegible] سفید آب قلعی آب قلعی و زرنیخ و دو تا [illegible]
گرم بر روی بوته آتش [illegible] آن اندازند و قدری نمک بر آن
بپاشند با [illegible] تا سرخ گردد [illegible] آتش بیشتر
دهند [illegible]
[illegible]

طریقه ساختن کافور [illegible]
[illegible]
[illegible] برآن [illegible] و دو ماه و با اندکی کافور [illegible]
[illegible] تا خشک گردد و ریزه ریزه [illegible] کافور
[illegible] خواهند کافور [illegible] طریقه [illegible]
[illegible] قطعهای [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
روغن [illegible] خوب [illegible]
[illegible] و میان روغن [illegible]
[illegible] داغ کنند
[illegible]

کافور را در آن اندازند و با نفت بملایمت عمالیه آن برآورند
و بر غربال موی پهن کنند تا خشک گردد و ریزه ها را از دو بار نه
پانزده گونه دیگر نیز بملایمت بانند پس بجلیه بند با جز آن
زدم آیند پس بر روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد

طریقه ساختن فادزهر حیوانی و معدنی می باشد و هر یک انواع بسیار است
آنچه حیوانی است آن سنگی است که در زهره آهو و یا روده و یا زهره بعضی حیوانات
مانند بز کوهی و گاو کوهی و میمون و تنفذ یافت میشود و شنیده شده
که نزدیک زهره آن خون می باید و بهترین انواع آن است که از بز
کوهی که در بلاد بیابان کار و در شود و آن باشکال مختلفه می باشد طولانی
و بیضی و مدور و بعضی حبه ای که بر هر چه منعقد گردد باشکال آن متشکل گردد مثل
آنچه بر چوب مخلقه و یا تخم منعقد شده باشد طولانی و بیضی می باشد و این
نوع بسیار خوب است و اگر بر چیز دیگر مانند هسته خرما یا تمر و یا پشم
بسته شده باشد باشکال آنها می باشد و آن چوب و یا تخم مختلفه متفرقا در زهره
می باشد و بعضی از اکثر بسمرات و آن تخم اگر اندک است چونکه
در آب اندازند ته نشین گردد و اگر بسیار است در روی آب می ایستد

ورنگ

در رنگ آن سبز زیتونی تیره و با صاف براق و جرم آن توبرتو مانند

پیاز و گویند که در صحرای گرم کرمی که از جوف آن حیوان برمی آورند زرد

میباشد و پس رسیدن هوا آن نارس صلب میگردد و بمجرد برآوردن در

دهان میاندازند و بتقلیب زبان از آن یک شکل که میخواهند

میسازند و لهذا بعد از برون آوردن از دهان و انعقاد که رنگ

براق و املس میباشد بدانکه از آنجا ریزه میکنند و فرق است که چون

کوزه گرم کنند و در آن فرو برند اگر سبز بود زرد شود و لکن

هلاد زرد از آن میباید که در اصل است و اگر سیاه باشد آن

دکو نمید امتحان خوب آن است که چون بادی کمتر سفید خشک

بر کف و بشتاب لذت کمتر از لیته گردد و چون قدری بیده

در شیر اندازند شیر را منجمد گرداند و سائیدن آن کرده مایل بسیاه

باشد و سرخ و زرد و سبز آن متوسط است و اصل آن است و علامت

حیوانی که در جوف آن تکون یافته است که گر لاغر و با قوه و خوشی سحر نباید و بر

پیدا داز میان اشیای خود دارد و شام میگردد فاده هر تنفس ای ان دفع

جزء است صلب بدور اندکی طولانی قریب شکل جوز بوا در رنگ

[illegible]

آن و کوچک و بزرگ و بعضی از جوز بزرگ و اندک طولانی که در زهره
بعضی از قنفذهای جبلی است و علامت تکون آن است که آن حیوان
روز بروز ضعیف و لاغر می‌شود و از میان قنفذها برآمده جدا می‌گردد
و در خطر هلاک می‌شود و چون مطلع گشتند شکم آن را شکافته برمی‌آورند
و از زهر معتدل دیگر آنکه چون با افیون یا با آب برگ نیم بسایند
تلخی آن هرگز زایل نشود و گویند بقدر ربع جو از آن بعمل بخورد و بخورد
و خوردن آن هلاک کند و گویند الوان مفرده آن شش است
زرد و سفید و سبز و اغبر و کحلی و منقط فعل در درجه اول و منافع آن
که موافق جمیع امزجه و دافع سموم و سمیات و مقوی اعضای قوی و ارواح
و حافظ ابدان مانع از ضرر هوای وبائی و حبس اخلاط و مانع
تعفن اخلاط و ازاله سمیت ابدان و مفرح و مقوی اعصاب و تقالیل
و محلل و رادع اورام حاره و بارده و جهت مالیخولیا و ربو و ضیق
النفس و ازاله هم و غم و توحش و خفقان و ضعف قلب و معده و سدد
و قی و حیضه و طاعون و وبا نافع شربا با گلاب یا با عرق بید مشک
و یا عرقهای مناسبه و یا با آب خالص و چون از آن با آب بسایند و حب

هر روز

را در زیر زبان فرو برند تا چهل روز جهت حفظ صحت و منع ضرر هوا و با

د... سلند فربه و منع تعفن اخلاط و از ان [illegible] و تقویت

اعصاب و باه نافع است و از [illegible] که اگر از یا در زهر [illegible]

اعلی ان انگشتری سازند در دست کنند و همیشه با خود نگاه دارند

سموم بادارنده چندان اثر نکند که در دیگران و دیگر که در این انگشتر

باشد اگر در ظرف طعام مسموم کنند حدت و قوت ان اثر نکند و چون

این انگشتر را در دهن مسموم بگذارند علت را نافع است و بیار

مر ضع لدغ عقرب و هوام دلیل آن است ذوات السموم باشد نافع

و مؤثر است مقدار شربت ان در دفع سموم از یک دانگ تا دو

دانگ و در سایر امور از [illegible] تا [illegible] دانگ

طریقه مرصع لاجورد زیبق قلعی جسید و کبریت بسیار زرد

قریب بماده ذهبست که طلا ناگشته پوست بران ...

شده اثر ابدان زنگ و لاجورد که دهند و از مغشوش

برنج زرد و ربع وزن ان زاج در ... میکنند و سحق بلیغ با سرکه

که در ان نمک ... و ... را در ان خاموش کرده باشند

تا سرکه سبز گشته باشد مرتا بند تا بقوام خمیر آید پس خشک نموده کار آید جواهر
میفروشند و همچنین لیناک هر مرتبه تسقیه با سرکه در آفتاب بگذارند
و آن سرکه مذکور مرتبه دیگر در سرکین گرفته یکشبانه روز آتش
ملایم موافق داده پس سرد کرده بر آورده بجای لاجورد صحیح
میفروشند اتخاذ شنجرف از انجمله است که ملح قلقند در آب حل
کنند و آب آنرا بجز علقه بگیرند و اگر مکرر خواهند باز قلقند تازه
در آن [illegible] آب آنرا بجز علقه بگیرند و همچنین این عمل تا سه مرتبه
یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه مکرر نمایند پس در ظرف کرده در آتش
گذارند تا آن منعقد گردد پس بگیرند یکوزن از آن معقود
و یکوزن از آهک ناکشته که آب ندیده و باهم سحق بلیغ نمایند
و چهار وزن آن آب بر آن ریزند و مکرر آنرا [illegible]
بر هم زنند و یکشبانه روز بگذارند پس آب زلال آنرا بجز علقه
بگیرند پس آن آب را در ظرف سنگی یا آهنی نموده بر آتش گذارند
و آتش [illegible] بلیغ دهند تا منعقد گردد و باز هموزن این معقود
آهک گرم آب ندیده و [illegible] سائیده و چهار وزن آب
بر آن

نسخه مرتب [illegible]
زعفران یک مثقال کافور [illegible]
[illegible] مثقال
[illegible] زرد [illegible] چهار مثقال
[illegible] مثقال
[illegible] سیاه [illegible] مثقال
[illegible] مثقال
ذرور [illegible] الکحل
استخوان سوخته آدم یا [illegible] سوخته آدم
صبر سقوطری برگ عنب الثعلب [illegible]
[illegible]
[illegible] موضع را [illegible]
[illegible] باشند [illegible]

بران ریزند و بدستور از چوبی برهم زنند و بعد بگذارند و روز آب انرا
بجز علقه بگیرند و بازه همان گونه عقد نمایند و باز عمل کنند تا بعضی
مرتبه انعقاد تکرار نمایند پس در استحکام مانند روغن میگردد
بسیار جاد اکال از برای مداکر جراحات و ارواح مجرب
و چون موی سر در ان ریزند منحل گردد و در شیشه صحیح محفوظ
دارند و چون خواهند که شیر ازان بباز زنند بگیرند بگیرند
زعفران بکوبند و سیماب خالص در ان ریزند و بابن آب آهن دو
ستی نا نمایند صندوق بگذارند تا خشک گردد و در انجمن
سیاه خواهد پس بر سفیده بادام روغن تخم نمایند و بدستور
درون خشک نمایند و چون خواهند که سرخ رنگ خواهد
داهی تا انکه بسیار سرخ و خوش رنگ گردد پس ساتیه و
دشته در نقاش و نوشتن استعمال نمایند و این نوع
شجرف متعدد اهل صنعت

دستور العمل ازمیرزا [illegible] از نسخه تجربات [illegible] [illegible] قلم [illegible]

عشبه — چینی صبر — قند سفید — مویز سیاه — باید بسیار کوبید و قند را در میان آن

اندازند و [illegible] جوشیدن عشبه را نرم کوبیده با صبر [illegible] می‌باشد تا [illegible] [illegible]

هر صبح [illegible] از [illegible] خوراک [illegible] غذا [illegible] [illegible] شکر سفید تازه

در [illegible] شام [illegible] مرغ [illegible] تا چند روز [illegible] میوه [illegible]

پرهیز نمایند [illegible] از [illegible] [illegible] باید [illegible]

از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شنجرف — صندل سفید — کوکیا — سیماب — سیماب [illegible] [illegible]

[illegible] از میان سیماب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مرغ [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible]

قلع رنگ سیاه [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

موضع [illegible] [illegible]

تا [illegible] [illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible]

قلع رنگ خون [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

قلع [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

قاطع روغن از اوراق کاغذ

صفت آنکه آن ... را شستن غبار ...

و بادام شود و ادام نبات بسیار ...

بر اوراق پاشیده سنگی گران بر بالا ...

تا صباح که گذاشته پس اوراق بنفشه ...

که زینت بور را و انگ و نمک و نوره ...

اما قطع نوشتجات با پنج را

با روغن زیتون و اندک بوره ... از ...

و نشاسته ... سائیده و بر نوشتجات

مالیده پس رفع آن نموده و ...

بردن حرکت نامه نیز بسیار موثر است

و در این امور سفیدآب ... قوی است

از مجربات است ... مجرب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قلع رنگ سیاه مو

دستور العمل از من ... مشهور معروف از نسخه مجربات آزموده ... از تجربه ... مذکور

عفص ۳ — حنا ۳ — قند سفید — موی سیاه می باید سره کشیده و قند را در میان ش

[illegible] در بین جوشیدن عفص را نرم کوبیده با حنا ... می باشد تا آنکه ...

بعد ... از ... می باید غذا ... جلوچه شکر سفید تازه

در ... رنگ ... روز ... مرغ ... فرمایند تا چند روز ...

بر ... می باید ... مانند ... با بید داد ...

از ... تا ... فرمایند ...

شنجرف — حنا — ... — سیماب ۳ — ... میان ...

کتان سفید را در میان سیماب ... می باید ...

... حنا ... مخلوط ... بر ...

در ...

قلع رنگ حنایی ...

قلع رنگ ...

[illegible]

قلع روغن از اوراق کاغذ

صفت آن استخوان سوخته را مثل غبار بسیار نرم سائیده

و بادام ... و نشاسته ... بسیار نرم ... بر بالای آن

بر اوراق پاشیده سنگی گران بر بالای آن نهند همچنین

تا صباح بگذارند پس اوراق را بیفشانند ... عمل کنند

... بر اوراق ... و نمک و ... عمل

اما قلع نوشتجات با ... را

با روغن زیتون و اندکی بوره ... از ...

... سائیده و بر نوشتجات

بمالند پس رفع آن ... و ... عمل ...

... بسیار ...

... امر ... قوی ...

از تجربه است ...

اما قلع موم ...

[illegible]

دوا جهت آنکه دندان بسیار سست شده و هر طرف که [illegible] باشد و از قرار بعضی [illegible]

شیطرج | اسفند | [illegible] | عفص | زرنیخ | گلنار | پوست انار

زاج سیاه | روناس | [illegible] | از اول موضع را

با آب [illegible] بشورند و بعد این دارو را بر لثه بمالند [illegible]

معجون کچوله که جهت مرض استرخا و فالج و ضعف قوه باه و لقوه و ضعف مطلق

جهت درد دل [illegible] مجرب است [illegible]

کچوله	دار فلفل	[illegible]	عفص	ریوند چینی
۳ مثقال	۳ [illegible]	۳ مثقال	۳ مثقال	۲ مثقال

[illegible] معجون [illegible] ۲ نخود تا چهار نخود

[illegible] نیم مثقال [illegible]

[illegible] باشد جهت قطع عادت [illegible] مجرب است

در رفع فالج و امراض بارده [illegible] عرق النسا [illegible]

کچوله را در شیر [illegible] بعد از آن [illegible] تیز [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زرنباد
		۳ [illegible]		۴ [illegible]	۳ [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مغز [illegible]	[illegible]
[illegible]	۳ [illegible]	۲ [illegible]	۳ [illegible]	۲ [illegible]	

سفوف [illegible] اکثر [illegible] عود [illegible] [illegible]

[illegible] مقدار [illegible] نمایند [illegible] کرده و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

ناشتا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۵ ۲	ال	[illegible]	۶ نخود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲ نخود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۶ نخود	۶ نخود	ال	۱۰۸ نخود	۱۰۶ نخود

مربای [illegible] با قوت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ۱۲..

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

سفیداب قلعی [illegible] [illegible]

ضماد [illegible] [illegible]

جوشانیده [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

مرهم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

ازامور تحقیر است

شرب دل خلد بلاد و ارواح عث ارو ح زیاده وزن دو لبنه اند
خلد موش تو را زاماند

دیگر حجر الدیک را در سنگ دران
حرد بیت فرف شخو ورد دهن او را در شتن او
رافع تشنگی است بشرب اسم رافع تشنگی است

دیگر طلق محلوب را چون با شراب خورند
به تیمن و طلا ان مغرو و سرکه و سفیده تخم مرغ برابر
با لیند رفع سوزانیدن آتش است و از [illegible]
خون [illegible] قرمز دیت اصل حرکاه اورا بانو شد
[illegible] در دهان نگیرند
هرکه ام و زبان نمالند آتش برا و درد [illegible]
آتش وی ان برا لو [illegible] محرمات است

از خبثه بیرون [illegible] و دفع النفس
[illegible] و دراست [illegible] که دو درد از و [illegible]
[illegible] بیرون از آن [illegible] زیرا که [illegible] عرض [illegible]
[illegible] غلیان [illegible] دفع [illegible] النفس
[illegible] که ده [illegible] گره [illegible]
[illegible] ان [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از ادهنو مجرب است

از جاینده مؤثر و نافع اند

جرب دل را خلط را او را عادت او را حیاة مؤثر و نافع اند

خلط مؤثر ... را نافع اند

و دیگر حجر الدیک او در سنگدان

خرد بسیار نرم سوده در دهن و زبان گذارد

رافع ... است ... رافع ...

و دیگر طلق محلول ... چون با ...

بلغم و طحال معده و برگ ... تخم ...

مالیدن ... سوزانیدن ... آتش است ...

خود او علاج قرقره ... هر گاه او را ...

بر کام و زبان بمالند آتش ... و دهان بگیرند

آتش ... اندازد مجرب است

از قبیله ... دفع النفس

... ساز ... است دفع ... از ادوار است

... ادوار ... از ... است ... ادوار ... است

... جمع ... عاقبت ... علیان ... عوض ...

چون ... روز ... تمام ... رفع ... النفس

... مجرب است

در تن آدمی [illegible] روح [illegible] از آتش [illegible] جان [illegible]

نوع انسان [illegible]

[illegible]

جلوه [illegible] ذات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: جامع الفوائد شرح علاج الامراض

مؤلف متن: طبیب هروی، یوسف بن محمد یوسف (- ۹۵۰ق) محشی:

شارح: مترجم:

تاریخ تحریر: نوع خط: تعداد سطر:

جزء کتب: زبان: عدد اوراق:

طول: عرض: شماره عمومی: ۱۱۸۰۱

وقفی / خریداری: تاریخ وقف / خریداری:

ملاحظات:

و بشرف مطالعه بعضی از فضلاء نامدار که ایشان را باین ضعیف بمقدار التفات
می‌بود مشرف گردیده اشاره فرمودند که کتابی در شرح مشکلات و طرق
ترتیب مرکباتیکه دران رساله مبانی شده بازداید و فراید فواید از علامات
امراض و امارات اعراض و غیرها باید نوشت تا از مطالعه ان کافه انام
از خواص و عوام مستفید گردند لاجرم عنان قلم بصوب این مرقوم که بجامع
الفواید موسوم است مصروف گشته امید از [illegible]
انست که بعین صفا و عین رضا منظور گردد والآن وقت الشروع
فی المقصود بعون الملک المعبود [illegible]
از اخلاط اربعه و خواه جز دیگر [illegible]
ترک حرکت کن و طلب راحت را [illegible]
بجوشانند و در آتش نیز با [illegible] تخم خطمی و بنفشه هر یک مثقالی
سبوس گندم سه مشت همه را در پنج کاسه آب بجوشانند تا نیمه آید
نیم گرم با نطول کنند [illegible] علامتش سرخی چشم و روی و شیرین
بودن دهان است [illegible] ای درد سر که گشته از خون پیدا گر بتوانی
رگ سر وا کن [illegible] شربت گلاب و قند آب لیمو ترتیب کن

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا حکیمی را بقانون حکمت و کمال الصنعت رحمت رافع
انواع امراض و دافع اصناف اعراض ساخت جلت آلاؤه و عمت نعمائه
و درود نامحدود رسولی را که هادی رسالت و زبده نبوت طبیب
قلوب امت و مرشد صدور ملت است صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابه
اجمعین الی یوم الدین اما بعد چنین گوید بنده ضعیف و مسکینه
نحیف المستشفی بشفاء النافع المجیب یوسف ابن محمد ابن یوسف
الطبیب ستر الله تعالی عیوبه و غفر ذنوبه که چون بتوفیق حضرت فیاض
رساله علاج الامراض که علاج هر مرض و دوای هر عرض در وی
مسطور است و مذکور بصورت اتمام و سمت انتظام یافت

الزف

و بشرف مطالعه بعضی از فضلاء نامدار که ایشانرا باین ضعیف بمقدار التفات
می‌بود مشرف گردیده اشاره فرمودند که کتابی در شرح مشکلات و طریق
ترتیب مرکباتیکه دران رساله مبین شده با زواید و فراید فواید از علامات
امراض و الارات اعراض و غیرها باید نوشت تا از مطالعه آن کافه انام
از خواص و عوام مستفید گردند لاجرم عنان قلم بصوب این مرقوم که بجامع
الفواید موسوم است مصروف گشته امیدوار از ارباب [illegible]
آنست که بعین صفا و عین رضا [illegible] گردد والآن وقت الشروع
فی المقصود بعون الملک المعبود [illegible]
از اخلاط [illegible] و خواه جز دیگر [illegible]
ترک حرکت کن و طلب راحت را [illegible]
بجوشانند و در آتش نیم [illegible] خطمی و بنفشه هر یک [illegible]
سبوس گندم سه مشت همه را در پنج کاسه آب بجوشانند تا نیمه آید
نیم گرم باشد تنقیه کنند [illegible] علامتش سرخی چشم و روی و شیرین
بودن دهان است [illegible] درد سر که گشته از خون پیدا شود اگر بتوانی
رگ سر و روی بگشا شربت گلاب و قند آب لیمو ترتیب کن

ماش و عدس بسیار غذا است [illegible] قند سفید ده مثقال در یک
قاشق آب حل کرده نیم گرم [illegible] قاشق آب لیمو و نیم قاشق گلاب اضافه
نمایند و بیاشامند رغبت فرمایند [illegible] علامتش تلخی دهان و زردی
چشم و روی است [illegible] درد سر تو اگر از صفرا باشد صندل بکوب با آب
کشنیز طلا . و از اشربه شراب نارنج . و از اغذیه کشک جو و
ماش و اگر [illegible] صندل سفید نیم مثقال در نیم
پیاله گلاب و آب کشنیز تر حل کرده بلته کتان کهنه زمان زمان
طلا کنند [illegible] قند سفید هشتاد مثقال صاف کرده
بعضی کف بر داشته در دیگ تعبیه آورده بجوشانند تا یک غلیظ شود
بعد دیگ را فرود گیرند و بیست مثقال آب نارنج اضافه نموده هر صباح
یک قاشق در ربع قاشق آب حل کرده بیاشامند میل فرمایند [illegible]
[illegible] بعد از نضج صفرا و ظهور آثار آن از صفای قاروره
دیگران [illegible] ابنفشه و گل سرخ و تخم کاسنی از هر یک بکوب یک مثقال
آلو بخارا پنج عدد سپستان بیست عدد همه را در یک پیاله آب بجوشانند
تا نیمه آید صاف کنند و بقند سفید شیرین کرده نیم گرم بیاشامند

[illegible]

وغذا الخود آب نخود نیم کوفته و ماش مقشر و مرغ جوان یا گوشت تیهو و کشنیز تر

یا اسفناج و قتق آب تمر هندی کنند و هر روز دارو به قتق خورند باب

بیماری هر که شد ز صفرا ابیداء باید که خورد ز بهر دفع صفراء یا حب

بنفشه یا نقوع مسهل ۞ یا آب الکای و شیرخشت ایلیج صفت حب بنفشه

بنفشه ده درم تربد یکدرم رب السوس و پوست هلیله زرد از هر یک

نیم درم محموده شوی و افتیمون از هر یک [illegible] دانه [illegible] کوفته و بیخته با آب

خمیر کنند حبها سازند و فرو برند [illegible] سناء یکی خاصه پنج مثقال

هلیله زرد تخم کاسنی نیم کوفته و [illegible] از هر یک [illegible]

تمر هندی ده مثقال سپستان سی عدد [illegible] در [illegible] آن

آب که از بالای آن [illegible] انگشت گذشته [illegible] کنند و [illegible] مثقال

شیرخشت شیره دارد در آب آن حل کرده و صاف کنند نیم گرم رغبت نمایند

صفت آب بادی و شیرخشت شیرخشت بیست مثقال در بیست مثقال گلاب

حل کنند و صاف کرده چهل مثقال آب انار مزوش که با تخم آن فشرده باشند

اضافه نمایند و سحر نیم گرم بیاشامند صفت [illegible] علامتش گرانی سر

و بسیاری خواب و سستی اعضاست باب [illegible] از آنکه صداع بلغمی شد بداء

[illegible] صفرا از [illegible]

هلیله زرد [illegible] سه درهم

[illegible] سه درهم

[illegible]

کو روغن قسط و فرفیون سازند • شربت زطبیخ بادیان سازند
طیار کنند کبوتر از بهر غذا صفت روغن قسط قسط چهار مثقال سلیخه و فلفل
و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک سه مثقال جندبیدستر ده مثقال همه را
نیم کوب ساخته در یک پیاله آب جوش دهند تا به نیمه آید صاف کنند
و هشتاد مثقال روغن زیت یا کنجد اضافه نموده بجوش دهند تا روغن ماند
صفت روغن فرفیون فرفیون و قسط و پودینه کوهی از هر یک دو مثقال
جندبیدستر و عاقرقرحا از هر یک مثقالی کندش و مویزج از هر یک
نیم مثقال همه را نیم کوب ساخته در پیاله آب یا شراب هلیله کابلی جوش دهند تا
به نیمه آید صاف کنند و هفتاد مثقال روغن زیت یا کنجد اضافه
نموده بجوش دهند تا روغن ماند صفت مطبوخ بادیان بادیان نیم مثقال در یکپیاله و نیم
آب بجوش دهند تا به نیم پیاله آید صاف کنند و ده مثقال شهد نیز
عسل شیرین کرده نیم گرم بیاشامند صفت مسهل که در بیماری بلغم دهند
بعد از نضج بلغم و ظهور آثار آن از اعتدال قوام قاروره و غیره
صفت منضج بلغم مذکور بادیان و بادرنجبویه و انیسون و پرسیاوشان
از هر یک پنج مثقال انجیر پنجدانه بادیان رومی سنبل و همه را در یک پیاله آب بجوش دهند تا

تا بنیمه آید صاف کنند وده مثقال گل قند عسلی در آب آن حل کنند وصاف

کرده نیم گرم احتیاط نمایند و غذا نخود آب کنند [illegible]

برگ گل تازه نیم کوفته به یکمن عسل آمیزند و چهل روز در آفتاب نهند

نهند و با برگ گل خشک نیم منت بکوبند و بگلاب تر کرده نزدیک [illegible]

و بیک من عسل آمیخته [illegible] چشش دهند [illegible]

زان بیش که افکنند [illegible] اخراج کنند بحب اصطمیقون

یا حب ایاره یا حب قوقایا [illegible]

و حب النیل از هر یک مثقال [illegible]

درم شحم حنظل و محموده از هر یک نیم [illegible]

غاریقون بمویز منقی پرکذرانیده اضافه با آب کرفس یا بادیان [illegible]

و چهار ساعت فرو برند صفت [illegible] تربد یکدرم حب النیل و انیسون

از هر یک نیم درم شحم حنظل دانگی نمک هندی دو دانگ [illegible]

کوفته و بیخته نیم درم غاریقون بمویز پرکذرانیده و یکدرم ایارج فیقرا

اضافه نموده با آب بادیان حب کنند و چهار ساعت فرو برند صفت

حب ایارج فیقرا مصطکی و زعفران و سنبل و حب بلسان و عود
بلسان و اسارون و سلیخه و دارچینی از هر یک مثقالی و صبر سقوطری بیست مثقال
و بعضی سیزده مثقال میکنند همه را کوفته بیخته در شیشه نگاه دارند
صفت حب قوقایا صبر سقوطری و عصاره افسنتین یا برگ او
و مصطکی از هر یک درمی و محموده و شحم حنظل از هر یک دانگی همه را کوفته و بیخته
با آب کرفس یا بادیان سرشته و حبها ساخته فرو برند صفت سوداوی یا
عدسی تیره که رنگ دیگر فاسد است با عجیب کرد در زیر آب شده بود او
از دست مده شربت افتیمون را ازش چرو اگر او بخورد زعفران
و روغن بابونه و بادام ... شربت افتیمون افتیمون هفت مثقال در خریطه
کرده در یک پیاله آب جوشان بمالند تا مزه خود را به آب دهد پس
به هفتاد مثقال قند سفید صاف آمیخته بقوام آورند و هر صباح
یک قاشق در ... قاشق آب حل کرده رغبت فرمایند صفت
روغن بابونه بابونه تازه سی مثقال روغن کنجد صد مثقال در شیشه کنند
و چهل روز در آفتاب نهند یا بابونه خشک پنج مثقال در یک پیاله آب
جوش دهند تا به نیمه آید صاف کنند و نیم پیاله روغن کنجد ضم ساخته بجوشانند

تا روغن بماند صفت روغن بادام بادام مقشر سی مثقال قند سفید
پنج مثقال بکوبند و قطره چند آب گرم بروی پاشند و در طبق
مسی کرده بروی آتش که افروخته باشند بمالند تا روغن بیرون آید
[illegible] بدانکه در علتهای سودا نافع است بعد از نضج سودا
و ظهور آثار آن از اجابع در قاروره و غیره صفت منضج سودا
اسطوخودوس و بادرنجبویه و گاو زبان و بزر [illegible] و [illegible]
و اصل السوس مقشر نیم کوفته از هر یک [illegible] مثقال همه کوفته [illegible]
با آب جوش کنند تا نیمه آید و صاف کنند و [illegible]
که نیم گرم رغبت فرمایند و غذا آب [illegible] نیم کوفته و گوشت ماکیان
فربه و دارچینی و زعفران و اسفناج [illegible] در مرض [illegible] سودا
پیدا باشد که تنت پاک شود از سودا معجون لجاج یا حب
افتیمون یا حب اسطوخودوس تناول فرمایند صفت معجون [illegible]
هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی و پوست بلیله و آمله از هر یک
ده مثقال اسطوخودوس و بسفایج و افتیمون و تربد از هر یک
سه مثقال و نیم همه را بکوبند و به [illegible] و لاجورد مغسول و غاریقون

بمویزه برکدر انیده از هر یک دو درم اضافه و بدو چندان عسل بسرشند شربتی
از سه مثقال تا پنج مثقال غلوله ما کهه فرو برند صفت حب افتیمون
افتیمون یکمثقال بسفایج نیم درم خربق سیاه و نمک هندی از هر یک
ربع درمی اسطوخودوس دو دانگ ایارج فیقرا که صفتش در صداع
بلغمی گذشت و غاریقون بمویزه برکدر انیده از هر یک نیم درم اضافه نموده
باب تخمیر کنند و حبها ساخته فرو برند صفت حب اسطوخودوس
افتیمون و بسفایج از هر یک ربع درمی تربد و لوبت هلیله کابلی و لوبت
هلیله زرد و صبر سقوطری از هر یک نیم درم شحم حنظل دانگ همه را بکوبند و
بمویزه و نمک هندی غاریقون بمویزه برکدر انیده اضافه نمایند و باب
خمیر کرده حبها ساخته فرو برند صداع که از تب بهم رسد علامتش تقدم
مقارنت آفتاب و گرمی سر و خشکی دماغ است با بدرا گرمی آفتاب
هر که ترا برگشت مزاج درد سر شد سبدا آب گلی خطمی و لعاب
سبیوش آمیز بکار برد علاج از ظلا صداع که از سردی هوا بهم رسد
علامتش تقدم ملاقات برودت هوا و سردی سر و سعیدی لوبت
علاج گردی قشا ترمه زسردی هوا از ان سان که از ان شود صداع پیدا

ادبالادو

مرتکی ولادن مشک وعنبر • در روغن زیت حل کن وساز طلا •

[illegible] مرتکی نیم مثقال عنبر لادن کل واحد یکمثقال

روغن زیت یا کنجد گرم کرده ده مثقال همه را بهم آمیزند و ضماد به

کرده نیم گرم طلا نمایند [illegible] هرکس که صداع رنجه دارد او را

بر سر قطرات درد باز دارد او را • از بینی او چیزی آید یا خون • البته

صداع او زایل شود او را • آمدن بینی و جریان از بینی [illegible] جیده است

بسبب آنکه دلالت کنند [illegible] ماده و دفع طبیعت او [illegible]

یعنی درد نیم سر [illegible] • [illegible]

علاج تدبیر نقاب • باصمغ [illegible] زعفران و افیون • و از بهر

طلا خمیر سازش بگلاب [illegible] افیون [illegible]

یکمثقال افیون نیم مثقال زعفران نیم دانگ همه را کوفته و بیخته

بگلاب خمیر کنند و بر روی کاغذ تنگ ساخته بر شقیقه خود چسبانند

سرسام یعنی آماس یکی از دو پرده که بر روی مغز سر کشیده شده

علامتش درد و موی تب دایمی و هذیان و خنده و سرخی زبان است

[illegible] سرسام کسی را که [illegible] از احتیاج • باشد چه زخون بده شراب

عناب • از ماش و جوش غذا کن و طلخه ساز • از صندل آب سیب

و کشنیز و گلاب صفت شربت عناب نیم من در یک پاله آب

جوش دهند تا بنیمه آید صاف کنند و سی مثقال قند سفید صاف کرده

آمیزند و بجوش دهند تا بقوام آید صفت اقراص صندل سفید نیم مثقال

در [illegible] مثقال آب سیب و ده مثقال آب کشنیز تر و پنج مثقال

گلاب حل کرده در شیشه کنند و زمان زمان بدماغ دارند هم [illegible]

[illegible] چون از صفرا باشد علامتش تب دائمی و هذیان و بد

خوابی است • [illegible] سرسام هم که عارض شود از صفراست • صفراء علامتش

[illegible] از صفراست • باید که خوردن نقوع آلو دهند • در آب گل بنفشه

درست و باید نقوع آلو عبارت از آن باشد که آلو را شب در آن

گذاشته باشند و صباح صاف کنند آب گل بنفشه آنست که گل بنفشه را

در آن جوش داده باشند هم در علاج سرسام چون از بلغم باشد علامتش

تب دائمی و هذیان است • اما از بلغم اگر پیدا شود سرسامست • از

در دو [illegible] آبها جامت • تدبیر تب بلغمی است باید کرد •

باشد که رفع او بر آید کافیست • تدبیر تب بلغمی در علاج باقیه تنها خواهد

آمدن ته نیم لقم [illegible] بود در سرسام [illegible] هر کس که در سرسام و غیر
امده است • بر بستر بخود علیل آمده است • بولش چه علیان شده است
بر صورت آب • بر آمدن مرگ دلیل آمده است [illegible]
در سرسام دالست بر موت بواسطه اینکه دالست بر تمامت توجه
ماده بجانب دماغ [illegible] در سرسام [illegible] کرده چه رخت
علت سویت • ببیند پریشان [illegible] پریشان گویت • گر [illegible]
عروق معقد • در جمع ما کنند پریشان گویت • [illegible]
و کاس کردن است [illegible] یعنی [illegible] در [illegible] در
طوبت بینی و آب فرق دهان [illegible]
بشود منقص اقبالست • باشد هر وقت زن پریشان [illegible] هر دو
برای دفع این لیس شه • از ماده الحیواه یکمثقالست [illegible]
که معجون فلاسفه نیز گویند مغز چلغوزه و مغز جوز هندی از هر یک
ده مثقال مویز دانه بیرون کرده سی مثقال بکوبند و در سیصد مثقال
عسل کداخته حل کنند و فلفل و دار فلفل و زنجبیل و دارچینی و [illegible]
هلیله و آمله و شیطرج [illegible] و راوند مدحرج و بیخ بابونه و خصیة الثعلب از

از هریک ده مثقال تخم بالونه را بکوبند و بیزند و همه را بهم سرشته هر

صباح از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند و غذا کباب با غلیه

حنگ خورند صفت دیگر که عبارت از بطلان و نقصان فکر است

چنان از زیاده سردی و تری علامتش کم اینست سر و بسیاری خواب و خوردن

بادقتی از چیزهای سرد است [illegible] این قدر لوازم حق در رعونت شده است

در کار [illegible] بنده [illegible] گشت هر روز معجون بلادر بخورد

البته از آن بلادر بدین نوع است صفت معجون بلادر فلفل دار فلفل و قسط

و دوج و شونیز از هریک ده مثقال سداب و حیطا یا وزراوند [illegible]

و حب الغار و جوز [illegible] و شیطرج و خردل از هریک پنج مثقال همه را

بکوبند و بیزند و بلادر [illegible] پنج مثقال عسل که [illegible] و ده مثقال روغن

جوز و چهار مثقال و پنج عسل بلادر سرشته هر صباح یک درم غلوله کرده

فرو برند و غذا غلیه حنگ با کباب خورند صفت دیگر جوز

سی مثقال قند سفید پنج مثقال بکوبند و قطره چند نمک آب گرم بر وی

پاشند و [illegible] روغن بادام که در صداع سودا دیگر مذکور شد [illegible]

غن بکر برند طریق گرفتن روغن بلادر ظرف بلادر که از جانب [illegible]

به برند چنانچه علتش نسیان باشد پس باید کرم کرده بگیرند و بلادر را سر نگون
داشته دست را فشرده دارند تا عسلی که داشته باشد بیرون آید [illegible]
بکنند به از باطل شدن حس است و حرکت بیمار و باقی ماندن دست بر مشقت
که بعد از این حالت بوجه ما چنین بتجربت محمود کرده حاصل شد • برخی
که ترا می‌کرد حادث شد • کر اهل مداوا علامت [illegible] • [illegible] دائم
که زود کرده حادث شد [illegible] هر که شود محمود از جسم را [illegible]
از دو شربت متناع صحت تا [illegible] • [illegible]
کنند خلط سودا اخراج [illegible] که یاد کرد
میشود و در حین شعور یکی از [illegible] که در اصلاح سودا [illegible]
صفت مطبوخ که اخراج سودا کند سنا مکی [illegible] بسفایج
نیم کوفته سه مثقال بنفشه و بادیان و برسیاوشان و بابونه و ساق
نیلوفر از هر یک سه مثقال سپستان سی عدد همه را در یک کاسه آب
جوش دهند تا نیمه آید صاف کنند و شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک
ده مثقال در آب آن حل کرده و صاف کرده دو مثقال روغن بادام
و سه مثقال روغن بابونه بصفتی که هر یک در اصلاح سودا بگفته شد

اضافه نمایند و نیم گرم حقنه کنند سبات خوابیست که در غایت گرانی
علامتش در بلغمی آب رفتن دهان است و رطوبت بینی و نرمی نبض
و سفیدی بول است [illegible] هر کس که بود سباتش از راه صلاح . باید که
با انجام هر شام و صباح از بوره و مقل شاف سازند که بود او را
زهر این باب جهت مفتاح [illegible] مقل مذکور مقل ازرق یک مثقال
بوره ارمنی یا نمک یک مثقال بکوبند و بیزند و با آب بادیان سرشته
شاف سازند [illegible] از عارضه سبات کردن جبه کرخ گردد
بیدانست [illegible] ترتیب عمل اگر نه بهر او کنند باید
زغنم تو دوستان را [illegible] که سبات و جمیع علتهای
بلغمی را نافع بود [illegible] یک مثقال قنطوریون دقیق و برسیاوشان
و بادیان و شبت و حلبه و بابونه از هر یک دو مثقال انجیر بیخته
همه را در یک کاسه آب جوش نشانند تا نیمه آید صاف کنند و ده مثقال
قاینده یا شکر سرخ و دو مثقال مقل ازرق و دو درم بوره ارمنی
یا نمک در آب آن حل کرده و صاف نمایند یک مثقال تربد و نیم
زنجبیل کوفته و بیخته و یک مثقال روغن کنجد اضافه نمایند و نیم گرم عمل نمایند

[illegible]

سهر که بیدار خوابی است از حد اعتدال درگذشته چون از صفرا بود
علامتش خشکی چشم و بینی و زردی قاروره [illegible] صفرا چه شود چنانکه خواب
ناید . اگر میل شود مسهل و آنچه نماید . چون تنقیه کرد دست از آب
خشخاش . هر روز با آب جو لطولت باید [illegible] عبارت از
آب بود که این شی را در وی جوشانیده و بر عضوی بریزند [illegible]
بخواب تو چو که فزون شد از حد . افیون که بود سپید [illegible]
بنفشه حل کن و بهر علاج . در شب [illegible] از این بر سر [illegible]
روغن بنفشه گل بنفشه تازه [illegible] روغن بادام [illegible]
در جمود گذشت صد مثقال در شیشه کرده چهل روز در آفتاب
بگذارند یا گل بنفشه خشک نیم سیر در یک پیاله آب بجوشانند
تا بنیمه آید صاف کنند و نیم پیاله روغن بادام اضافه نمایند و بجوشانند
تا روغن بماند [illegible] در بخواب [illegible] بیمار تو هر وقت
که خواهش نماید . کرد رب دفع [illegible] شاید . با بخواب اگر
بود سرفه خشک . بگذار که خواب [illegible] برباید [illegible] در
در [illegible] اینکه اگر کس [illegible] . اول باید مسهل سوداوی داد .

دانکه ز معدلات باید دادن • چیزی که بردارد غم ز دل و سازد شاد •
معدلات مفرح سرد مزاج را شربت عود و عنبرست و گرم مزاج را
نطفایر صندل و کافورست • در علاج جنون عاشق هر تن که از او بدیده
عقل شود • تا ز علامات جنون باید به • چشمش همه بر صورت
زیبا رویان • گوشش همه بر صدای چنگ و نی و عود هم • در علاج
جنون عاشق جنون در تن تو ز خلط سودا افزود • دیوانگیست
ازان سبب پدید شود • باید که مداومت کنی بر می لعل • گر زدی یارد
این مرض چه از آتش هجر عشق که مرضیست سوداوی شبیه به مالیخولیا
که مردم لوند و بیکار را بواسطه کثرت اختلاط جوانان و افراط فکر
در حسن و شمایل ایشان عارض شود علامتش زردی روی و خشکی
دهان و بیخوابی و گریه و آه و اختلاف نبض خاصه وقتی که معشوق را
ببیند یا نام او شنود • عاشق هر کسی که براه عشق صادق باشد • در طور
و طریق عشق صادق باشد • نزدیک طبیب حاذق ان شیفته را
وصلست علاجی که موافق باشد • و اگر وصل ممکن نشود کسی بر گمارند
که از معشوق سخنان زشت ناپسندیده که عاشق را ازان تنفر شود

بیان کنند

روایت کنند یا عاشق را القید تا آن معتقد کنند که مجامعت و مبا
شرت مزیل عشق و دافع اندیشه معشوق است و فوق این مرض عارض
شود که در آیینه صورت خوبان مشاهده جماع معین کنند و جمیع را
عارض شود که صورت نیز در میانه نبینند یعنی تاریک شدن
چشم بوقت برخواستن چون از جا برخیزد [illegible] پستی را غلط
دکانها و فراموشی است زیرا که در درون او این را انگیزد [illegible] تاریکی شود
چشم چه بر پا خیزد . باید که خورد کباب [illegible] خشک . [illegible]
دمش او پرهیزد یعنی [illegible] بدن [illegible]
گرانیه سر در رطوبت بینی و نرمی [illegible]
بگردد سر مرد . اطریفل خورد [illegible]
شراب لیمو و از اغذیه اش کباب میباید خورد [illegible]
که اطریفل صغیر گویند هلیله سیاه و آمله و پوست هلیله کابلی و پوست
هلیله زرد و پوست بلیله از هر یک ده مثقال روغن بادام که
صفتش در سهر گذشت چنین ساخته بدست بمالند و بصد و پنجاه مثقال
عسل سرشته هر روز دو مثقال غلوله کرده فرو برند [illegible]

قند سفید ده مثقال صاف کرده بجوشانند تا یک غلیظ شود و یک را فرو
گیرند و بیست مثقال آب لیمو اضافه نمایند شربت که مشهور است علامتش
در جمیع اقسام گرانی سر و سبزی رگهای زیر زبان است ناخن انبراکه قضا
علت جمیع انگیزد • باید که از میوه های تر بپرهیزد • از خوردن لحم برکند قطع
نظر • در گردن خفه عود صلیب آویزند و نیز دم [illegible] جمیع [illegible] کارست
کارست آن قدر را که جمیع آنجا ببینند • رگ زدن چه علامت و مثل گشت پدید
و گشت یقین که خلط دیگر است • خوردن مسهل آن که صحت انگه رسد
سکته که عبارت است از باطل شدن حس و حرکت جمیع اعضا چون از خون باشد
علامتش سرخی رگهاست با سایر علامات غلبه دم [illegible] هر کس که زرنج سکته
از پا افتاد هم حس و هم حرکت رفت بیار • گر سرخی چشم و روی بینی او را
در دم بالای رگ سر او روی بگشاید [illegible] سکته مرده است باز زنده
چون صاحب سکته را النفس پس برده • زانگونه که در حیات او شبه شود
گر عکس تو مقام نظر افکندن • در دیده او دیده شود زنده بود [illegible]
که عوام آن را عبد الجنه گویند علامتش درد موی سرخی چشم و بسیاری خواب
و پری رگهاست و در بعضی فراموشی و کابوس و در سودایی خشکی چشم و سبزی و تیرگی

ابلزه فالاد

رنگ و فکر فاسد است نافع چون زحمت کابوس شود عارض مرد آسایش
و خواب بر دلش گران گردد سرد [illegible] هر ماده که موجب ان شده است ان ماده
را از تن بیرون باید کرد و اگر خلط دیگر باشد مسهل مناسب ان باید داد
صفت بد در کابوس نافع هر کس که زبسیار کابوس بود و از
کم خوردن علاجش نبود در آخر کار باشد دیوانه یا [illegible] شود پدید
یا سکته شود خدر یعنی کرخ شدن اعضا چون از زده سرد و تر پدید آید
سردی بلغم و رطوبت همان [illegible] عضوی را که از [illegible]
از روی علاج باید تنقیه فرمود و باید [illegible] ان روغنها [illegible] چنانکه
همچنین برآید معقود صفت [illegible]
و بیخ پنج یعنی اصل السوس تراشیده نیم کوفته و بهار نرگس و زوفا [illegible]
ده مثقال همه را در یک کاسه آب جوش دهند تا نیمه آید صاف کنند و
پانزده مثقال عسل و یک درم بوره ارمنی یا نمک در آب ان حل کرده و
صاف نموده یک قاشق آب [illegible] که اضافه نموده نیم گرم بیاشامند و حقنه و شکم را
بسته مدد کنند تا تنقیه شود صفت [illegible] در صداع بلغمی مذکور شده
فالج یعنی باطل شدن حس حرکت نصف بدن در طول علاجش

در بلغمی سفیدی و رطوبت بینی و فراموشی است ۰ علاج چون [illegible] ز فالج بر کسی
گردد و سرد ۰ نصف بدنش از حرکت آید سرد ۰ از روز نخست تا بروز
چهارم ۰ جز ماء عسل هیچ نمیباید خورد ۰ ماء العسل عسل ده مثقال در
در صد مثقال آب جوش کنند تا مقدار مثقالی بماند سه نخی کنند و در روز
و در روز یکبار نخشی را با پنج مثقال گلاب آمیخته نیم گرم بیاشامند
[illegible] فالج [illegible] چون صاحب فالج چارش باز آید ۰ از ماء الاصول
ترتیبش می باید ۰ از تخم کبر و ترنجبین و آب نخود ۰ با زیره و زعفران غذا
می شاید [illegible] بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ
کبر و بیخ اذخر از هر یکی ده مثقال همه را در یک پاله آب جوش کنند تا
نیمه آید صاف کنند و بیست مثقال عسل شیرین کرده نیم گرم رغبت نمایند
[illegible] فالج [illegible] چون روز ده و چهار ز فالج گذرد ۰ باید که
معالج بعجلی دست برد و الکانه ده دارو [illegible] سه بار باشد
که مریض را الجت بکرد [illegible] که فالج و جمیع مرضهای بلغمی را نافع بود
سنا [illegible] خاصه پنج مثقال سفایج نیکوفته و قنطوریون دقیق از هر یک
مثقالی تخم کرفس و انیسون و بابونه و شبت از هر یک ده مثقال
[illegible]

شحم حنظل دو درم همه را در یک کاسه آب جوشانیده تا بنیمه آید صاف کنند
و هفت درم بوره ارمنی یا نمک و پانزده درم عسل در آب ان حل کنند
و صاف کنند به پنج مثقال روغن بابونه که صفتش در جلد گذشت اضافه
نمایند و نیم گرم عمل نمایند هم در علاج فالج [illegible] مفلوج نتوان تنقیه نزدیک
رسیده و از منضج و مسهل و حقنه فایده دیده از روغن [illegible] فرفیون و
[illegible] نیز هر چند انکه توانند بیاید مالید [illegible] روغن
فرفیون در صداع بلغمی دانسته [illegible] نیز [illegible]
مغز بادام تلخ مقشر سی مثقال [illegible] مثقال [illegible]
روغن جوز که در نسیان گذشت روغن [illegible]
وردی و لب [illegible] آنها که با ایشان مرض لقوه رسیده [illegible]
زدام ایشان به پرده کر جوز [illegible] در دهن خود شب و روز دارند
[illegible] معتقدم [illegible] لقوه [illegible] لقوه جهت جانب کسی روی نهد
صحت [illegible] از دست و مرض [illegible] باید که خورد حب ایارج دو سه روز
باشد که از این مرض [illegible] در صداع بلغمی مذکور شد
[illegible] لقوه [illegible] انرا که رسد از مرض لقوه کزند باید که بباید

دار و از چشم این بیند ۰ آینه چینی بنظر آورده ۰ در خانه تاریک نشیند نکند ۰
آینه چینی عبارتست از آینه که از تاک ساخته باشند رعشه چون از ماده
سرد و تر بود علامتش نسیان و فراموشی و کرانی اعضا و علام تشنگی
نیست و چون از شرب شراب بود یا جماع بود علامتش و چه سبب باد
از کثرت بلغم انکه در رعشه فتاد ۰ مسهلی که مناسبش بود باید داد ۰ در
شرب شراب یا با مشتغلی بیست ۰ باید زمی و مباشرت بازایستاد
امتلاء دم چون در اثر آن باشد اگر در روی بود مقدمه لقوه بود و اگر
در شکم باشد مقدمه صرع و اگر در پهلو باشد مقدمه ماسن پرده که در
نواحی سینه است و اگر در جمیع بدن بود مقدمه سکته است ۰ ر چون عضو
کرمی کرد بر بدن بفشار ۰ باید نمک گرم بران عضو نهاد ۰ و رفع نکرد و
بطریق مذکور رجع شد که بدن پاک کنند باید دادن حب که بدن
پاک کند از خلطهای غلیظ چون سقوطری یکمثقال تربد یکدرم حب النیل
و افسون از هر یک یکدرم و نیم تخم حنظل و نمک هندی و مقل ازرق
و کتیره از هر یک و لیکن همه را بکوبند به بیزند و دو درم غاریقون بکوبند بیز
کذرانیده اضافه نمایند و باب کرفس یا باران سرشته حبها کنند

[illegible]

دفرو برند تشنج عضوی از اعضا چون از بلغم فتد علامتش فراموشی و سفیدی
بول است [illegible] چون عضو تر از تشنج از بلغم شد افزوده تر الحق و راحت کم
شد در تنقیه کوشش زده تر زانکه علاج مشکل گردد مرض
چو مستحکم شد تمدد یعنی راست ماندن عضو چون از ماده سرد و تر بود
علامتش سردی ملمس و گرانی اعضا و نرمی نبض است [illegible] هر کس که گرفتار
تمدد گردید و آنکه زحبوب [illegible] اندر بدنش [illegible]
کفتار [illegible] با روغن [illegible] [illegible] باید دانست
چشم مرکب است از [illegible] طبقه و [illegible] رطوبت که ابتدا ذکر [illegible] شود
از جانبی که ماس هواست طبقه ملتحمه طبقه قرنیه طبقه عنبیه رطوبت
بیضیه طبقه عنکبوتیه رطوبت جلیدیه رطوبت زجاجیه طبقه
شبکیه طبقه مشیمه طبقه صلبه والله اعلم [illegible] که دانه ایست در
اندرون پلک بموضعی که مژه روید [illegible] ای چشم تو مبتلای تشویش برد
نه ببر تو نزدیک است ببر خرده سکبینج و حلتیت و اشق با سرکه بر
دیده اگر نهی برد ورا ببرد شعر منقلب که یعنی کج برآمدن مژه و مژه
و فزون زیادتی است [illegible] گر شعر تو منقلب و گر زاید در تنقیه دماغ

ی پیش نکند • چون تنقیه تمام حاصل کرده • تشمیر کن ای تراخداوند حمید •
تشمیر بریدن پلک را گویند چنانکه کحالان دانند غلظ که کنایه از
غلظت و حمرت دگر اینها سرت و پلک و ریختن مژه باشد در پلک تو
اینکه کرده غلظت پیدا • از من سخن مفید مید اربیاد • سفیده تخم مرغ و
دیه رکت جرفه • آمیز بر روغن گل وسا زخماد • سنبل بر کس گل
سرخ تازه پانزده مثقال روغن گل صد مثقال در شیشه کنند و چهل
روز در آفتاب نهند یا گل سرخ خشک نیم مشت در یک پیاله آب
جوشانند تا نیمه آید صاف کنند و نیم پیاله روغن گل اضافه نموده
بجوشانند تا روغن بماند • شرناق که زیادتی پیه در پلک بالاست
و علامتش گرانی پلک است • در وقت باز کردن چشم • در پلک تو
شرناق چه پیدا گردد • غم را دل غمخوار تو ماوا گردد • تا آن وقتی که
دست کاری نکنند • نادر تا اگر مداوا گردد • غرب که ریشی بود در گوشه
چشم از جانب بینی علامت وی آنست که چون انگشت بر وی فشار زنند
ریم بیرون آید • چون کرد ورم گوشه چشم و بگشود • ناسورش عزت
ای دولت معدن جود • گر هشتی نگاینده و برو بگذاری • امید بود که رو

به بهبود

نماید بهبود جرب که درشتی اندرون پلک است [illegible] که پرده ایست
شبیه برگهای درهم بافته بر سفیدی چشم حدوث جرب از رطوبت بود
رقیقه و تولد سبل از امتلای دماغ و بزرگی رگهای چشم [illegible]
و در سبل شیاف اخضر باید و در رفع جرب شیاف احمر باید تا
جرب و سبل هر دو با یکدیگر تا نفع دهد [illegible]
[illegible] زنگار سه درم [illegible] صمغ عربی [illegible]
ارزیز از هر یک درم همه [illegible] و آب [illegible]
درم و نیم اشق در [illegible] حل کرده [illegible] کرده [illegible]
[illegible] مغول [illegible]
سوخته و زاج زرد سوخته از هر یک [illegible] زنگار [illegible] درم و نیم زعفران
و مرکی از هر یک دانگی و نیم جر سقوطری و افیون از هر یک نیم دانگ
همه را بکوبند و به [illegible] شیافها کنند [illegible] توتیای نشسته و صمغ
سوخته از هر یک [illegible] درم نبات مصری پنج درم همه را بکوبند و بیخته صلایه
کنند تا مثل غبار گردد [illegible] چون از [illegible] بگذرد روز [illegible]
تا آهوی صحت در آید بکشند [illegible] م و نبات مصری و مامیران باید

زنگار [illegible] زرد سوخته [illegible] یکجزو [illegible] یکجزو [illegible] بعد از صاف [illegible] نمودن [illegible] اجزای فوق را داخل نموده [illegible] شیاف ساخته [illegible] کنند [illegible] مرهم نماید [illegible] چشم [illegible]

باید چو غبار گرد و در چشم فکند [illegible] چشم مقشر و منقی نبات مصری
و مامیران چینی یا انزروت که یکشبانه روز در شیر خر خوابنده باشند
در سایه خشک کرده از هر یک مثقالی همه را کوفته و بیخته تا مثل غبار
گردد ظفره که نقطه سرخ یا کبود لوحه بر سفیدی چشم باشد بر چشم تو
انکه طرفه ظاهر باشد د این نکته ترا غبار خاطر باشد چون دیده خود بدود
کند زداریست کس دفع نگردد ز تو ناز باشد ظفره یعنی ناخنه بود در چشم
تو چون ناخنه پیدا باشد از بهر تو تشویش مهیا باشد جز انکه درا بنزرفی بود
فایده مند نزدیک حکیم روشنا باشد صفت [illegible] مس سوخته و شادنج
مغسول از هر یک ۵ درم فلفل و دارفلفل و زعفران و تخم حنظل
از هر یک ربع درمی زنگار و حجر سقوطری و بوره ارمنی از هر یک
سه درم اقلیمیای زر یک درم همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا مثل
غبار شود دمعه چون از گرمی باشد علامتش سرخی چشم است و
چون از سردی بود سفیدی آن [illegible] دائم مرض دمعه چه
از گرمی بود ○ والنت که بهر ادلوی سرمه مفید ○ درد دیده که
سردی مزاج است سبب در دیده بغیر یا سلیقون بکشید صفت

صفت باسلیقون

باسلیقون روی سوخته پانزده درم کف دریا واقلیمیای زر دو نمک نشابوری و شادنج مغسول و جند بیدستر و سرمه و سنبل از هر یک چهار درم قرنفل واشنه از هر یک درمی حجر سقوطری و مامیثا از هر یک پنج درم مر مکی و نوشادر و زرد چوبه از هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا مثل غبار شود [illegible]

[illegible] قرحه که بود چشم ترا موجب درد [illegible] از [illegible]

چون پاک شود زمده از بهر علاج [illegible] تیب شیاف کنید ربی یا بد [illegible]

بکسر میم و تشدید دال ریم و درد [illegible] [illegible]

که یک شبانه روز در شیر خر خوابانید [illegible]

و افیون و کتیره از هر یک درمی کند [illegible]

هشت درم صمغ عربی چهار درم همه را بکوبند و بیزند و سفیده تخم مرغ سرشته شافها کنند بیاض [illegible] در چشم تو چون بیاضی پیدا گردد

دفعش بدوا نه اثمد گردد گر آب شقایق بچکانی بعسل تا چشم بهم رسد مداوا گردد شقایق لاله دختران است [illegible] یعنی کنایه شدن تقبه عنبیه که موضع روشنایی چشم است چون از کثرت رطوبت بیضیه [illegible]

نفع یافتن از جوع و ریاضت است علاج درد دیده چه انتشار پیدا گردد

سبب غم و الم مهیا گردد اگر کثرت بیضه لحم موجب آن باشد چون

تنقیه رود مداوا گردد صفت حب که تنقیه دماغ کند صبر سقوطری

یکمثقال تربد و پوست هلیله زرد از هریک دو درم تخم حنظل و بقل ازرق

و مصطکی و کتیره از هریک دانگی و نیم همه را کوفته و بیخته و نیم درم غاریقون

بر سر ان حب کند را بیفزا اضافه نموده با آب بادیان حب کنند و چهار ساخته

فرو برند علاج چون از غلبه رطوبت بود علامتش رطوبت

بینی و مدام ظهور رگهای چشم است علاج ضعف معده اگر شوق عارض مردم

گویم که چه چیز باشد از اراده خوردن که غیر رطوبت نبود باعث آن

رفعش به شیاف زعفران باید کرد صفت شیاف زعفران زعفران و زنگار

از هریک دو درم مامیثا و گل سرخ و صبر سقوطری و مرتکی و نشاسته

و صمغ عربی از هریک درمی و نیم همه را بکوبند و بیزند و با آب برگ

درم اشق در ان حل کرده باشند سرشته شیاف کنند علاج

که نمودن چیزهاست مثل مگس و پشه در پیش چشم چون از بخار معده باشد علامتش

زیاده شدن از امتلای معده و قصور هضم است علاج چشمی که خیالات

[illegible]

فرنیش باشد • صد آفت فتنه در کمینش باشد • هرگاه بجز معده باشد بینش
مسهل لطیف دوا همینش باشد [illegible] که معده را از اخلاط
مختلفه پاک کردانند جربقوطری کوفته و بیخته نیم مثقال غاریقون
بجو بینه پر کنند را بیده یکمثقال اطریفل صغیر که صفتش در درد ار دانسته
شده مثقال همه را بهم سرشته گلولها کنند و فرو برند [illegible]
یعنی فرود آمدن آب در موضع روشنایی چشم اگر رقیق و [illegible] باشد در
ابتدا بدارو و در انتها بدستکاری [illegible] شود و اگر سیاه و سبز
و زرد و کبود و غلیظ و تیره و [illegible] بود دوا [illegible]
بر برد [illegible] هر که نزول آب بسیار شود [illegible]
که صاحب آن میل کند حب ذهب • صحت آید ز اطراف [illegible]
[illegible] جربقوطری یکمثقال پوست هلیله زرد و مصطکی و کتیره و محموده
و زعفران از هر یک دانگی گل سرخ دو دانگ همه را کوفته و بیخته
با آب حب کنند و جهار ساخته فرو برند [illegible] یعنی شبکوری شبتیره
مردی را حادث شود که چشم ایشان بشب [illegible] از علت
مرضات حب شبکوری زاد • صد گونه غم و الم بدل روی نهاد • گر شهد

باآب رازیانج بکشند • نزدیک خرد معتمد خواهد افتاد • راز رازیانج بالا پایان است

شب کوری یعنی روز کوری اکثر مردمی را عارض شود که چشم ایشان ازرق

باشد • چون عارضه جهر بام معهود • از رقت روح باصره روی

نموده • از روی علاج صاحب باصره را • لحم البقر و هریسه باید فرمود

ضعف بصر چون از رطوبت بلغم باشد علامتش سفیدی چشم با

سایه شاله ها است [illegible] ضعف بصرت چه از رطوبت باشد

کر مسهل ان مبلغ مرض نماید • کرد و چه دماغ و بدنت پاک ز اخلاط

دیگر چون کحل روشنائی باید [illegible] مروارید ناسفته یک مثقال

مامیران چینی یک مثقال و نیم بوره ارمنی دو مثقال مشک و زعفران و سرمه

از هر یک نیم مثقال مشک قیراطی همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا مثل

غبار شود ثقل سامعه یعنی گرانی گوش چه نیز از بلغم باشد علامتش کدورت

حواس و گرانی سر و بسیاری خوابست [illegible] ای آنکه ترا گرانی گوش

بود • گویم سخن اگر ترا هوش بود • باشد بس چه بلغم از روی علاج

کردار وی نافعش خوش نوش بود ضعف سامعه اگر دافع بلغم بود

حب سقوطری نیم مثقال تخم حنظل و محموده و مقل ازرق از هر یک دانگی

همه را بکوبند و به بپزند و بیندرم غاریقون بموبنه بر گذرانیده اضافه نمایند.

باآب کرفس خمر کرده حباس زنند و فرو برند و بعد از رفع بلغم روغن ترب را

صبح و شام نیم گرم در گوش بچکانند [illegible] آب ترب سیاه یا سفید

هشتاد مثقال روغن زیت یا روغن کنجد بیست مثقال بهم آمیخته

بجوشانند تا روغن بماند یا تخم ترب را بدستور گیرند روغن [illegible]

یعنی آواز گوش چون از قوت حس [illegible]

چون از ضعف دماغ بود کدورت [illegible] از قوت حس اگر [illegible]

گشت پدید نزدیک خود [illegible] اما اگر [illegible]

بسبب ضعف دماغ بر سر زمقومات [illegible]

که ماده را غلیظ گرداند چون خشخاش [illegible]

که مزاج عضو را باعتدال آورد چون روغن گل و مورد و روغن گل

در سلاق مذکور شد [illegible] آب مورد تازه سی مثقال

روغن کنجد ده مثقال بجوشانند تا روغن بماند یا برگ خشک مورد نیم

مشت در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید و صاف کنند و نیم پیاله

روغن کنجد ضم ساخته بجوشانند تا روغن بماند [illegible]

درد گوش اگر از صفرا باشد زردی رخ و چشم نو پیدا باشد گرچه بنفشه
بعد منضج بخورد از زردی علاج خوب و زیبا باشد صفت جب بنفشه و منضج
صفرا در صداع صفراوی گذشت [illegible] ذن ای آنکه تو به قرحه گوش تو جدیده
کرم هم ایضی طلبی نیست بعید و اندم که تو به قرحه مذکور قدیم جزئی نحوه جو
زهره گاو و سفید [illegible] موم کافوری دو درم و چهار درم روغن
گلی که عفتش در [illegible] انسته شد حل کرده شش درم سفیدی گاجغون
شسته اضافه نمایند و مطلا به کنند تا مرهم شود [illegible]
زهره گاو آنست که زهره گاو و دو جزو عسل کد اخته بگیرد بهم آمیخته لته کهنه
شسته را فتیله کنند و بدان الوده ساخته صبح و شام در گوش نهند
[illegible] و پیدا شدن کرم دران علامت مشترکه
میان هر دو قسم احساس بحرکت دو علامت مختصه بقسم ثانیه خروج حتی
احیانا [illegible] در گوش تو هرکه که بتقدیر وددد آید حیوان یا که
پدید آید دود گرچه با سپیج یا آب کرم تقطیر کنی روی نماید بهبود
[illegible] علامتش تقدم ملاقات آب و درد عظیم آ
چون آب درون رفته باشد معبود در گوش تو از دل قو سر چشمه چو

در گوش تو

درگوشش چوب بادیان گرم بنهند و اگر نکند آب برون آید رفع

[illegible] یعنی باطل شدن حسّی که بوها را در می یابد و آنرا

قوت شامه گویند چون از مولّد غلیظه باشد علامتش کدورت حواس

دیگر از سر و غلیظی بول است [illegible] از آنکه تر از قوت شم باطل شد

احساس بوی نکند و بد شکل شد اخلاط غلیظ کرده موجب لینت از

خوردن سهل نتوان غافل شد [illegible]

کندر سقوطری یکدرم شحم حنظل [illegible] سنبل و زعفران و دانه [illegible]

و حب بلسان و مصطکی و فستق [illegible]

همه را کوفته و بیخته با آب چغندر کنند [illegible]

چون از تعفن خلطی بود که در مجرای [illegible]

گرسنگی و سیری زیاده کم شود از بینی اگر تن و زبدن گرد

طبع همه کس از آن رسیدن کرد باید که طبیب سنبل کوفته را از روغن

دوا در آن دمیدن کرد بباید دانست که آنچه در بینی دمد بعد از آن

باید دمید که بینی را الخمر یا بول جار رشته باشند

چون از گرمی صفرا باشد علامتش سوزش دماغ و بخواب و بسیاری [illegible]

جهت تقویت باه [illegible] مثقال

شنیده مثقال

شیر گاو تازه [illegible]

[illegible] دار چینی [illegible] مثقال دار چینی [illegible]

دوا را خلط شیر کرده اندک جوش داده

ساعتی بگذارند و بعد از آن

بدو سه دفعه میل کنند و قدرت

[illegible] ملاحظه نماید

باب [illegible] ازی عطس زکری شده بر طبع تو سرد و زخشکی بینی زخوشی

آمده فرد بر پیش سر تو آب برگ خرفه با روغن بادام طلا باید کرد

روغن [illegible] روغن بادام در دوار مذکور شد قرحة الانف

خواه مبدا تولدش نفس دماغ باشد خواه غیر آن [illegible] بینی تو از قرحه

چه تر خواهد بود حال تو ازین مرض دگر خواهد بود داری چه ابکار

مرهم ابیض را استمام مرغی نرا اسحق خواهد بود [illegible] در قرحة الاذن

مذکور شد رعاف چون از بحران باشد علامتش آن بود که در روز

بحران [illegible] و [illegible] دنهم و یازدهم و چهاردهم امراض حاده

عارض شده چون رعاف بینی جهه بحران باشد گر بند کنی زان

خطرناک باشد دانکه بحران نمود نزد حکیم بستن بد اتفاق کند ر

آسان باشد بستن چون بینی بد اتفاق کند و غیر آن ازادویه بعلاجی

رعافیه که بعد ازین مذکور خواهد شد چنان باشد که کوفته و بیخته در

بینی دمند یا در آب گشنیز تر حل کرده چکانند یا لته کتان کهنه را

فتیله کنند و سفیده تخم مرغ تر کرده بدان آلوده سازند و در سوراخ

بینی نهند [illegible] داروی رعاف آنچه مشهور بود

فرود آمدن آن

کرباتو تخم زوفا دو ربعه افیون و دقاق کندر و زاک و عدس گلنار
و اقاقیا و کافور ربعه [illegible] بعض رطوبت از دماغ بجانب حلق یا بینی و
بعضی از آن بجانب گلو فرود آید نزله گویند چون از گرمی باشد علامتش گرمی
آنچه از دماغ فرود آید و سوزش گلو و بینی است [illegible] این که زکام گرم
حادث گردید پس فایده از شراب نیلوفر [illegible] بسیار [illegible] پس
از شربت مذکور غذا از ماش و جو مقشر [illegible]
نیلوفر در پایه چهار مثقال در یک پیاله آب جوش دهند تا بنیمه آید
صاف کنند و بچهل مثقال قند سفید [illegible] آمیزند و بجوش دهند تا
بقوام آید [illegible] چون [illegible]
از دماغ فرود آید و گرانی سر [illegible]
از اشربه جز شربت زوفا نخورد و از اغذیه ترتیب نماید نخود آب
تا نفع دهد و این مرض را ببرد [illegible] شربت زوفا زوفا دو مثقال
پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پرسیاوشان از هر یک مثقالی
انجیر ده عدد همه را در یک پیاله آب جوش دهند تا بنیمه آید صاف کنند
و بهفتاد مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوش دهند تا بقوام آید

امراض زرد سر ما یعنی آماسی که تمام روی را گیرد و علامتش تشنگی و تب
و اندوهست ٭ علاج از بودن بار سرخ بکودری [illegible] باشد که رسد
و صحت زود نوبد ٭ خون کم کن و مسهل خورد و میان طلا ٭ از صندل سرخ
و بعض در روز جابجا صفت طلا [illegible] صندل سرخ و صندل سفید از
و مکیب [illegible] در [illegible] شنقای آب کشنیز تر حل کرده طلیه کتان کهنه
زمان زمان طلا کنند [illegible] که بار سرخ باشد و جمیع
[illegible] صفراوی را [illegible] و معروفست بچهار شربت تمر هندی
[illegible] او زرد آلو [illegible] شنقای شب [illegible] آب
[illegible] که از [illegible] صاف کنند و [illegible] شنقای [illegible]
که در [illegible] کرده باشند و صاف کرده اضافه نمایند
و نیم گرم [illegible] تمام یعنی سرخی که مایل بکدورت باشد
که در روی عارض شود حدوث این مرض از حدوث خون سوخته است
علاج آنها که گرفتار بیمار شده باشند ٭ رگ بزنند در خوردن [illegible]
مطبوخ هلیله بعد از آن بخورانند ٭ در طور و طریق پخته کار [illegible]
مطبوخ هلیله هلیله سیاه نیم کوفته و پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی

[illegible]

از هر یک چهار درم بنفشه و گل سرخ و تخم کرفس و تخم کاسنی کوفته از هر یک
درم عناب و سپستان از هر یک بیست عدد تمر هندی و آلوی بخارا از
هر یک پانزده درم همه را در کاسه آب جوش بنهد تا نیم گرم آید صاف
کنند و بیست مثقال شیر خشت در آب آن حل کرده نیم گرم رغبت کنانید
و غذا آب نخود نیم کوفته و ماش مقشر و مرغ جوان و کشنیز تر کنند علاج
امراض لب تشقق الشفه چون از [illegible] باشد علامتش [illegible] دهان و
لب و درشتی زبان است رباعی ای آنکه شقاق بر لبت ظاهر شد
باید بعلاج آن ترا حاضر شد [illegible] از سر دهان
بر دفع چنین مرضی توان غالب شد [illegible]
رباعی هر کس که تشقق لبش آزار دهد [illegible]
باید که ز پیه مرغ و اسفیداج آن مرهم کند و بر لب خود بگذارد ورم
الشفه چون از خون باشد علامتش خمیازه و نیز بینی و دهان
و بیرون رگهاست رباعی هر کس که ز خون لبش ورم خواهد کرد
صد گونه شکایت ز الم خواهد کرد گر کم نکند خون و ملین نخورد
بر خویش در این مرض ستم خواهد کرد علاج آن که جمیع مرضهای دموی

وصفراوی را نافع بود تمر هندی پنجاه مثقال عناب پنجاه عدد شب در
آب گرم بگذارند صباح صاف کنند و بقند شیرین کرده یا همچنان بی قند
میل فرمایند و غذا ماش مقشر و اگر او کشنیز تر و فستق ا[illegible] تمر هندی
امراض دهان قلاع چون از گرمی بود علامتش درد و
سرخی جوشش بود و در صفراوی زردی آن رباعی اگر از گرمی اگر قلاع
[illegible] زیرا که قلاع بر نباید کرد دید: گلنار و گل سرخ و سماق
سوده پر روی [illegible] بیاید پاشید هم در [illegible] چون از
بلغم باشد علامتش در [illegible] سفیدی جوشش بود و در سوداوی سیاهی آن
[illegible] از سردی اگر قلاع پیدا گردد: سماق فسرده یکی مهیا کرده:
پاشیده بر آن [illegible] سوده: بود عجب اگر [illegible] و اگر گردد سیلان الماء
من الفم چون از بلغم باشد علامتش عدم تشنگی با سایر علامات
بلغم است رباعی چون آب بسردی ز دهان [illegible] چیزی که بود
سرد مفید است بود: باید که خوری گوارش زیره و عود: تا آن
وقت که این مرض رفع شود صفت گوارش زیره: قند سفید یا نبات
صاف کرده صد مثقال بجوشانند تا یک غلیظ شود دیگر را

[illegible]
طباشیر قلم
کلنار
سماق
برنج
[illegible]

فرو گیرند و ده مثقال زیره که یکشبانه روز در سرکه گذاشته باشند و در
سایه خشک ساخته و تف داده چهار مثقال زنجبیل و سه مثقال فلفل
و یک مثقال بوره ارمنی همه را کوفته و بیخته اضافه نمایند و لت کنند تا
بهم سرشته شود پس بر روی سنگ بریزند و ببرند و گوارش عود را
مثل گوارش زیره سازند و اجزائش این است عود قماری یکدرم
پوست ترنج چهار درم قرنفل و بزرباز و [illegible] از هر یک [illegible] درم
قاقله کبار و سنبل و زعفران از هر یک [illegible] درم فلفل و جوز را از
هر یک درمی قند سفید یا نبات [illegible] در
صفرا و تشنگی و سرعت نبض است [illegible]
سفیدی بول است [illegible] چون بوی [illegible] از دهان [illegible] آید [illegible] از
[illegible] آید از خوردن مسیحی که خلط غالب
اخراج کند علاج آسان آید و بعد از اخراج خلط غالب حب المسک را
صبح و شام در دهان گیرند و آب آنرا فرو برند [illegible]
کبابه و سنبل و پوست ترنج از هر یک مثقالی قرنفل و سعد و
قرفه از هر یک دو مثقال زنجبیل دو مثقال نیم مثقال سه دانگ

همه را بیخته و کوفته و بیخته به هفت مثقال آب بهی و پنج مثقال گلاب
که دو مثقال صمغ عربی در او حل کرده باشند بسرشند و حبها ساخته هر
یک بقدر نخودی و در سایه خشک نمایند حب الملک نزدیک باعقد ال
مخترع و مجرب مؤلف است مصطکی رومی پنج مثقال مشک ازفر نیم
مثقال نبات مصری سی مثقال همه را جدا جدا کوفته و بیخته بهم آمیزند
و صلایه کرده دو گلاب که کتیره سفید با صمغ عربی نیم مثقال شب در او
گذاشته باشند و صباح صاف کرده باشند بسرشند و حبها کرده در سایه
خشک کنند وجع الاسنان چون از گرمی بود راحت یافتن از چیزها
از آنست سرد است و دندان تراجیه کرد از گرمی در دهن سرکه گلاب
مضمضه باید کرد از شربت سکنجبین بالاجت و از اغذیه
ماش و کدو باید خورد و صمغ سکنی قند سفید صاف کرده صد
مثقال بجوشانند تا یک غلیظ شود و سی مثقال آب سرکه اضافه
نموده دو سه جوشی دیگر دهند و در صباح یک قاشق در رعیت و تنق
آب حل کرده میل نمایند چون از سردی باشد علامتش نفع یافتن
از چیزهای گرم و متضرر شدن از چیزهای سرد است علاجش

زنجبیل یا عاقرقرحا یا خردل کوفته و بیخته مثلث نمک سوده اضافه نمایند
و بر دندان باشند یا زنجبیل و فلفل با شونیز نیم کوب بیخته بجوشانند و مضمضه
کنند و قدری سرکه و مقداری گلاب اضافه نمایند و نیم گرم مضمضه کنند
و غذا شوربای کبوتر بچه یا تیهو یا دراج یا کبک بدارچینی و زعفران خورد
ضرس یعنی دندان ترش چون کند شود با رود رو دفع باید سخن شنیدن و کردن
رفع شود از خوردن تخم خرفه کن رفع علاج [illegible] زبان را [illegible]
مرض منسوب شد دود السن حدوث این مرض از تعفن رطوبت است
ربایش دندان تراز [illegible]
دود دفع تا در صحبت زود و ساقط [illegible]
استرخاء اللثه چون از رطوبت [illegible]
دهان و سرخی زبان و تیزی که منفعت است [illegible] از سستی لثه هر که شد جاهل
بد شد بدجای او تا که بگردد مستد باید که بکوبد گل و گلنار از آن
مرث قدری بر بن دندان باشد اللثه الدامیه که خلاصه معنیش خون
رفتن از بن دندان است و تولد این علت از کثرت رطوبت است
[illegible] چون لثه دامیه شود عارض مرد از بهر سنون بدست باید آورد

عفص و عدس و اقاقیا و کندر و گلنار و شب یمانی و بذر الورد

سنون دارو دندان است و عفص مازو و شب یمانی زمه بلور است

و بذر الورد تخم گل سرخ است ورم اللثه علامتش درد و ... و سرخی

دهان است و در صفراوی سوزش و تیرگی زدن و در بلغمی سفیدی

و نرمی و ماسی و در سوداوی سیاهی و تنگی آن رنگ [illegible] اینکه ز خون

شده ورم لثه [illegible] کم رگ [illegible] بدن الم خواهد بود [illegible] اخلاط که باشد

سبب پس خلط دیگر خواهد زد دوای مسهلش نفع رسید تاکل اللثه

عذوبت از ماده حاده خورنده است رنگ چون خورده شود لثه [illegible]

[illegible] دیگر طلا از سر جهد بگذار بکف آورد و بکوب

پس از آن [illegible] بسرکه عفص و شهد [illegible] بار عفص بکن

ریزه کرده در سایه بگذارند تا خشک شود پس بیست من آب سرکه کهنه

آمیخته دو ماه در آفتاب گرم بگذارند با ریزه ریزه کرده در سرکه

بجوشانند تا مهرا شود صاف کنند و در شیشه نگاه دارند بطلان

الذوق بطلان الذوق چون از ماده سرد و تر باشد علامتش رطوبت

دهان و نرمی نبض و [illegible] فارده است [illegible] هر گاه که حس ذوق

باطل گردد

باطل گردد ؛ دریافتن هر مزه مشکل گردد ؛ اخراج کن چه خلط غالب ز بدن ؛
اندیشه مکن که رفع زایل گردد ؛ ثقل زبان ؛ چون از بلغم باشد علامتش عدم
تشنگی و آب رفتن دهان و سفیدی زبان است رباعی ای آنکه گر این
زبانت باشد ؛ در چاره ز بلغم چو ثقالت باشد ؛ باید که کنی غرغره از خردل
و خل ؛ چندانکه در اینمرض قوانت باشد ... ؛ اگر خردل که ... و
آموری نیز گویند ده مثقال که نیکو بسایند در ... آب ...
تا بنیمه آید صاف کنند و یک ... آنکه اضافه نموده ...
نیم گرم غرغره نمایند و غذا ...
زعفران خورند ... لکنت زبان اگر ...
سرخی زبان ز حد فزون باشد ؛ گر ...
نزدیک خردمند چنونت باشد ثقل زبان ؛ چون از ماده گرم و
خشک بود علامتش خشکی دهان و تشنگی و ... رغبت است رباعی چون کسی که
ثقل زبانش باشد ؛ تشویش بهر سخن از آنش باشد ؛ باید که کتیره
در لعاب سبوسش ؛ حل کرده مدام در دهانش باشد ...
چون از گرمی باشد و خشکی بود علامتش بسیاری میل آب و ... بعضی

و زرد و قاروره سرخ است ربایی چون جای زخم گاه دهانت بد شد بگر باعث
ان حرارت پیدا شد از مضمضه کردن لعاب بهدانه با شیره خرفه بر
طرف خواهد شد امراض حلق مراد از حلق فضایی است که در ولهات لو
زتین و مری و قصبه ریه شش باشد ورم اللهات یعنی لا کس ملازه وان چیزی
است از بالای حلق آویخته ربایی رکی از ورم ملازه احوال بد بگر ماده
خون است رگ باید زد و آنکه رنجها بایدت غرغره ساخت چنانکه
تو را خلاص از این علت بود صفت غرغره سماق نیم مثقال در یک پیاله
آب جوش سازند تا نیمه آید صاف کنند و قدری گلاب داخل کرده
غرغره نمایند صفت غرغره آلبالو سستی ملازه گر ترا عارض شد بلغم
چه لیمو یا دوغی بر رد و رود باید زبرای غرغره نزد حکیم خردل گفت
باید لا بد صفت غرغره خردل و مثقال نیم کوب ساخته در یک
پیاله آب جوش سازند تا نیمه آید صاف کنند و ده مثقال سکنجبین که
در وجع الحلق گذشت آمیخته نیم گرم غرغره نمایند ورم اللوزتین
یعنی سست شدن دو کوده دهان ربایی چون سستی لوزتین عارض گردد
احوال تو از حدوث آن بد گردد گر غرغره سازی از گلاب و مازو

اللوزتین

ظاهر نشود فایده نبخشد و علامت [illegible] باز رود و علاج یک کف سپستان
در یک پیاله آب جوش بپزند تا به نیمه آید صاف کنند و قدری گلاب اضافه
نموده نیم گرم غرغره کنند و جمیع [illegible] چون بعضی درد گلو چون از خون باشد
علامتش سرخی چشم و پری رگهاست [illegible] در درد گلو چه فصد کردن
می خورند آب آلو شربت نیلوفر از آب سماق و [illegible] غرغره [illegible]
هر چند که بیشتر لعاب بکوتر [illegible]
بباید دانست که در خناق واجب است که دفع آن به دفعات کنند
تا موجب زیادتی ضعف نشود [illegible]
قبل فصد از غرغره حذر کنند که غرغره [illegible]
ماده زیاده کند و بعد از فصد آب سماق [illegible]
و شاه توت و سرکه و انار ترش و غیر اینها نیم گرم غرغره کنند و غذا
ماش مقشر و رشته آش و کشنیز تر با آب تمر هندی یا آب آلو یا آب
نارنج خورند و تلیین طبیعت بحقنه که در شوصه خواهد آمد کنند و نزدیک
باشد نهاده مثقال مغز فلوس را در یک پیاله شیر گاو یا شیره سبوس
گندم حل کرده و صاف کرده و دو مثقال روغن بادام که صفتش در

در صداع سوداوی معلوم شد اضافه نمایند زمان زمان نیم گرم غرغره
کنند و غذا الخود آب نیم کوفته و آب مرغ جوان و ماش مقشر و اسفناج
با قنق خورند تنبیه تم الی علامتش اندوه و خروج خون از قیقات
از حلق رعاف ای خون گلو بیت از زلو داده باید خون آمده مردم
از گلو ریتو باید کر غرغره سازی آب خردل نمک. چیزی نبود ترا از
ان سیکای [illegible] باید مذکور خردل نیم کوفته ده مثقال در یک پیاله
آب جوش نند تا نیم آید صاف کنند و پنج مثقال نمک در آب ان
حل کرده نیم گرم غرغره کنند تمت الی علامتش درد و بیرون
آمدن ریم بتنج [illegible] چون شه گلو ریتو از طرفه ببر کوبم
سخن از سخنم در گذر تخم گل و انزروت می کوب از ان
اندکی اندکی بموم و روغن مخور مراد بموم روغن روغنست که
از موم کافوری و روغن گل ساخته اند و طریق ساختن این است که
یکدرم و نیم موم کافوری را سه درم و نیم روغن گل که صفتش در قرحه
الاذن گذشت حل کرده و انزروت دو درم و تخم گل یکدرم
کوفته و بیخته و غلوله ها کرده در یکی بزرده تخم نیم برشت کنند تمت

العطش و الزکام

نشب ا... چون ریزه استخوان بماند یا خار ... در جوف
گلوی تو با مرغ خار ... هر لقمه که بجهت فرو بردن ان ... تشویش رسد
معتقد باشه بسیار ... علاج الغرض ... حصه ناظم
ست رباعی سوزن چه فرو بری و گردی رنجور ... بند بیرتو نباشد از
از حکمت دور ... باید دری سوده مقناطیس ... خوردن ... دوا
باب انگور طریق خوردن مقناطیس ... آن ...
که یکدرم بکوبند و بیزند و صلایه کرده یک قاشق ... آب انگور ...
و ناشتا میل کنند و چون نزدیک ... مجرب ...
بجنتقی گل سرخ و بنفشه از هر یک ...
یک پیاله آب جوش نند تا بنیمه آید ...
پانزده مثقال در آب ان حل کرده وصاف کرده نیم گرم بیاشامند
تا چند مجلس طبیعت اجابت کند و سوزن را که مقناطیس ... بخود
جذب کرده باشد و اطراف و جوانبش را گرفته باذن حق تعالی بیرون
آرد و بعد از خروج سوزن شربت قند و گلاب و تخم ریحان رغبت نمایند
و غذا ... علامتش در جمیع اقسام درد

دارد بجهت قلاع و دهن و زبان ...
ترنجبین شیر خشت و نبات قلم
... خاک قند سفید
حلایه نموده ... شکر
مجموع را ... با شکر ... بماند
در ثلث شکر ... ثلث ...
بعد از آن ... وقت احتیاج
بموضع ... مالیده ...
از اکل و شرب اجتناب نماید

میان شانه و درد موی تب و بزرگی رگها و نرمی نبض و در صفراوی تب و سرعت
نبض و زردی قاروره و در بلغمی سفیدی بول و رطوبت بینی و در سوداوی
خشکی دهان و تیرگی رنگ و درد است رباعی هر غذا که نه باب معده اگر
کاس کند موجب کاهلی بنگر : چون موجب کاهلی مشخص گردد : تدبیر مناسب آن
کن ای دانشور بگیر الفتو چون ز خشکی بود علامتش بسیاری میل آب
خوردن و خشکی دهان و درشتی زبان است رباعی آواز تو چون گرفت
بندم به بند بگیر : جزوی ز نبات و جزوی از مسکه بگیر : آمیز بکار بگیرد
میلش فرمای کو دو شخص ایام تو از غصه بمیر قطعه ایضاً و در سرفه تر
بقبول اهل تدبیر : مکن طلب طبیخ زوفای کبیر : و در خشک بود سرفه
تر از خشخاش مدد روز نما میل و از آن راحت گیر صفت طبیخ زوفای نوشته
مذکور زوفا و بیخ مهک تراشیده نیم کوفته از هر یک درم هر سیاوشان
و تخم کرفس و پوست بیخ بادیان و تخم الجزه و فز لیسون از هر یکی درم
همه را در یک پیاله آب جوش کنند تا نیمه آید صاف کنند و بدو
مثقال نبات مصری شیرین کرده نیم گرم بیاشامند در غذا نخود آب
خورند [illegible] تخم خشخاش و خشخاش از هر یکی دو مثقال و نیم

دو مثقال و نیم
در یک پیاله آب جوش کنند تا بنیمه آید صاف کنند و بیست مثقال قند سفید و
کرده آمیزند و بجوش کنند تا بقوام آید هر روز از هفت مثقال تا ده مثقال
نیم گرم بنوشند و غذا امشش مرغ جوان و عدس مقشر و اگر او کشنیز تر و فنق
بشیره خشخاش کنند [illegible] چون از بلغم بود علامتش عدم تشنگی و
متضرر شدن از هوای سرد و نفع یافتن از هوای گرم است
تنگی نفس تر اجرب زرد رنگ و زرد یا [illegible]
لعوق بزر الکتان شده است در علاج [illegible] بارد مذکور شده [illegible]
نفس از صرت [illegible]
بوی بد و دود و غبار از لبوب [illegible]
حرکت و امتلاء و نوم و نهار [illegible]
یا تنحنح یا اخ یا تف [illegible] از تعفن دهن چه کار کرد دشوار
بالمود چمغ و کهربا و گلنار از شربت الخبار رغبت سازند از
به
آب جو و عدس غذا کنند زنهار [illegible] الخبار نیم کوفته شش
مثقال در یک پیاله آب جوش کنند تا بنیمه آید و بیست مثقال شکر
سفید شیرین کرده بجوش کنند تا بقوام آید [illegible]

علاج مستسقی علامتش تب دائمی و برآمدن ریم لسبر فهست و فرق

میان ریم و بلغم آن است که چون ریم را بر آتش افکنند بوی بد ظاهر شود

و چون بر روی آب انداز ند بته نشیند رباعی از علت سل کسیکه شد

زار و نزار ٭ آب جو در شیر خورده انراز نهار ٭ هرچند که این مرض مداوا

نشود ٭ از بهر تخلص زین دو دارت مدار ذات الجنب و ذات الریه علامتش تب

تیز دائمی و تنگی نفس و عدم قدرت بر تکیه کردن الا بچپ رباعی

در ذات ریه آب کل نیلوفر ٭ ممزوج بشربت بنفشه میخور ٭ و احتیاط

که فاطرت کند او غذا ٭ از آب جو و ماش و عدس در مگذر ٭

شربت بنفشه مشتمل بر نقوع بنفشه مشتق در یک پیاله آب جوش کنند

تا بنیمه آید وی مصفا کرده قند سفید شیرین کرده جوش کنند تا بقوام آید

شربت بنفشه که ذات الجنب گویند درد مزمن است در نواحی پهلو

علامتش تب دائمی و تنگی نفس رباعی احوال ترا ز نوصحه چون

دادم خبر گویم که حذر کن تا رهی از خوف و خطر ٭ بکشا رگ باسلیق

و رغبت مکن ٭ آب عناب و شربت نیلوفر ٭ رگ باسلیق رگی

را گویند که از جهت اندام فرد تر است صفت شربت نیلوفر مذکور شد

در الحاق ادوار العلاج

در خناق ذات الصدر یعنی آماس که در نواحی سینه بود علامتش تب
دائمی و درد سینه است رباعی دردی تو در سینه ز اندازه بدر : از علت ذات
صدر از عی خطر : از اغذیه جوی آب کشک جو و ماش : واز شربت به خواه شربت
نیلوفر : صفت شربت نیلوفر در نسخه تحریر یافت اشاره با آنکه در نسخه
ذات الریه و ذات الصدر اخراج ماده به مسهل نباید کرد و بحقنه اکتفا
باید نمود رباعی ای آنکه کنی بقوه علم نظر : اینجا رطب ز یا [illegible]
در نسخه ذات الریه و ذات الصدر : حقنه کن و نام دار در کار [illegible]
صفت حقنه که در نسخه ذات الریه و ذات الصدر را
سود مند بود بنفشه و ساق نیلوفر [illegible]
ده مثقال عناب و سپستان از هر یک [illegible]
کاچره نیم کوفته ربع مثقال آب چغندر نیم پیاله همه را در یک کاسه
آب جوش کنند تا نیمه آید صاف کنند و بیست مثقال شیرخشت در
آب آن حل کرده صاف نموده پنج مثقال روغن گاو اضافه نمایند و
نیم گرم حقنه کنند [illegible] یعنی طپیدن دل خواه حاری باشد
و خواه غیر آن رباعی ای در خفقان جسته طریق بیرون : بشنو ز من این نکته

حکمت آمیز هر جا که قضا آتش غم افروزد برخ زنندش که از آنجا بگریزد
هم در علاج خفقان چون از غلبه صفرا باشد علامتش خشکی دهان و تشنگی
و سرعت نبض و زردی قاروره بود اما اگر از خفقان گرم در آتش تیز
آب زده دوا بر این آتش ریزند کافور و گلاب و آب سیب و صندل
از بهر طلا بکار گیری آمیز صفت طلای صندل سفید نیم مثقال کافور دو
دانگ در ده مثقال آب سیب و پنج مثقال گلاب حل کرده بلته کتان
در وقتی که معده خالی باشد از طعام بالای دل طلا کنند هم در علاج خفقان
چون از استیلای خون بود علامتش بزرگی نبض و پری رگها و سرخی
چشم و دردی [illegible] از خون چه آرا طپان دل گردد تیز تر بین
فصدی کن لب باسلیق را بگیر خوش خوش ببرش در کش و هر دم کند شب
در حق آن زنشاخ مرجان میبریم هم در علاج خفقان چون از سردی باشد
علامتش در بلغمی نرمی نبض است و در سودای محکمی آن اما اگر از سردی کرده
زسردی خفقان آغاز بشنو سخن من و بخواه می بردار محابوی
قنوانج و عنبر و عود در غالیه بر سینه طلا می انداز صفت غالیه عنبر یک مثقال
بگذار زند و قند سفید و مشک از هر یک نیم مثقال لب باشد و هم را بچهار مثقال

ادو

روغن حب البان با روغن نیلوفر امیخته طلا کنند صفت [illegible] حب البان
مغز حب البان که پسته غالیه تهور است سی مثقال قند سفید پنج مثقال بکوبند
و بدستور روغن جوز که در حمی و رعونت مذکور شد روغن کشند صفت روغن نیلوفر
برگ گل نیلوفر در یاب تازه پانزده مثقال روغن بادام که صفتش در دوار گذشت
صد مثقال در شیشه کنند و چهل روز در افتاب نهند پس برگ گل نیلوفر خشک نیم من
در یک پیاله آب جوش نهند تا نیمه آید صاف کنند و نیم پیاله [illegible]
بجوشانند تا روغن بماند غشی [illegible] علت غشی [illegible] دل را گیرد [illegible]
بنگر که سبب چیست مگر دراز [illegible]
باماذکر گفته بدفعش پرداز هم [illegible]
به سستی آغاز [illegible] بر زننده کیش در خطر که [illegible]
باشد که ازین مرض بخلا آید بار [illegible] علامتش درد موی
وصفراوی زرخی و زردی اماس است و در بلغمی و سوداوی سفیدی و تیرگی
ان [illegible] پنهان چه ورم کند به دفعش پرداز غافل مشو و مرض مکن و در درات
روز [illegible] با ملارا میکوب وانکه بسکنجبین ضمادش می سازد صفت
سکنجبین در استرخاء البهات گذشت [illegible] جوان کم شود [illegible]

بود طعمش تیز. سستی نمای در طریق پرهیز. آب جو خوردن شربت نیلوفر.
از خوردن هر چه گرم باشد بگریزد. صفت شربت نیلوفر در زیادت الصدر
دانسته شد. علاج امراض معده. چون از باد بود علامتش انتقال
درد بود از موضعی بموضعی و بعد از باد بجهه درد معده شد عارض گشتن
بشنوید آرکه داشتی پاسی نفس ریوند باده شربت دینار شیخ
پرهیز داشتن و مثل اگر او را بس شربت دینار تخم کاسنی نیم کوفته کل سرخ
از هر یک دو مثقال پوست بیخ کاسنی و گاوزبان و گشنیز از هر یک
مثقال ... ده آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند
و یک من قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید
هر صباح دوازده مثقال در آب گلاب حل کرده و یک مثقال ریوند
چینی کوفته اضافه نمایند و نیم گرم رغبت فرمایند و غذا نخود آب
کنند و بعد از تسکین درد بر معجون کمونی مداومت کنند صفت
معجون کمونی زیره که یک شبانه روز در سرکه گذاشته باشند و در
سایه خشک ساخته بریان کرده صد مثقال فلفل دراز سی مثقال زنجبیل
و سداب یا پودنه باغی از هر یک چهل مثقال بوره ارمنی یا نمک

الفوائد

دو مثقال همه را کوفته و بیخته و العسل گداخته که سه وزن ادویه باشد

بسرشند و از یکمثقال تا دو مثقال فرو برند هم [illegible] معده

چون از غلبه صفرا باشد علامتش تشنگی و تلخی دهانست و چون از

استیلای بلغم بود آب رفتن دهان و عدم تشنگیست [illegible]

کر موجب وی در معده صفرا شده و لیس از مسهلات [illegible] جهت [illegible]

و در باعث آن سوای بلغم بود اخراج کن [illegible]

صفت [illegible] بیخ [illegible] و از [illegible] و عاقر [illegible]

از هر یک مثقالی نبات [illegible] کنند و [illegible]

میدارند همه را کوفته و بیخته [illegible]

[illegible] معده چون از سودا باشد علامتش [illegible] دهان [illegible]

فم معده است [illegible] در علت درد معده چون داند کسی که این

تر اعلت سودا شده و لیس باید که خورد مسهل و پرهیز کند از لحم

قدید و شبیه آن مثل عدس و بعد از تنقیه تعدیل مزاج بدوا

المسک حلو یا نوشی دارد کند صفت [illegible]

مروارید ناسفته و کهربا و مرجان سفید و ابریشم مقرض و زرباد

ودرونج عقربه از هر یک مثقالی بهمن سرخ و سفید و سنبل و قاقله
وقرنفل وساذج هندی و اشنه و جندبیدستر و دارفلفل و زنجبیل
از هر یک مثقالی مشک دانگی همه را بیخته و کوفته و بعسل خام کف گرفته
بدو وزن ادویه سرشته و از نیم مثقال تا یکمثقال غلوله کرده
فرو برند صفت دوای اثیر آنکه عبارت از آنست که یکشبانه
روز در شیرگاو که از رسته باشند و در سایه خشک کرده باشند صد مثقال
در نه صد مثقال آب بجوشانند تا سیصد مثقال باز صاف کنند
و بدویست مثقال قند سفید صاف کرده و بهشتاد مثقال عسل کف گرفته
یک بقوام آورند و برگ گل سرخ شش مثقال سعد کوفی پنجمثقال
وقرنفل و مصطکی و اسارون از هر یک مثقالی قاقله صغار و کبار
و بزباده و قرفه و جوزبوا و سنبل و زرنب از هر یک دو مثقال
کوفته و بیخته همه را بهم آمیزند و پنج مثقال زعفران و نیم مثقال مشک
در قدری گلاب حل کرده اضافه نمایند و از یکمثقال تا دو مثقال
غلوله کرده فرو برند ورم المعده علامتش درد موی تب
ودرد و شیر سبزی زبان است و در صفراوی تب تیز و بیقراری و تشنگی

و به رغبتی و در بلغمی بزرگی ناکس و در سوداوی تحکم اون [illegible] چون معده
کنند از سبب خون ناکس [illegible] خون کم کنی و در معده بجود بیم دور است
گرماده ورم یعنی خلط دیگر جز تنقیه بدن مداوا مشناس [illegible]
لکن باید از حرکت معده کت مع دفع جزی بسوی خارج از طریق قی
علامتش در صفراوی زردی آنچه بقی دفع شود و در بلغمی سفیدی
و در سوداوی سیاهی آن است در [illegible]
بجزی چه شراب به و لیمو مشناسی اگر خلط دیگر بقی بر آید بود [illegible]
ز شراب بهی و حب الآس صفت [illegible] آب [illegible] شقاقل
قند سفید پنجاه مثقال بجوشانند تا بقوام آید [illegible]
سفید را اضافه کنند و به بیست مثقال آب [illegible] بقوام
آورند صفت [illegible] یکمن آب بهی را بجوشانند تا چهار یک
بماند و صفت شراب لیمو در دوا رکذشت شربت ملینه
زنجبیل و قاقله و قرنفل و عود از هر یک درمی نیم کوب ساخته در لته
بندند و در صد مثقال آب بهی و پنجاه مثقال شراب بجوشانند تا نیمه
آید صاف کنند و پنجاه مثقال قند سفید بقوام آورند و مصطکی و مشک

و زعفران از هر یک دانگی در گلاب با آب حل کرده اضافه نمایند و دو

سه جوش دیگر دهند صفت حب الآس که بپارسی مورد دانه گویند

بیست مثقال در یک پیاله آب جوش دهند تا بنیمه آید صاف کنند و بیست

مثقال قند سفید صاف کرده اینزند و بجوش دهند تا بقوام آید سق الدم

یعنی برآمدن خون از معده یا عضوی دیگر یعنی ریا برای آنکه قیء کننده

در بیم و هراس که مبادا کم سخنم داری یا سق مغز و یا دکهربائی

سعه رغبت می کن بشربت حب الآس صفت شربت حب الآس

در علاج ربا گذشت تخمه یعنی هیکه علامتش در امتلاء یعنی تقدم

خوردن طعامهای غلیظ است دیگر آنکه معده و در استفراغ تقدم قیء

و اسهال و یا مانند آن ... از امتلا آنکه حکه کرد و یا رئیس باید که

کنی حقنه اندر کار رئیس و آنرا که حکه استفراغی بگذر ز علاج او

مجو از رئیس تعذر علاج حکه استفراغی بواسطه تعذر اعاده رطوبات

اصلیه است که باستفراغ دفع شده است ضعف المعده علامتش دل

شورش و دیر گذشتن طعام از فم معده است اگر چون معده شود ضعیف

اگر داری بیدش تحقیق مواد کرده در تنقیه کوش چون تنقیه تمام

ماء الشعیر

حاصل گردد تعدیل مزاج کن معدل می نوش معدل چیزی را گویند که
مزاج گرم یا سرد را باعتدال آرد چون عسل و گل و جوع البقر که کنایه از
گرسنگی تمام اعضاست با فتور معده از طعام چون از بلغم خام حادث شده که
بر فم معده ریزد علامتش دل شوره و عدم تشنگی باشد و رطوبت دهان
هر کس را بود گرسنگی غلبت جوع البقر شود [illegible] بدن
بیشتر شود خورش [illegible] ان فزون شده [illegible]
شام و سحر شود صفت [illegible] نیم کوفته [illegible]
نیم کوفته و قصب الذریره نیم کوفته [illegible] تا نیم [illegible]
از هر یک چهار درم ملح اندرانی و سلیخه [illegible]
بلسان نیم کوفته چهار درم زعفران [illegible]
بلسان یا زیت یکدرم و نیم مثلث شرعی که شربت یوسفی گویند
چهار من شرعی همه را در شیشه افکنند و شش ماه بگذارند
صفت مثلث [illegible] شیره انگور سی و چهار من بجوشانند و کف بردارند
تا ده من بماند پس بیست من آب اضافه نمایند و یک دو جوش دیگر
دهند و در خم کرده بپوشانند تا بجوش آید و از جوش باز ایستد

جوع الکلب که عبارت از بسیاری میل بغذا و عدم سیری از آنست
چون از بسیاری سودا الفم معده باشد علامتش تیرگی و خشکی دهان
و ترشی آروغ است علاجش در شهوت کلبیه تراگویم حکم فاعش آب
نخود و شیرجه و اگر اخورد باشد: هر چیز که شور یا ترش یا تیز است:
پرهیز بردن الخ گذرانیدن مباش فساد شهوت که کنایه از میل
کردن بگل و امثال آنست علاجش آنکه بجای میل گل و امثال آن
بینی بجز عرض دیگر بخوری باشد: هر خلط بدی که موجب این شده
است از معده بیرون کن بقی و اسهالش علاجش یعنی هر که
مواد فاسد که بقی و اسهال دفع شود علاجش از جوهر که نشد کسنج کند
بقی و اسهالش نشد از قی و اسهال دیگر کون حالش: از
ماش و برنج و آب مرغ و ده و ساند: از زحمت این عارضه
فارغ باشی ورم الکبد علامتش درد و سوزش تب دائمی و درد
دیگر اینکه و سرفه خشک و حکه است و در صفراوی تب تیز و زردی
زبان و برآمدن صفرا بقی و در بلغمی نرمی آماس و در سودا
وی محکم آن علاجش هر کسی که جگر ورم کند از خوش: رگ زدن

ورم الکبد

که رسد نفع ز فصد افزونش ٭ گر بهاده شد خلط دگر آماده سبب ٭ مسهل
طلب و کن ز بدن بیرونش ٭ عطش مفرط ٭ چون از گرمی معده یا جگر
باشد علاجش آن است که از آب سرد زیاده از هوای سرد راحت
یابد و چون از گرمی دل بود از هوای سرد زیاده از آب سرد راحت یابد
رباعی ای گرمی اگر تشویش عطش است از زیاده [illegible]
از اغذیه رب خوره رغبت [illegible] از اشربه شربت [illegible]
صفت شربت آب انار میخوش [illegible] قند [illegible] بجوشانند
تا بقوام آید یا قند سفید استعمال شود [illegible]
شود و بیت مشتاق رب انار افزاید [illegible]
صفت رب [illegible] آب انار میخوش [illegible] بجوشانند
بیت مشغف باید ضعف الکبد ٭ ضعف جگر را که برده جز از جانش
از شربت زرک ساز کن درمانش ٭ ترتیب غذا اگر چه نیکو خورد ٭
شربت آن ٭ از مرغ و مویز و از حب رمانش ٭ شربت زرک
و آب زرک چون شربت انار است که صفت در یک در عطش
مفرط گذشت صفت [illegible] هر کس که پدید گشت ضعف جگرش

از ضعف جگر بچهره بینی اثرش فرما که خوردنی را لکن نخورد نارنج کم
با شیره رسانند فریزش سوء القنیه که مقدمه استسقاست علامتش
سفیدی رنگ و میل بزردی و اماس دست و پا حقنه قرقره شکم
بسبب زیاعی هر کس که زنده قنیه بینی اثرش فرمای ریاضت
لطیفه رسته چون منشاء این مرض بود ضعف جگر باید که در
مقویات جگر بکوشد مقویات جزی را گویند که تقویت جگر کند بخا
صیت یا عطریت یا بهر دو چون دارچینی و کاشنی و زعفران استسقاء
که بهمه معروفست علامتش اماس جمیع اعضاست و
در قسم زقی است که چون دست بر شکم صاحبش زنند آواز مشک دهد که
پر آب باشد و در قسم دیگر آواز طبل دهد مستسقی اگر طلب کند در
ریوند و سکنجبین مناسب ... دراج و کبوتر بچه ... از غذا
از میوه بافراط بده ... صفت سکنجبین در ورم البندی گذشت
باید دانست که شربت بزوری کثیر النفع بعضی گفته اند بملاحظه
یکروز بزوری گرم دهند دیگر روز بملاحظه تشنگی بزوری سرد
و بعضی گفته اند که هر روز بزوری گرم و سرد را بملاحظه ورم

وقتیکه ممزوج سازند و بر نهند صفت شربت بزر بادیان رومی و بادیان
رومی و تخم کرفس از هر یک پنج مثقال پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس
از هر یک ده مثقال همه در یک کاسه شراب جوش دهند تا بقیه آید صاف
کنند و بیست و پنج مثقال قند سفید صاف بقوام آورند و هر صباح یکقاشق در
هفت قاشق عرق کاسنی حل کرده میل کنند شربت بزر [illegible] تخم
خیار نیم کوفته و تخم بادرنگ نیم کوفته و تخم خربزه نیم کوفته از هر یک [illegible]
پوست کاسنی ده مثقال قند سفید [illegible]
و هر صباح یکقاشق در هفت قاشق عرق [illegible]
و اگر ممزوج خواهند نیم قاشق از [illegible]
نیم عرق بادیان حل کرده اشتها نمایند رباعی هر کس بود علت استسقا لیش
آتش بده و شیر شتر فالیش • از روی دوا اگر نمی شد خوش • دایم بهمان
شتران کن جایش یرقان هر کس که زنت صفرا یا امتلاء [illegible]
را هر کس یرقان ربود صبر از جانش • هر سال و ته عرق سیاه داوانش •
هر روز پس از آب انار نیز بده • مرغ و نخود و دقیق حب رمانش [illegible]
یرقان [illegible] در علت زردی عوام دم خواهی • چو بنده [illegible] کاسنی زاده فلان

گر آنکه خلاص نشود حاصل از آن نوشند سکنجبین دو دینار خاص صفت سکنجبین

د تبار [illegible] زرک و بذر الورد نیم کوفته از هر یک هشت درم تخم کاسنی نیم

کوفته پنجدرم همه را در دولیت و هشتاد مثقال آب و سی مثقال سرکه بگیرد و

دیگی گذاشته بجوشانند تا نیمه آید صاف کنند و سیصد مثقال قند سفید

صاف کرده امیزند و بجوشانند تا بقوام آید و هر صباح یکقاشق در هفت

قاشق عرق کاسنی یا آب ... کرده رغبت فرمایند و غذا نخود نیم

کوفته و مرغ و ماش مقشر و کشنیز تر و قتی آب تمر هندی یا آب زرشک

یا انار کنند بباید دانست که یرقان سعد نیز میباشد و سببش کثرت سودا

یا امتناع استفراغ سودا است و علاج اخراج سودا و تعدیل مزاج بر

وجهی که دانسته شد کنند علاج امراض ورم الطحال یعنی لاس سپرز

علامت وی آنست که چون دست بر موضعش فشار دهند درد زیاده

شود دواء لاس سپرز گر ترا شد عارض : بپرهیز تا ز هر چه باشد

قابض : با قرص کبر سکنجبین خور که شود : برجان توفیق شد رتق فالفتق

صفت قرص کبر پوست بیخ کبر پنجدرم زراوند طویل دو درم فنجنگشت

که ذوخمسة الاوراق گویند و فلفل سیاه از هر یک شش درم همه را

کوفته بهم

کوفته و بیخته و بسی درم سرکه کهنه که چهار درم نمک در آن حل کرده باشند
بسرشند و قرصها کرده هر صباح یک مثقال در ده مثقال شربت سکنجبین سکنجبین
که صفتش در استسقا گذشت و بیست مثقال عرق بادیان یا آب بادیان
حل کرده میل نمایند و غذا نخود آب و قدری سرکه کم کنند نفخة المعا
الثانی علامت وی آنست که دست بر موضع [illegible]
کم شود رباعی چون باد بپرزه شد دل [illegible] ز باد بر انگیز قمر
آید غایط: باید که خوردن شربت دینار [illegible] بخشی که قوت نو کرد
ساقط: صفت شربت دینار در علاج [illegible] گذشت [illegible]
امراض امعا امعا شش است اول معاء اثنی عشری [illegible]
دوازده انگشت صاحب آنست و متصل بقعر معده [illegible]
بمعده که از آب کبد منتفع می شود غایط از معده بدو آن دوم
معاء صائم که اکثر اوقات خالی است و متصل است بمعاء اثنی عشر
سیم معاء دقاق که متصل است بمعاء صائم چهارم معاء اعور که اعوجاج
دکجها دارد و نیست از اجزا فم واحد پنجم معاء قولون که متصل است
بمعاء اعور و منفعتش تدریج دفع فضلات است ششم معاء مستقیم که

که از جانب فوق بمعاء اعور متصل است از جانب تحت و منفعتش منفعت
قولون است والله اعلم مطلق مرضی خواه سببش صفرا باشد و خواه خلط
دیگر زحیری داری چه در اسهالها را ملاحظه میدار زیرا بسیار خود را محفوظ
از غسل آب سرد هم و در جوش باشد که شود تنت ز علت محفوظ باشد اسهال
صفراوی [illegible] از اجابت طبیعت چون از صفرا باشد علامتش
زردی رنگ با اسهال دفع شود و تشنگی و سوزش اندرون است رباعی
اسهالی که اکثر باشد ز صفراوی [illegible] از شراب زرشک بود دافع از
اغذیه کر برنج نقع داده [illegible] ممزوج برب زرشک باشد نافع صفت
شربت زرشک و رب زرشک در ضعف جگر گذشت بباید دانست که
اسهال دموی تیز می باشد و آن منقسم می شود بدو قسم اول کبدی که ذ د
سنطاریای معوی گویند و علامتش آنست که بیشتر در روز واقع
می شود و مقدارش اندک بود و علاج مشترک میان هر دو قسم مذکور
آنست که هر صباح پنج مثقال تخم خرفه نقع داده شیره کشند و بده
مثقال شربت صندل شیرین کرده و آب که یک مثقال آب الجبار نیم
کوفته یا پنج مثقال حب الآس در آن جوشانیده و صاف کرده باشند

[illegible]

[illegible]

اضافه نموده دانسته و غذا برنج آب آتشسته نقف داده یا نوبکه نقف داده وکشنیز
خشک نقف داده و فتق آب زرک یا سماق یا چکیده جغرزت کاو
سحج یعنی ریش روده علامتش ظاهر شدن خون با اجابت طبیعت
و درد حوالیان ریا مجرای قرحه روده بر دلت داشته داغ رفرزت شده
از شب مرض چون برزاغ تا تیره که شب مرض [illegible] از شربت
الخیار افروز جراغ صفت شربت الخیار [illegible] الندم گذشت
در علاج [illegible] در قرحه روده از [illegible] خشخاش
بجوشان و بکوب ریش صاف الکه [illegible] شربت [illegible]
میل که در منفعتش نیست خلاف صفت شربت [illegible]
گذشت صفت شربت آب سیب شیرین صد مثقال قند سفید
سی مثقال بجوشانند تا بقوام آید مغص یعنی درد [illegible] روده و ذکر و تاف
علامتش ریحی قرقره شکم و انتفاخ بخروج ریح است و در صفراوی تشنگی
و شدت درد و در بلغمی خروج بلغم و در سوداوی ظهور سودا [illegible]
بابه جه تر از باب بعیدن ناف بهر تو بود شربت دینار کفاف
در ماده بلغمیت یا خلط دیگر از داروی حرارت نتوان داشت معاف

الصواب الاسهال [illegible] تازه
[illegible] آب خاطل
گویند اگر چون بلیله [illegible]
[illegible] بگیر [illegible]
گویند [illegible] بستن [illegible]
[illegible] شدن آن و بستن [illegible]
[illegible] گوشت [illegible]
باشد [illegible] گویند در این [illegible]
جز [illegible] و الله اعلم

صفت شربت دینار در تحفه الطحال گذشت قولنج بعضی درد روده که با قبض
طبیعت بود بعضی قولنج تراکمت از بهر شیاف باشد که بدو ربوده دفاینید
کفاف؛ ظاهر نشود چه از شیافت علتی؛ خود را زحمتی نتوان داشت معاف
ذکر علتی که انواع قولنج را نافع بود سنا مکی پنج مثقال افتیمون و بادیان
و تخم کرفس و انیسون و هلیله از هر یک سه مثقال بنفشه و گل خطمی از هر یک
مثقال مغز فاجره نیم کوفته ده مثقال آب چغندر نیم پیاله همه را در یک کاسه
آب جوش زنند تا نیمه ایدما فکنند شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک
ده مثقال لبوره ارمنی یا نمک هندی نرم در آب آن حل کرده و صاف
کرده در روغن بادام که صفتش در ضعاف الالف گذشت ده مثقال اضافه
نموده نیم گرم حقنه کنند و شوربای خروس پیر خورند و چون قولنج دا نبود
استیصال ماده بخیارشنبر کنند صفت دیگر خیارشنبر تربد سفید چهل مثقال
نمک هندی در تب ترنجون سوسن از هر یک هفت مثقال بادیان رومی و مصطکی
از هر یک پنج مثقال همه را بکوبند و بیزند و بیست مثقال بنفشه که با پنج
مثقال محموده مشوی صلایه کرده باشند بیامیزند و چهل مثقال روغن بادام
که صفتش مذکور شد چرب کنند و بعد مثقال مغز خیارشنبر سرشته صد

مثقالی

صد مثقال عسل کف گرفته کداخته داخل نمایند و طریق ساختن و گرفتن عسل
خیار شنبر این است که مغز خیار شنبر را اندک آب گرم ریخته بمالند که حل شود
ولعبش ممزوج کرده بجوشانند تا بقوام آید و لت کنند تا بهم سرشته شود و از
پنج مثقال تا هفت مثقال غلوله ها کرده فرو برند   که کرم معده را گویند
علامتش نفور از طعام چرب و دلشوره دیدن ناف و [illegible] ای
و آب رفتن از دهان در خواب [illegible] گرم جر سفت [illegible]
و برگ و حب النیل ارکفته با تربد [illegible] مکوب
شیر گاو می خورند شعف [illegible] ترتیب [illegible] قسم [illegible]
کا [illegible] و ترس [illegible] از [illegible]
نیم درم همه را کوفته و بیخته در یک پیاله شیر گاو آمیخته شیر گرم بیاشامند
حب القرع که کدو دانه خوانند علامتش خروجش باجابت طبیعت
و غیر آنست رهائی [illegible] کدو دانه بدستور سلفه خرما و برگ سنجر از
بکف معجون کن وقت خواب میلش فرما کهن ادویه را در این مرض
هیئت خلف [illegible] ادویه [illegible] د مثقال مغز جوز ده مثقال
خرمای خسته بیرون کرده بجمثقال و این حقیر یکمثقال تربد بدستوری که

از استسقاء خود دیده اضافه می نماید و نفع عظیم می‌بخشد همه را جدا جدا کوفته بهم آمیزند
و در وقت خواب میل کنند الموقوع الذی یشبه فی الاذن علامتش خاریدن سر مقعد
و ظهور روی با جابت طبیعت است زحیر در روده اگر پدید شده کرم ضعیف
خارد هر دم موضع مخصوص حریف ؛ چون تنقیه کنی زحیر و تشویش نیز دفع شود از
کرم ضعیف جسم بها رکنید زحیر دراق علامتش آن است که از پس طبیعت
عارض شود و چون تخم ریحان و کنوجه و اسپغول و بارتنگ و امثال اینها
بشربت قند و گلاب زود دفع شود ان شاء الله ، اگر از گرمی بود زحیر صادق
رب آبی و برنج باشد لایق ؛ باشد چه از سردی شود آن مانع شود ؛ کر بر
شفتا و ... طبیب حاذق صنعت رب آبی در علاج یکی تجربه یافت صفت
... هلیله سفید و بذر البنج از هر یک بیست مثقال افیون
ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک
مثقالی همه را کوفته و بیخته و لصید و لفت مثقال عسل سرشته هر صباح
دانگی گلوله کرده فرو برند و غذا برنج نیم داده و زیره تف داده
کنند زحیر ذرب علامتش آنست که بعد از قبض طبیعت
حرارت کند و چون تخم ریحان و کنوجه و اسپغول و بارتنگ و هندو

الفرا

وامثال اینها بشربت قند وگلاب دهند زود رفع شود تم انتهی سعال بلغم

عارض چه شود وخیر و نبود صادق میدانکه بنزدیک طبیب حاذق از خوردن

معجون بنفشج کردد بر ماده مرض طبیعت فائق

بنفشه ده مثقال تربد پنج مثقال رب السوس دو مثقال محموده یکدرم بادیان

انیسون از هر یک نیم درم همه را بکوبند و بیزند بدانکه

مثقال قند سفید صاف کرده بقوام آورد و همه را بسرشند شربت سه مثقال

کرده فرو برند و مقداری آب گرم از عقب آن بنوشند و شش مثقال

واکرا و استفراغ کنند

در ریح بواسیر طبیب حاذق هم

صاف کند باید بجوید مرغ واکرا و آب زرگش حاذق صاف در

کاسه رحم خواهد آمد تم انتهی تعم بواسیر در ریح بواسیر علیل

صادق چون کوشش کند قول طبیب حاذق محطوطی لحب مقل چندان

کردد کز دیدن خاک دران حکیم عاشق پوست بلیله کابلیه

وبلیله سیاه از هر یک ده درم سکبینج سه درم خردل سفید دو درم همه را کوفته

وبیخته بسی درم آب کنند تا که پانزده درم مقل ازرق دران حل کرده باشند

سرشته حب‌ها کنند و هر صباح دو درم فرو برند و غذا آب مرغ جوان و
ماش مقشر و اگر او اسفناج کنند باید دانست که همچنانکه حب مقل در بواسیر
نافع است اطریفل مقلی نیز نافع است و نافع‌تر از همه بقول اکثر مجربان خوردن
افتیمون با ماء الجبن است صفت اطریفل مقلی مقل سی مثقال در آب گرم
حل کرده و صاف کرده باشند و به بیست مثقال عسل که اصفر بقوام آورده و پوست
هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و آمله منقی از هر یک ده مثقال کوفته و بیخته
بدان بسرشند و از یک مثقال تا دو مثقال گلوله کرده فرو برند صفت
خوردن افتیمون با ماء الجبن آنست که پنج مثقال افتیمون را در خریطه کرده
در پنجاه مثقال ماء الجبن گرم هست چندان بمالند که مزه خود را تمام باز دهد
پس بیست مثقال شیرخشت را حل کرده و صاف کرده و سه قاشق آب
آلوی بخارا اضافه نموده نیم گرم بیاشامند و اگر قوی‌تر خواهند پنج مثقال
سنای مکی را جوشانیده و صاف کرده اضافه نمایند و ماء الجبن را چنین
گیرند که یک کاسه شیر بز ازرق را گرم کرده به قاشق سرکه که شد دلمه
کنند تا زردابش از پنیر جدا شود العلاج شق شدن مقعد
اندر مقعد اگر پیدا شود رنج شقاق * بیمار را که شد علت مشتاق * باید که

افتابه

زغالبنات پرهیز کنند چون سیب و بهی و زرک و لیمو و سماق صفت
[illegible] مقعد را دفع کند [illegible] هرگاه که سفره کسی کرد دشق کوهان شتر
باید مقل ازرق هر روز بموم زرد مرهم کردن صحت پس از آن طلب
نمودن از حق صفت [illegible] موم زرد یک مثقال و نیم در روغن
کوهان شتر پانزده مثقال حل کرده و ده مثقال آب [illegible] مثقال
مقل ازرق در او حل کرده باشند آمیخته [illegible]
علامتش درد موی در دو کرانهٔ مقعد است و در وقت زیاد خلیدن
و تیرک زدن [illegible] مقعد چه ورم [illegible] تحقیق [illegible]
چه زخون [illegible] که این است طریق در خوردن [illegible] تغییر
مکن بقول یاران شفیق [illegible]
تمر هندی ده مثقال سپستان سی عدد همه را در یک پیاله آب جوش بند
تا بنیمه کم آید صاف کرده نیم گرم میل نمایند [illegible]
[illegible] یعنی سنگ کرده و علامتش ظهور ریگهای سرخ یا زرد
یا سبز در بول است [illegible] چون سنگ در دن کرده گرد [illegible] ریگ
از درد زند کرده چه تا دک تیرک باید که نباشتا خورد صاحب آن

خاکستر چوب تاک یا آب جنگ ... علامتش اتفاق درد از موی صغر
بموی منی و عدم گرانیست ... در کرده کس چه باکر دد مدرک نافع باشد
کمادی سبوس و نمک هر روز خورد ناشتا ماء الاصول بسیار در این مرض جهت
فهند زیرک صفت ماء الاصول و رفالج گذشت ... یعنی ضعیف کرده
علامتش آنست که رنگ بول شبیه آبی بود که گوشت تازه در وی
شسته باشند [illegible] چون کرده شود ضعیف و بولت بی رنگ ازبهر
دوا فلونیا آرچنگ ز سستی اگر قضیب چون موم بود از قوت
کرده سخت گردد چون سنگ [illegible] فلفل و بذر البنج از هر یک
بیست درم زعفران پنج درم سنبل و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک
دو درم حب پسته یک درم زرنباد و درونج عقرب از هر یک نیم درم
مشک و کافور مروارید ناسفته از هر یک نیم مثقال همه را بکوبند و ببیزند
و بقدر سه مثقال عسل سرشته هر روز دو بار یک گلوله کرده فرو برند و غذا
زرده تخم نیم برشت بصمغ عربی سوده خورند [illegible]
علامتش درد موی تب تیز و دردی در رگها و نرمی نبض است و در صفراوی
تب بشد و خراشیدن و بیخوابی و زردی قاروره و در بلغمی گرانی و قلت درد

درد البول البارد [illegible]

... چون کرده ورم کند نباشد غمناک کمتر که چه بود برسم اهل ادراک
کم ماده خون بود دگر خلط دگر از دی تن خویش ببایست کردن پاک
[illegible] علامتش خروج ریم و خون قطور و فتور [illegible] اما آنکه
زریش کرده بابثر دل کنک در بول تو رلیته ها بود احمر رنگ تاچند
تفتت کند بجهت آهنگ بکجند بدو رشته اگر از [illegible]
علامتش در جمیع اقسام عسر بول است و در [illegible]
حابه و در صفرای تب تیز و [illegible] که کوید
سوزن میزنند [illegible] از ورم [illegible] ملال [illegible]
عسر بول آمده دال کر نیست بغیر خون [illegible]
مواد کن بفصد و اسهال [illegible] علامتش [illegible]
یا خاکستری رنگ است از سنگ مثانه است چه پدید گردد چه
هر دم الم بجان کند استقبال از بهر علاج این مرض نزد حکیم
بود حجر الیهود در رتبه و شان طریق اختیار کردن حجر الیهود
است که تخم حنظل و تخم کرفس و سنبل از هر یک مثقالی بجوشانند
و صاف کنند و نیم مثقال از تخم الو با جمع [illegible] در آن حل کرده

وتقبنه سفید شیرین کرده دسه دانک حجر الیهود را اضافه نمایند
ونیم کرم بباشمند و بعد الحذ دآب کنند علامتش
خروج ریم است وخون دسوزاک و بد بو یا است ازریش
مثانه است چه کرددحاصل درد که علاج ان نماید کحل چون
پاک شود مثانه از ماده در شربت ریواس سفوف مذیل
معز تخم خیار و مغز تخم بادرنک و مغز تخم خربزه
از هر یک چهار مثقال کل ارمنی و کثیرا نشاسته و سلم آلو و تخم خرفه و
طباشیر از هر یک نیم مثقال ریوند چینی یک مثقال همه را کوفته و بیخته
هر روز ده مثقال در ده مثقال شربت ریواج حل کرده میل کنند و
شربت ریواج را مثل شربت انار که صفتش در علاج عطش گذشت
سازند علامتش درد و عسر بول و علامه کر انباست
چون در مثانه بسته نفخت حاصل یکدام متواز طریق حکمت
غافل از ماء الاصول و روغن بیدانجیر در کشکه خداد و شفای
عاجل صفت ماء الاصول در علاج ریح الکلیه گذشت
مغز بیدانجیر را کوفته در آب جوشانند تا روغن

او در آب ظاهر

خود را بازده ایقاشق اندک اندک ازوی بردارند [illegible]

علامتش خاریدن مثانه و بد بوییه بول است و سوزاک [illegible] اگر از جرب

مثانه کردیده مول باید سخن مرالجان کرد قبول محمود ابن الاتان دمادم که شود

مأمور تو از علاج مقرون بحصول لبن الاتان شیر خر است [illegible]

علامتش عسر بول است بعد از وقوع سقطه یا ضربه بر [illegible] یا [illegible] مثانه

تو از خلع خللی نزدیک مجربی کند دفع [illegible] علقدم خورده است

چو دهند [illegible] واقع شود از راه مداوا الجلد [illegible] چون [illegible] مثانه

باشد علامتش بیاض بول و متعذر شدن [illegible] و نفع [illegible]

جز ما کرم است [illegible] کشته کرفتار بتقطیر البول [illegible]

تو باشی در هول [illegible] می‌خور زپه علاج اطریفل [illegible] در شام و صباح [illegible]

این قول [illegible] مراد اطریفل کبیر است [illegible] پوست هلیله کابلی و هلیله

سیاه و پوست بلیله و آمله و فلفل و دار فلفل از هر یک سی درم زنجبیل و بوزیدان

و بزباز و شیطرج هندی و شقاقل مصری و تودری زراد و کلکون و بهمن

سرخ و سفید و لسان العصافیر و تخم خشخاش ده درم کوفته و بیخته و بروغن

بادام که صفتش در قولنج گذشت چرب کنند و بچندان عسل کف گرفته سرشته

و از یکنیمه تا دو مثقال کلوله کرده فرو برند و غذا کباب کنند جبس البول
چون از سردی باشد علامتش غلبه تشنگی و برجستن نبض و سفیدی بول است
و اما هر کس که حبس بول کرده باشد دلیلست بر سوء مزاج سردی باشد یا چه دلیلست
بولش بگشاید از راه علاج کرم بوره ارمنی نهند در احلیل و اگر بوره ارمنی ممکن
نشود کمک نیشا بوری را یعنی زرد حسته سنجد بسا زند و در احلیل نهند یا دو
دانک حلتیت را که انگوزه گویند در نیم پیاله شیر خر حل کرده نیم گرم رغبت
نمایند و تا بناف در آب نیم گرم نشینند یا آب نیم گرم زمان زمان بر زهار
و قضیب و خایه ریزند و غذا آب مرغ جوان یا نخود نیم کوفته و شیره مغز کاجره
کنند و هر گاه که بول تقاضا کند بر پای خیزد تا بول گشاده شود عسر البول
خواه بیش کثرت صفرا باشد و خواه غیر آن باید انزاکه رسد زانج سوزاک
الم ... بیند الم از سبب آن هر دم باید که خورد شیره خرفه و قند هر روز زرقی
کاکنج یک دو درم نوع دیگر کاکنج و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز بادام
مقشر و رب السوس و نشاسته و صمغ عربی و کتیرا و خون سیاوشان و کندر
دریابد و کاکنج را عدس و ربرده کوبند از هر یک ده درم تخم کرفس دو درم
افیون یک درم همه را کوفته و بیخته با آب باران حب بر سرشته و قرص‌ها کنند

درم زرد دو درم

دهر روز دو درم در نیم پیاله شیره خرفه که به نقیع قند سفید شیرین کرده باشند حل کرده

میل فرمایند و غذاهاش مقشر و اگر او کشنیز تر شیره خشخاش خورند [illegible]

چون از سردی مثانه باشد علامتش عدم تشنگی و خروج بول بی سوزش است

[illegible] در حبس البول اگر زرکند ربع درم از سعد برابرش نبات افزوده نرم

سوده و بقند سوده آمیخته میل کند . آلوده نشوی از او بر [illegible]

[illegible] چون از سستی عضله مثانه باشد اگر از غلبه رطوبت شده

سردی زیاده و بد رنگی قاروره است [illegible] در جواب کنند [illegible] که

مدام ، پرهیز کند از کثرت میل طعام [illegible] داند

دم صبح از آن و دانگی که شام صفت برشعثا [illegible]

[illegible] که عبارتست از عطش مفرط و آب خوردن دائمی و خروج بی

در اندک زمانه متغیر گردد [illegible] ای الحمد با علاج ذیابیطش دانم ، گر آمده

بعلم حکمت عالم ، فرمای که صاحب ذیابیطس را ، با قلیه کدو و اسفند رحم

[illegible] غوره انگور ترش و شیرین را فشرده صاف کنند

و بجوشانند تا غلیظ شود [illegible] چون از ضعف جگر باشد علامتش

مایل بودن برقت [illegible] باشد چه ز ضعف جگرت بول لازم

ضعف قوت از آن زیاده گردد هر دم گر شربت زرک را بجز غوله خوری
میدان که بزودی این مرض گردد کم صفت شربت زرک در علاج اسهال
مذکور شد شرح اعراض مذکوره نظم ضعف الباه چون از سردی یا تشنج آلات منی باشد
علامتش دشواری خروج منی باشد رباعی با تو چه ز ضعف باه دلخسته مدام کار تو
نرسد بوقت صحبت تمام هر گاه که خاطرت کشد سوی طعام مغز سر
عصفور خور و بیضه خام نظم در تدبیر آن تولد این مرض از آنجا رسد
[illegible] از کثرت [illegible] جماع ای [illegible] تمام بازیره و زنجبیل خور فرخ حمام
از یابس [illegible] مردم از بادرد طب مخ [illegible] مدام فرخ حمام
بکوبند [illegible] باشد و یابس [illegible] زنجبیل و بادرد طب نظر خرفه است
دیگر که از اعلت [illegible] گویند [illegible] ای علت آنست از خصلت معلوم
محمود بود علاج این مفهوم [illegible] حرارت [illegible] بود
صحت علت [illegible] صبر سقوطری [illegible] الثیل
و هیون از هر یک سه درم تخم خطمی [illegible] و [illegible] از رق و کثیره
از هر یک نیم دانگ [illegible] همه را بکوبند و بریزند و نیم درم
غاریقون [illegible] کوفته در مغز [illegible] و [illegible]

و اسفناج کنند عذیطه یعنی علتی که چون صاحبش مجامعت کند غایطش
بوقت انزال دفع شود حدوث این علت از سستی عضلات مقعد و
وکثرت تلذذ است بیت هر کس که از آن عذیطه گردد مغموم بر لوح
بیان کنم علاجش مرقوم تکمیل کنی چه نازو یا بهر شیاف مرفوع شود علت
وصحت معلوم صفت شیاف نازوی سبز با سوراخ زکوفته و بیخته بسرشت
حب الآس که صفتش در علاج [illegible] گذشت بسرشند و شیافها ساخته صبح
و شام بردارند و غذااش سماق خورند بیت که بیان فتح مشهور است
بیت هر صاحب فتق نزد عقل است حرام از جماع و جنابت حمام
تا علت مذکوره زیاده نشود بلکه باید بعصابه بستنش وقت قیام مرض [illegible]
گویند که عضو را بحرارت و رطوبت گرداند چون آب گرم ورم انثیین
[illegible] علامتش درد و موی سرخی لاس است و در صفراوی زردی آن
رباعی در خصیه ز صفرا چه ورم گشت عیان باید که خوری مسهل و منضج
میدان بسیار ز خون اگر موجب آن فصد طلب کن که کند خون بیرون
قرحة الذکر از قرحه کی که بر ذکر دید الم بگرا نکه بجو پاک ز اصناف
ورم فرا که کنند زمرتک و توتیه مدهوم از روغن گل بحشه رسانند مرا سم

مذکور موم کافوری یکمثقال و نیم درم هفت مثقال روغن گل که
صفتش در قرحة الحلق مذکور شد در سه مثقال آب سیر که حل کنند و حب
الرمان مغلو یعنی دانه انار بریان کرده و مرتک یعنی مردارسنگ از هر یک
چهار مثقال کوفته و بیخته اضافه نمایند و صلایه نمایند تا مرهم شود
چون زفت بهی بر ذکر از بهر عظم کرد و عظمش پدید به
رنج والم و زفت میسر شود بهر طلا بیار علق را و خراطین را هم
طلا کردن زفت به ذکر آنست که زفت را بقدر حاجت بگیرند و به کارد
گرم کرده بر روی ذکر بالش آب نرسیده و تنگ کرده نیم گرم طلا کنند و
بگذارند تا سرد شود و بچسبد و لعنف بردارند و باز نیم گرم طلا کنند هم
چنین هر روز ده مرتبه طلا کنند و بردارند و باز نیم گرم طلا کنند تا وقتیکه
عظم پیدا کند و طریق طلا کردن علق که زلو باشد و شلوک نیز گویند
و خراطین که کرم سرخ دراز است که در میان گل میباشد آنست که به آب
پاک بشویند و در سایه خشک کرده بکوبند و بیزند و بروغن کنجد سرشته
صبح و شام طلا کنند تا وقتیکه عظم پیدا کند
یعنی بسیار آمدن حیض چون از غلبه خون باشد علامتش سرخی چشم و پری رگهاست

چون از

وچون از رقت خون باشد سرعت خروج دم و مایل بودن بزردی [illegible]
در کثرت طمث چون لعوق حمرت عین . چیزی بنوعی چه فصد داشته ندیای با رقت
دم متغلظش کم ندی بسیار شود سیل دم و کرد دستان شد بستن ست و ثدی
پستان و مغلظ چیزی که ماده را غلیظ کند چون حریره و کوشت گاو [illegible]
[illegible] یعنی بسته شدن خون حیض چون از افراط سمن بود علامتش
وجود است و چون از شدت باشد که سببش بلغم است علامتش سستی التفات
و دیر جستن رگ و سپیدی رنگ قاروره است . [illegible] چون حیض
شود بسته از افراط فربهی سمن باید که کمی بکند تا هزیل بدن از سده
اگر بود به تفتیح میده ز مفتحات و گرم است بلکن منفع چیزی را گوئید که
دفع ماده کند که سبب سده شده باشد چون کرفس و انیسون [illegible] یعنی پرده که
بر دهن فرج حادث شود و مانع جماع شود [illegible] هرگاه رتق نا توان
گردد زن . مردش نتواند که شود ضربت زن . میدان که علاج ان نزدیک
حکیم .. ممکن نبود بهیچ غیر از آهن [illegible] یعنی پیش آمدن زهدان
علامتش درد عظیم در عانه و مقعد و تکیه گاه و پشت و لرزیدن اعضاست
[illegible] هر زن که نتواند حمل کند عیان باشد چه رطوبت رحم باعث آن

از بهر ازاله‌اش برو زحمت بسیار ؛ میکن قبلش ز غالیه غالیه دان صفت
غالیه در خفقان بسرد مذکور شد ؛ با[illegible] که صاحبش بمثابه زن حامله
است از بزرگی شکم و لیکن بی حیض و غیران چون از باد غلیظ باشد علامتش
انتفاع بفشردن و مالیدن است ؛ باب ؛ از باد غلیظ گر رحم گشت عیان ؛
بشنو سخنی که بود بی نه زبان ؛ گر دست دهی که درد ماء الاصول بینی
ز دواره مرض را پایان صفت ماء الاصول در ریح المثانه دانسته شد
[illegible] که چون مرغ در هر چند گاه عارض شود و از وی بیخودی
دست بدهد چون از جنس صرع بود علامتش راحت یافتن از سیلان
رطوبت رحم است در وقت ظهور علت و فرق میان این علت و صرع
آنست که درین علت عقل بیکبار زایل نشود [illegible] زن را چه شد از جنس
مرد زهدان ؛ رنجی که رخ نموده بهر چند از آن ؛ انزال به جماع و ریکه
دکاه ؛ مردی باید قوی و پر زور و جوان [illegible] یعنی باد زهدان علامتش
درد زیر ناف و متضرر شدن از چیزهای باد انگیز مثل باقلا و لوبیا و
نفع یافتن از چیزهای باد شکن است چون بادیان و انیسون ؛ باب ؛
از باد رحم چه مضطرب گردد زن ؛ زان سان که ز گرد باد نسرین و سمن

باید دلم بلطف فهم

باید که بشکل غنچه ترتیب کنند . برزی که بچه بادیان باز شکن [illegible]
که باد رحم را بشکند بادیان و انیسون و تخم کرفس و سداب و صعتر بالسویه کوفته
و بیخته بعسل بسرشند و برزها ساخته یک یک بردارند [illegible]
چون از صفرا باشد علامتش گرمی رحم باشد با سایر علامات غلبه صفراست
دوائی هرگاه زن بسیاری صفرا داشته باشد خار رحم زن بگیرد قوت زن
الکاه بقدر قوتش مسهل ده تا باز رحم و لبش لطافت زن [illegible]
[illegible] که دوانه چند روز برگ [illegible] زوان [illegible] گردد چون بواسیر رحم
عارض زن درد رحم بسیار شدن [illegible] رنگ زن [illegible] و اگر زن
دهن دهان رحمش [illegible] بسبب [illegible] و تنگی [illegible] دهن بفتح
دال مهمله مالیدن روغن بست و لبوب جمیع لب و مغز را کوبیده و خوخ
شفتالو و تخمش زردالو است [illegible] علامتش درد و
و تنگی الحم شدن و گرد رحم مجامعت [illegible] زیرا بر رحم شقاق
کردد جراحات . سبب اینکه در زیاد به بیان سودمند دارد ملاین از راه
دوا . لکن نرسد زود بعضی عرز ریان علاج شقاق که شقاق
رحم را سود دارد بنفشه و تخم خطمی و تخم [illegible] ز [illegible] هر یک سه درم

ببستان بی علاج دهر را در یک بابه آب جوش بپزند تا بنیمه آید صاف کنند
و بده مثقال ترنجبین سفید شیرین کرده نیم گرم بیاشامند و غذا اگرا
د اسفناج یا بپیه ماکیان یا بط کنند فی التراتیم علامتش درد و
فروح رحم است و زرد آب بیاید از ریش رحم زنی که آید انفعال
زان بیش که زخمش رود تاب و توان ؛ چون یاکی [illegible] زنده اش
فرزجه ساز از کندر و کلنار و قشور الرمان یعنی کندر و کلنار و قشور
که پوست انار است از هر یک نیم مثقال همه را بکوبند و بپزند و باب
برشته فرزجه سازند و در میان پنبه پیچیده در فرج نهند م و قسم
علامتش در جمیع اقسام عسر البول است و درد موی تب و سرخی قاروره
و در صفرا در تب تیز و شدت درد و در بلغم نرمی و آماس و در سودا
در محکمی آن رباعی آماس رحم اگر زخون گشت عیان ؛ وصد صافن
ای زن و نافع دان ؛ ان لحظه که خلط دگر آید پیش ؛ نافع باشد
اگر دهی دافع آن صافن رگ کله است از جانب اندرون
[illegible] اگر انتخه بعد طهر بردارد زن الغاه
رسد بمرد بر دو حسن ؛ جملن در تن زن زمرد زه باید آب بنود

بگیر لم ان [illegible]

و دیگر مجرب [illegible] دو کلید
ثقل طرف راست دلالت بر پسر کند
و ثقل طرف چپ دلالت بر دختر کند
قدری تا قلیل از روده
و چون [illegible] مخنقه [illegible]
خرس بر یا شراب ممزوج [illegible]
[illegible] احمر
بیرون آید کند و از رحم زده ماده زن
[illegible] را ماز جره کاو
و چون زن زاد و زاید رحم
همواره کند بعد از طهر و بعد از جماع طبیعت را
باید از زن را فرزند شود [illegible]
و الا تا قرار [illegible] خواهد بود [illegible]

عجبی که زن شود آبستن • و طریق برداشتن نطفه آنست که در پیه چکش ساخته بکوبند

و بنیزند و بعض برشته فرزجه کنند و بعد از آن که از حیض پاک شده بردارند

که چون زن بردارد آبستن شود • در منع قبول

حمل این نکته زمن بشنو که نکوترست از در رجان • هر زن که بردت قبل د تهدش

بدهند • هرگز نشود زان جگس آبستن

گر بوده بزرد ربردارد زن • چون بچه شود د برکه اش ...

سوده را در او دض دهند • ...

مذکور آنست که تخم گل ... در ... کنند و انگشت

میانی را بگلاب یا آب ترکنند ... انگشت را

در آنجا تاب داده بیرون آرند • پسر یا دختر

بشنو سخن ابو حیا صاحب فن • در باده که زن شود آبستن • فرزند اگر

نرینه باشد اول • ظاهر گردد عظم سینه در امین ... زن ...

گر گوش کنی سخن بوجه احسن • گویم بتو تدبیر زن آبستن • باید که

بوقت حمل پرهیز کند • از رگ زدن و دوای مسهل خوردن • ...

وضع حمل • گیرد بدست چپ زن آبستن • سنگی که ...

در امتحان الحامل والعقر

حنین بن اسحق تصریح نموده چون

یکدانه سیر مقشر که با سوزن سوراخها نموده

زن حمول ... نماید هرگاه صباح از

رائحه سیر از دهان او ظاهر گردد بکر نخواهد بود

و چون بوره سرخ را با صدف با آب ...

... بیند و در بینی دختر سعوط کنند هرگاه عطسه

... آورد باکره است والا فلا و بعضی ...

... وقت حامله

و همچنین سیر ... چون ...

... باشد ... خواهد بود ... هرگاه

... باشد ... خواهد بود ...

زحیر زن ببرد بیاید فرزند زود باشد اگر حمل بوضع نزدیک آمدن باید
چون خوانند کعک را صاحبش که گردد حادث
از جذبه علت موضع سردی و اعضا کرانی علامتش باشد رطوبت از
قصب میکن عیان کشنده ورم رو قبضه تو برایت کمان الحجه شده خم تو قد
طلا کردن طریق و نشان تو آید داروی تاثیر طلا زرد و حریره الزریره
طلا کنند گرم نیم سرشته بعض و بندد بر بکوبند که آنست زیره دانه قصب
و گرمی جگر و انقطاع عطش و سردی علامتش باشد بلغم از چون
الظهر وجع کرشد اگر بلغم از سبب تقدم علامتش باشد گران بار از چون
مالیدن گران بار برداشتی جز باشد آن مسهل تحلیل در که باید حیلتش
شد معلوم القضیب قرحه در گل روغن صفت دان نافع کلکش روغن
موضع آن زردی و سرخی صفراوی و دموی درد علامتش
باشد تو مفاصل درد چنان تیرگی سوداوی در و سفیدی بلغمی در
باشد دیگر اخلاط در بیرون تن از فصد بطریق کن خون خون از
کردن اختیار طریق غاریقون شقیه زهر بجوی شد عارض این
است ترکیب خواه و مفرد خواه نافع المفاصل وجع در غاریقون

نافع

سنای مکی خالص پنج مثقال گل نیلوفر در بابه وگل سرخ و پر سیاوشان

و بادیان و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو مثقال سورنجان نیم کوفته

یکمثقال و نیم سپستان سی عدد آلو بخارا پنج عدد همه را در یک پیاله آب

جوش بنهند تا نیمه آب بماند صاف کنند و شیر خشت نه مثقال شیرخشت در آب آن

حل کرده یکمثقال غاریقون سفید بمویز منقی [illegible] ده نیم گرم

نبات [illegible] و غذا آب نخود و نیم کوفته و مرغ و بریان و ماش مقشر [illegible]

کنند [illegible] از خون [illegible]

گرمی موضع درد و سرخی چشم [illegible] با سایر علامات غلبه خون

[illegible] از درد سر کسیکه گرد [illegible] گرد [illegible] از حد

افزون از راه مداوای تو صحت یابد گردی چه [illegible] آتش راه

نمون [illegible] در آماس رحم دانسته شد

چون از بلغم باشد علامتش سردی ملمس وگرانی سر دن و زیاد شدن درم

در شب و کم شدن در روز با سایر علامات غلبه بلغم است ای گشته

عیان ز بلغمت درد سردن حالت شده از درد سردن دیگر گون نافع

بود از بهر تو اطریفل خورد هر گاه در تقویت از غاریقون صفت اطریفل

خورد در خیالات گذشت تا کیفیت تقویت شحم بغاریقون آنست که

بدو مثقال ان یکمثقال غاریقون بموینه بر گذرانیده آمیزند و گلوله‌ها کرده

فرو برند و غذا نخود آب خورند یعنی درد رگی که انرا [illegible]

وقوبن نیز خوانند و آن دردیست که ابتدا کند از جانب وحشی ران و

نزول کند با انگشتان پا و آن رگ از جانب وحشی ران است تا سر انگشتان

از عرق النسا که گردد محزون تا دم بدنش الم نگردد افزون

خلطی که رسیده است این بیمار ضعیف را باید که کنی از بدن او بیرون

[illegible] که دردی بود در بندهای انگشت پای حدوث این علت بیشتر

از ماده حاره رقیقه است [illegible] بازم بعلاج نقرست راه [illegible]

باشد که از این ورطه بری راه برون رگ میکن و رگ میزن مسهل

مخور گر ماده صفرا بود و بلغم خون [illegible] یعنی بیماری که

ساق پای بدن ساق فیل بزرگ گردد علامتش در سوداوی جراحت

است و در بلغمی علامات ان [illegible] ای کشته زداء الفیل جانت محزون

مردم خلط های تو گردد افزون خون از تن خود بعید میکن تو بدر

از خلط غلیظ پاک میا زد رون [illegible] یعنی علتی که رگهای ساق

پای فرو [illegible]

پای قوی کردد و بیرونی کیره کره ظاهر شود چون از خون سودایی باشد علامتش
سرخی رنگ مایل بسیاهی است و چون از خون بلغمی بود سفیدی رنگ مایل بزردی
کردد و چه دل توازد دلیل خوردن • زن بس که رهی بعضد اکثرت
خون • کار بطریق فصد کار بسیعت • مکن زبان بلغم و سودا بردن •
یعنی تب بکرده و آنچه که از علامات خون باشد علامت
می بود که از غم حادث وقوع غش بود از غم مفرط است و علامت
تب دائی و سرخی چشم و دردی ... بول است • از غم تب
چه کردید قرین • شادی طلب ...
سو بنوخوس • رگ زن که علاج ... یعنی تبی
که از عفونت بود علامتش تب دائم و سرخی چشم و رنگ و دردی دیگر
اعضا و بد بویی بول است • ای از تب مطبقه دلت گشته غمی •
آماردم از رنج و جان تو مباش • باید زدنت رگ و ملین خوردن •
تا روز سیم که رسم و عادت شده این ... که در تب مطبقه
موافق بود تمر هندی و آلوی بخارا و کشته ترش از هر یک پانزده مثقال
عناب و سپستان از هر یکی عدد شب در آب گذاشته صباح آب آنرا

باشند و غذا ماش مقشر و اکر ادو کشنیز تر و قتی آب تمر هندی کنند
بعض تب صفراوی خواه لازم باشد بعض دایم یا دایر بعض یکروز باشد و یکروز
نباشد علامتش تشنگی مفرط و درد سر و بیخوابی و زردی قاروره است
از غب دل خفته است چه گردید علاجش مینوش سکنجبین و نقوع می باید
در اول اگر طبیعت قبض باشد از حقنه مناسب بنماید تلیین صفت سکنجبین در
نفحة الطیب مذکور شد که در ابتدا غب مناسب است بنفشه و خطمی و
خبازی و ساق نیلوفر و عنب الثعلب از هر یک ده مثقال عناب و سپستان
از هر یک بیست عدد مغز کاج و جو نیم کوفته ده درم همه را در دیگ با آب
جوشانند تا نیمه آید صاف کنند و قدر ده مثقال ترنجبین بیست مثقال
در آب آن حل کرده و صاف کرده ده درم روغن گاو اضافه نموده و نیم
گرم حقنه نمایند و غذا ماش مقشر و اکر اد کدو و کشنیز تر با آب تمر هندی
خورند و روز هشتم یا دهم یا دوازدهم یا شانزدهم تب مسهل دهند
که نزد یک مجربان نافع ترین مسهلات است تمر هندی
سی مثقال بنفشه ده مثقال عناب بیست عدد شب در آب گذاشته صباح
صاف کنند و بیست مثقال شیر خشت و ده مثقال مغز فلوس در آب

آن حل کرده دهند

در آب آن حل کرده و صاف کرده و یک مثقال روغن بادام که صفتش در تقطیر البول
دانسته شده ضم ساخته میل نمایند و اگر غب غیر خالص باشد علامتش آن است که
نوبتش از دوازده ساعت تجاوز نکند پنج مثقال سنامکی خاصه را جوشانیده و
صاف کرده اضافه نمایند و غذا آب نخود نیم کوفته و مرغ جوان و ماش مقشر و کنیزه
و کشنیز تر کنند و به وقت خوردن [illegible] [illegible] ذاتی لبه
و خواه ماسه و مواظبه [illegible] علامتش [illegible]
اعطای قلت تشنگی و کثرت خوالت [illegible] از شربت [illegible] دلت [illegible]
کرده عنب الثعلب جدیده قرین [illegible] سکنجبین [illegible]
بشربت افسنتین [illegible] افسنتین [illegible]
نیم کوفته ده درم همه را در یک پیاله آب بجوشانند تا نیمه آید صاف کنند و
سه مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید و
از این شربت هر صباح پنج مثقال و از شربت سکنجبین که صفتش در غب
گذشت پنج مثقال در عرق [illegible] آب حل کرده هر صباح میل نمایند و غذا
آب نخود نیم کوفته و ماش مقشر و فلفل و زنجبیل و اسفناج کنند و اگر
خوف ضعف باشد مرغ جوان اضافه نمایند و بعد از نضج ماده مسهل دهند

[illegible] که هی بلغم را نافع بود سنا مکی خالصه بجنتقال لسفایج نیم کوفته

وتخم کاسنی نیم کوفته و پرسیاوشان و بادیان وتخم کرفس از هر یک دو مثقال

زرلشک سه مثقال سپستان سی عدد همه را در یک کاسه آب جوشانیده تا نیمه آید

صاف کنند و ترنجبین و شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک ده مثقال در آب

ان حل کرده و صاف کرده نیم مثقال غاریقون بموبینه پرکذرانیده و یک مثقال

روغن بادام که صفتش در عنب مذکور شد داخل ساخته نیم گرم بیاشامند

[illegible] خواه ربع لازم یعنی دائمی و خواه دائره یعنی سه بگیرد

در روز چهارم بگیرد از تب خمس که چهار روز بگیرد و در روز پنجم بگیرد از تب سدس

که پنج روز بگیرد و روز ششم بگیرد دائم جراعلامتش کوچکی نبض و تیرگی بول

و کرانی اعضا و فکر فاسد است [illegible] سوداوی اکر ربع تب از گاوزبان

از قند و گل بنفشه شربت جوشان هر روز یکی قاشق از آن اندر آب

حل میکن و مینوش بتخم ریحان [illegible] گاوزبان کوهی و بنفشه کبود

از هر یک پنج مثقال در یک پیاله و نیم آب جوش بیده تا نیمه آید صاف کنند

و نصف مثقال قند سفید صاف کرده امیزند و بجوش نند تا بقوام آید هر

صباح یکقاشق در هفت قاشق آب حل کرده دو مثقال تخم ریحان و قدری

بسیار داخل [illegible]

و قدری گلاب داخل کرده میل فرمایند و باید دانست که حمی سوداوی اگر
سوداء دموی بود فصد باید کرد و اگر صفراوی و غیر آن بود مسهلی که مناسب آن
باشد باید داد . که حمی سوداوی را مفید بود خواه آن سودا محترق از صفرا باشد
و خواه غیر آن سنای مکی خالص پنج مثقال بسفایج نیم کوفته و گاوزبان و پرسیاوشان
و بادیان و شاهتره و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو مثقال عناب بیست عدد آلوی
بخارا ده عدد همه را در یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه کم آید و صاف کنند و چهار
مثقال شیرخشت و ده مثقال مغز فلوس در آب آن حل کرده و صاف کرده
نیم مثقال غاریقون سوده بر آن ریزند و بیاشامند ...
حمی بلغمی مذکور شد اضافه نموده نیم گرم رغبت نمایند و غذا آب نخود نیم کوفته و مرغ
جوان و ماش مقشر دارچینی و اسفناج کنند . علامت حمی تب
دائمی دقی و آن باریکی نبض و بی رنگی قاروره و برافروختگی رخساره بعد از
غذا است . ایراکه زدل بود بدق تاب و توان میده زبد
علاج آن ناتوان . قرص کافور و شیره خرفه و قند . آب جو و ماش و عدس
و مرغ جوان ... مغز تخم کدو و تخم خیار و مغز تخم خربزه و مغز
تخم کاهو از هر یک پنج درم گل سرخ و ربسوس و طباشیر از هر یک سه درم

صمغ عربی و صندل سفید و نشاسته از هر یک دو درم باریان و کافور از هر یک
درمی همه را بکوبند و بیزند و بلعاب اسبغول سرشته قرصها کنند و در
صباح یک مثقال در نیم پیاله شیره خرفه که بقند سفید شیرین کرده باشند حل کرده
بیاشامند [illegible] از ماش و عدسها و غیر آن [illegible]
عضوی که ورم کند چه پشت و پهلو و چه دست و چه پا و چه بناگوش و چه روی
گر ماده خون باشد رگ زدن باید و گر خلط دیگر باشد مسهل جو [illegible]
که اما اگر باشد در غایت سرخی و علامتش تب تیز و درد و تیرگی زدن است
[illegible] انزا که نبود [illegible] باید که حقنه آورد طبع فرو [illegible] از اشربه
[illegible] و شراب نارنج و از اغذیه [illegible] آب جو و ماش و کدو و صفت
شراب نارنج در علاج صفرا در گذشت [illegible] یعنی سرخ باد علامتش
سرخی بود که چون انگشت بر وی نهند مایل بزردی شود و چون بردارند باز
سرخ شود [illegible] عارض کس مسهل جو تا پاک شود ز خلط
صفراوی او و در شام و صباحش به تعدیل مزاج شربت سکنجبین
کند و آب کدو و صفت شراب سکنجبین در علاج بلغم مذکور شد کیفیت آب
آب کدو آنست که کدو را در خمیر گرفته در زیر آتش نهند تا پخته شود

بیرون آرند

بیرون آرند آنچه دارد بگیرند ... علامتش انتفاع بآروغ و
خروج ریح ... ریحی چه بعد ورم انتفاخ معده کم نشود تا زنگی باد کر
معده رم غلظتش زبر تحلیل . خاکستر گرم کرده بروی معده نهند انتفاخ چیزی
را گویند که از وی باد تولد کند چون لوبیا و بلطف چیزی را گویند که باد را
رقیق کند چون زوفا ... تولد این علت از بلغم رقیق باشد
جون باد ورم رخوشود اهم خانه . به زان بود که ریشه کرفس ... دانه
طلا کنند رضی و نطرون ممزوج با آب مورد یا دولانه
نطرون یعنی بوره ارمنی تحقیقا ... بدو زان آب
سرکه و آب مویز مورد یا دولانه ... گرم ...
خنازیر که ... خورد و محکم ... بره
حدوث اینمرض از امتلاء و قصور هضم ... دماغی هر کسی که گرفتار
خنازیر شده در معده اینمرض تقدیر شده چون گرد ضماد فلفل
و خطمی و زفت کارش بره علاج و تدبیر شده صفت ضماد مذکور
فلفل دو مثقال ... خطمی یک مثقال بکوبند و به تیز ند و زفت ده درم
بگدازند و همه را باهم سرشته ضماد کنند سلعه که ... بشکل خنازیر

تا بگوشت چسبیده نبود و گاه باشد که بقدر خربزه شود و تولد این مرض از
بلغم غلیظ است علاج رخ هستهٔ دل که سلعه پیدا کرده در دایره جسته
دلان جا کرده گرد اورده بمعنقه کرده طلا آورد کیف انجه عتا کرده
صفت ادویه معفنه زنگ آب نرسیده و توفال مس زهر ریک
و متقوب زرنیخ و بوره از هر از هر یک مثقالی بکوبند و به نیز نود
بره مقدار روغن گاو که صفتش در وجع الظهر گذشت نیم گرم طلا
کنند شلّه تا اسی توند شبیه سلعه اما از مقدار فندقی زیاده نشود علاج
غده که بی سلعه در شکل شبیه چون عارض کس شود جه حالا جه فیقیه
باید که بالیه و بربندی سرب بر موضع ان بقول اهل تنشیه سرطان
که تا سی تبوگرد مشکل مایل بسبزی و تیره که و در حوالی ان رگها بر جوا بسته
و ممتنع شده باشد علاج رنج سرطان کسیکه پیدا کرده اندوه و غمش
بجان و دل جا کرده دفعش نتوان ولی جاوی نبود در تنقیه سعی
کرده دوا کرده فایده تشقیق منع دارا زیادت علاج آم که ابرا
سرطان جمیع اعضا گویند علامتش سرخ رنگ مایل بسیاهی و تیره گی
دیگر تنفس و کرخ آواز و بسیاری عطسه و بسته شدن منفذ بینی

و الیوا عده مادر

وظهور غده‌ها در اعضاست   انرا که لبو رنج جزام ازکه دمه باشد

عرضش کزین مرض کرده به   باشد چه علامات فزدیه دنش بکشای

رک وطبخ افتیمون ده صفت طبخ افتیمون شنار که خاصه اهفت درم پوست

هلیله کابلی پنجدرم بسفایج نیم کوفته وبنفشه وجابان وپرسیاوشان وتخم

کاشنی نیم کوفته ازهریک سه درم عناب وسپستان ازهریک بیست عدد آلوی

بخارا پنجعدد همه را در یک کاسه آب جوشانیده تا نیم کم آید صاف کنند

وپنجدرم افتیمون در خرقه بسته کرده در آب ان بمالند تا مزه خود را باز دهد

بیست مثقال ترنجبین سفید وده مثقال شیرخشت در آب ان

حل کرده وصاف نموده یکمثقال روغن بادام که مقشر در طبخ سوداوی

مذکور شد اضافه نمایند ونیم کرم رغبت نمایند وغذا آب نخود یا کوفته

وکوشت ماکیان فربه وداروچینی زعفران واسفناج کنند حجره ابیض لک

یعنی آتشک علامتش انکه پوست رالخورد وبسوزاند دانه کج بکوشت فرو

رود وچون خشک شود داغهای سیاه بماند دباغی از جمیع تن توجون شود

افسرده شنو که ابو علی حنابی فرموده باید که به طلا زبعد مسهل ممزوج

کنز بیرکه حقیقی بوده نمله یعنی جوشهای ریزه که با خارش

دیوزش بعد حدوث این علت از صفرای حریف لطیفت بقاعجی
این تن زبرد زملهت افسرده تشویش مکن اگر نبود افزوده صفراچه برون
کنی بمسهل زبدن سودت کند از ان شوی آسوده نفاط که جوشی
بعد پرآب شبیه بآبله که از سوختهٔ آتش حادث گردد نولد این مرض از تصعد
بائیث واحتباس ان در تحت جلد است ماعی گردد رتقاط چون تنت
فرسوده رگ زن که همان زمان شوی آسوده میاز تقاف یک بکش او برد
می باشی جدا زاندروت سوده تیهای که از دلم گویند چون از غلبه خون
بعد عندمش سرخی رنگست یا محب ای گشته دل فوازالم آزرده آ
زرده کیست از دم طبیبانکرده یا بم لصحت جه بهر بنیم ترا بکن ده رگ
خورد دو ملای خورده [illegible] که تراوجمیع مرضهای دموی را دفع کند
عناب وسپستان از هر یک پنج ده علاو تمر هندی وآلو بخارا از هر یک
ده مثقال عنب الثعلب وتخم کاسنی نیم کوفته وگل نیلوفر از هر یک سه درم
همه را در یک پیاله ونیم آب بجوش نند وصاف کنند وچهارده مثقال
ترنجبین سفید در آب ان حل کرده وصاف کرده نیم گرم بیاشامند وغذا
عدس مقشر وکشنیز تر واگر اوقات آب تمر هندی کنند وبعد از فصد.
وتیلای طبیعت شربت آب لیمو یا غوره یا سرکه بیت مثقال به نخ مثقال

[illegible] باد [illegible]

هر معالجه که بعد از اول [illegible] مدتی [illegible] فورا [illegible]
[illegible] از [illegible] نکند از [illegible] نموده
[illegible] نموده [illegible] نشد [illegible]
[illegible]
والسلام

روغن گل یا روغن کنجد و قدری گلاب آمیخته نیم گرم بمالند و صباح بحمام روند

عصف یعنی جوششهای سرخ ریزه که عضو را بگزد چنانکه گویا سوزن

میزنند حدوث این علت از بخارهای غلیظ ترشی باشد که

عصف بود چه دردی و جوششی باید که بحمام رود بیگه دگاه در خارج حمام

رسد فایده کند از غسل با آب سرد انتم البته بنماید یعنی جوششهای

خورد که با سوزش و خارش بود و نیمه های ریزه لوا الته شد ان

مسام عارض شود هر بامی چون عارضه بیرت لیلت نا گاه اید لاغر

دارو مسهل خواه الحمه بگلاب بیخته گرد و روغن گل یا اوقی

با قلا بیکه دگاه صفت ادویه ملا گرد با قلا بیرزه نوشانیده کرده نشاسته

روغن گل ده مثقال آب سرکه قدری همه را بهم آمیخته نیم گرم طلا کنند

سعفه یعنی جوششی که اکثر بر سر پدید آید و از وی رطوبتی ظاهر شود

مثل عسل و لعاب که رقیق بود و ظاهر شود و شیخ گوید دباغی

از جمله سعفه است چه شد هایی تباه گر میل عفونت بود مسهل خواه

مسهل چه شود خورده زراک و اشنان با سرکه ضماد سازد ر بیکه دگاه

صفت ضماد زراک سیاه ده مثقال اشنان نیم مثقال بکوبند و بیزند و با آب سرکه

صفت معجون اسهال...
صفت سفوف مفوس...
صفت سفوف مفوس
صفت سفوف...

سرشته حلا کنند بلغیه که از جنس سعفرت و انرا بشره جوز رد کی خوانند

رباعی بلغیه ترا چو عارض آید ناگاه رنج و الم بگمان در دل با بد راه

باید که پس از تنقیه از بهر و انشق با سرکه کنی ضماد در بلغیه دلاه

صفت ضماد گل ارمنی ده مثقال در قیصت مثقال آب سرکه حل کنند و پنج

مثقال صبر سقوطری سوده اضافه نموده ضماد نمایند فرنگیه یعنی آبله

فرنگ ... آتش ... در دنبد هاست ار تجی در آبله فرنگ

ای صاحب جاه برتو ... خود دار نگاه ... میکن

دا فراط مکن در صحبت ... علاج فرنگیه

ار آبله فرنگ حال تو تباه دست شده از دامن صحت کوتاه

در هر دو سه ماه فصد کن این علت از فصد شود رفع بوجه دلخواه

... علاج فرنگیه رفع فرنگیه چه در درد ... وجه شاه

باید بحدیث بنده نیکو نخواه یا از حب سیماب خورد یا از سفوف

یا دود کند چو سخن شد کوتاه صفت حب سیماب فلفل چهار مثقال

هلیله کابلی سه مثقال کوفته و بیخته سیماب هفت مثقال قند سیاه پانزده

مثقال آرد میده و روغن گاو از هر یک شش مثقال همه را بهم آمیزند

این حب ... بیشتر ...

...

وکف‌ها کنند تا سیماب کشته شود پس چهار ده بخش سازند هر روز دو بخش را
دو گلوله ساخته یکبخش را صباح و یک بخش را آخر روز فرو برند و خود را با عتدال
بپوشند و تا وقتیکه موجود شود شیر برنج بی‌نمک و یا چهره یا نرغاله بی‌نمک

خورند **صفت سفوف سیماب** پوست هلیله زرد و پوست

هلیله کابلی و پوست بلیله و فلفل از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته سیماب
هفت مثقال شکر شانزده مثقال همه را بهم آمیزند و کف‌ها کنند تا سیماب
کشته شود پس چهار ده قسم سازند هر روز یک قسم را یکی صباح و یکی آخر
روز کفه زنند و قدری گلاب از عقب آن بیاشامند و خود را با عتدال
بپوشانند و تا وقتیکه صحت شود غذا همین کنند که مذکور شد

کردن چوب شش مثقال است بخش کنند و هر روز یکبخش را در ظرف
آهنی کرده در زیر دامن دود کنند و خود را با عتدال بپوشند و پیش از
دود کردن پارچه کرباس بر گرد گریبان دکردن خود بپیچند تا دود
از گریبان بدماغ نرود که قوت بینائی ضرر میرساند و تا وقتیکه صحت شود
غذای مذکور خورند هم در علاج فرنگیها به فرنگ رباعی از رنج فرنگیت
چه شد کار تباه گویم سخن درد دل خود وا رلکاه نزدیک محبان موافق افتد

نسخه حب سیماب طریق دیگر
سیماب خرمای بی‌خسته
آب ۳
کشنیز اردی
پسته مغز
نیم ۱

رطوبات را داخل هم نموده
آنقدر در هاون بکوبند که
سیماب کشته شود بعد حب سازند
هر یک بقدر ماش هر روز
صد و پنجاه دانه صبح بیست دو
دانه غروب آفتاب بیست
و سه دانه تا سه روز والسلام

حب فلیان
شنجرف سیماب تنبک
۲ ۲ ۲
کات ابود نارو
۱ ۱
عاقرقرحا تنبکو
۱ ۱

قیروطی چوب‌ها به هر دلخواه صفت قیروطی دیگر موم نیم مثقال در سه مثقال
روغن گاو و نیم مثقال روغن کرده پیه که به آب شسته باشند حل کرده و
کشتش مثقالی سیماب و چهار مثقال خبازی سوده اضافه نمایند و کف‌مالی
کنند تا سیماب کشته شود پس کشتش کنند و هر روز یکبارش را بمالند و به پس
گوش و زیر بغل و کشش ران نرسانند و خود را با اعتدال بپوشانند و
تا وقتیکه عرق نشود غذائیکه در اول مذکور شد خورند و اگر جوشش دهان
تشویش دهد اول چند روز شربت سکنجبین در دهانیکه خطمی یا خبازی یا بنفشه
را در آن جوشانیده باشند و صاف کرده زمان زمان در دهان گیرند
و آخر که لعاب رفتن دهان کم شود جهت دفع جوشش خرفه و طباشیر
و سماق را با سویه کوفته و بیخته به موضع جوشش بپاشند و اگر جراحت
آبله خوف شده باشد مرهم نوره صبح و شام گذارند صفت مرهم نوره
موم سفید یا زرد سه مثقال در روغن گل که صفتش در رجوع الظهر مذ
کور شد یا روغن کنجد و مثقال حل کرده و آهکی که به آب شسته باشند
و دو سه بار خشک کرده بیخته و صلایه کرده دوازده مثقال کتیره سفید سوده
یک مثقال اضافه نموده صلایه کنند تا مرهم شود و اگر خشکریشه سفید رنگ شکل

صفت روغن جوشش
مرداسنگ هندی مصطکی نمک
اجزا اجزا اجزا
سرب سفید زرد چوبه انزروت
اجزا اجزا اجزا
روغن گاو
سفیداب را گرفته چهار
سیر بیاض را در سه سیر روغن
صحنه نمایند و روغن را در
آتش گذاشته تا سرخ شود
بیاض را داخل نمایند تا نیم سوز شود
بعد بیاض را بیرون نمایند و اجزا
تمام را خوب سحق و صلایه نموده
داخل روغن کنند همینکه
شکل فتور در او پیدا شد

ایدون بیالاید

کرمی پیدا شود بر دست یا عقب فلفل سیاه را در آب جوشانیده عضو را
و ناف سوا در بخار آن بدارند یا آب انرابلته کرنه طلا کنند قوبا
یعنی کرمی بیرون چون از ماده رقیق بود علامتش ظهور زردابست رباعی
ای از قوباره خلاص جسته خسته تن خویش را ز علت رسته از خردل
و ضماد کن تا که شود در باغ این نهال صحت رسته ضماد مذکور
خردل بخته یکی بند و به بزرند و با آب سرکه سرشته ضماد کنند و این ضماد را
وقتی باید کرد که کرمی بیرون غایر شده یعنی بگوشت فرو رفته باشد و احتیاج
بآن باشد که جراحت کنند اما هرگاه ظاهر باشند گوگرد زرد را کوفته و بیخته
و سیماب بگیر با سه ته گدازانیده از هر یک [illegible] با روغن گاو [illegible]
در روغن کرده به نرگسه آب شسته باشند از هر یک [illegible] همه را
بهم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود بسه بخش و هر روز یک بخش را پیش
آفتاب گرم یا نزدیک آتش مالیده و یک ساعت صبر کنند پس با آب
نیم گرم در حمام یا خارج حمام بشویند و این دارو جهت جرب و خارش
اعضا مجربست جرب یعنی گر خواه خشک بود و خواه تر رباعی
گردی چه ز زحمت جرب دلخسته باید که بحمام روی بدسته سرشته

بهمن ابیض عصاره [illegible]
صمغ عربی
زنجبیل
از هر یک جزوی کوبیده و با آب
[illegible] خمیر نموده حب سازند [illegible] دانه
[illegible] بعد از خوردن حلوا
[illegible] ده دانه بعد [illegible]
[illegible] مسهل کنند و اگر [illegible] یافت نشود [illegible]
[illegible] والسلام
[illegible]
[illegible] زنجبیل و [illegible]
پیچ بنفشه [illegible]
مجرب است

صحت بکف خود بطلب بپوند توا زبا نثرت بکسته هم در علاج جرب

رباعی دانا که شده جدا از جرب دلخسته خورده ست زآب شتیرج پیوسته

اخراج مواد کرده بهر طلا کوگرد و قردت دهن کنجد حسبه صفت طلای مذکور

قردت کوفته و بیخته که نزدیک بده ساعت در آب گرم گذاشته باشند

و بدارت مالیده تا مثل مرهم شود یا جغرت ترش یا درد سرکه مثقال

کوگرد زرد کوفته و بیخته ده مثقال روغن کنجد نخیتقی همه را بهم آمیخته

سه گوشن کنند و در شب یکشنبه بمالند و صباح در حمام یا خارج حمام بسبوس

کنند و سرکه مالیده با آب نیم گرم بشویند حکة الاعضاء عرجرب

یعنی خارج بدن الاعضا که بپه کری گوید رباعی از خارش اعضا چه شوی

دلخسته تشویش رسد تر از آن پیوسته پرهیز کن از مولدات صفرا

چون شهد و شراب و حلوه و مغز پسته هم در علاج خارش الاعضا رباعی ببه زحمت گر

ایکه در این منزلکه خاریدن اعضاست ترا بیکه دکه از صندل بید در

و حمام مدام زین ورطه برون بوادی صحت ره و بعد از ارتکاب مسهل

در شب آب لیمو یا غوره یا سرکه در روغن کنجد یا کنجد و قدری گلاب

بر وجهی که در شرح مذکور شد آمیخته نیم گرم بمالند و صباح بحمام روند

نوتول

ثولول یعنی آژخ تولد این علت از ماده غلیظ بلغم یا سودا بود

یا مرکب از سوداست رباعی در علت ثولول شنو مسئله‌ای داری

بی فهم آن اگر حوصله‌ای سازی چو فتیله به روغنش روشن شام مرض ترا

شود شعله داحس یعنی کژدمه وان ورمی بود نزدیک ناخن

که با آن لرزش بود و درد عظیم کند رباعی در کژدمه [illegible] بیان کنم قاعده

کز بهر شفا بود ترا فایده‌ای بگشا رگ و مسهل خور [illegible]

بهر فایده دمل که بدل متورم [illegible] ترین آن اعضا آن [illegible] که

غور بیشتر داشته باشد رباعی دمل [illegible] ولیکن

تو رو یک من ماده تضمید کن از خردل و انجیر [illegible]

شوی آزاده [illegible] خادمه کو از انجیر تر یا خشک [illegible]

مویز دانه بیرون کرده هفت مثقال بکوبند تا مثل مرهم شود سه مثقال

خردل کوفته و بیخته اضافه نمایند و نیم گرم ضماد کنند خراج که آماس بود

گرم که در داخلش موضعی بود که مواد بجانب آن ریخته باشد رباعی

هر کس که پی خراج رگ بگشاده در راه مرض داد مداوا داده

باید که کند ضماد انجیر بر آن از خوردن تلخ و تیز دور افتاده

صفت ضماد مذکور اگر تر یا خشک چون ساییده مهرا شود بقدر حاجت بگیرند
و بکوبند تا مثل مرهم شود نیم گرم ضماد کنند دمبلد که کاسنی بود شبیه بجراحة آکله
آنکه گرم نباشد رنجی باشد چه دبیله بیرون افتاده از درغمان جراز
کیف داده تضمید کن از بوره و صابون و عسل کرسر بکند مجلس پیش
استیاله صفت ضماد مذکور بوره و صابون از هر یک چهار مثقال بکوبند
و تیز زند و باده مثقال عسل سرشته نیم گرم ضماد کنند آکله یعنی جراحتی که
عضو را بخورد علامتش [illegible] سیاهی یا سبزی جراحت است رنجی
از آنکه هرکه با توان کرد [illegible] لطف را افزون شد تشی تر رسیده
باید که گل ارمنی در سرکه مدام برگرد جراحتش بود مالیده طاعون
یعنی دانه سیاه یا سبز یا [illegible] کمتری رنگ یا زرد یا سرخ که در پس گوش
یا زیر بغل یا کش ران حادث گردد و علامت طاعون چه شود عارضت ای
غمخواره حرارت زد دل خسته شود اداره خوابی که شود بر تو درجت باز
بخلاف که غیر از این نباشد چاره مبتور لبنیة که بروی خواره منهورات
دان جوششهای سفید ریزه بود که چون فشار دهند آنچه از آن بیرون
آید شبیه بدانه خشخاش باشد که هنوز نرسیده باشد و تر باشد

قرا قروت ۱ جزو بول البقر ۲ جزو
جوشانیده مخلوط نمایند قطعه
سنگ سفید ۱ جزو و [illegible] ۲ جزو
در دوره بمالند مجرب

انروکه بخور لیمو رشته انبوه گردیده از این مرض دلش پر انبوه کرد از لبی تنقیه
رض ورتوتیز تقنید کنی زحمت آید بلکوه صفت ضماد مذکور اتوتیز یعنی سیاه دانه
ده مثقال کوفته و بیخته آب سرکه بقدر حاجت سرشته رشته را ضماد کنند
و صباح با آب نیم گرم بشویند عرق ملحی یعنی علت رشته رباعی
ای دیده زحمت رشته در دیده اندازه اجزاء عفت دانند چون بیشتر از ه
گرم رکتب دارو مسهل گردی گردد بتو [illegible]
دارو مسهل و فصد اگر علامات زیادتی خون باشد تقلیل و تلطیف [illegible]
اگر او آب نخود نیم کوفته و ماش [illegible]
غذا نمایند و آب انار که سه روز در ظرف گذاشته باشند [illegible]
بسته نشیند خورند و پیه بز چهار مثقال سیر سبز [illegible] یا خشک [illegible] کوفته
بهم امیزند و ضماد کرده بر موضع جراحت نهند و جراحت را بیشتر از
آنکه رشته بیرون آید نگذارند که درهم آید و صبح و شام روغن گاو دیگ که
سیر سبز ریزه کرده یا خشک کوفته را در ان دو سه جوش داده باشند
و صاف کرده بر آنجا می گذاشته باشند تا وقتیکه رشته فربه گردد و
باندک مددی در دو [illegible] مشقت بیرون آید جلد [illegible] یعنی اینکه [illegible]

ضماد [illegible]
[illegible] روغن کتان [illegible]
در سوراخ [illegible]
ضماد [illegible] مثقال [illegible]
[illegible]

علامتش درد دائمی پشت و تب تیز و از جا در آمدن در خواب
است و بیداری در ره جان فرساید. با ماش مقشر و عدس ها بلکه مایل ها ثمر از شربت
عناب لیکه بهبودت با آب گلاب رغبت ارفرماید ضعف شربت
عناب در سرسام دانسته شد حصبه یعنی سرخجه علامتش تب دائمی
و بدبوی نفس و اندوه و اضطراب و بی خوابی و تشنگی است رباعی
در سرسام لیمو [illegible] زنهار رده و گرنه بیمار کشی در تنقیه سعی کن
برو و اول رگ زن [illegible] اگر تیز هوش ام در علاج حصبه رباعی
در علاج حصبه از که خون [illegible] از بودن این مرض باندوه در [illegible]
علاج است در نزد حکیم در شربت و در غذا علاج جدری باید دانست
که علاج صاحب جدری و حصبه را باید که در بلادی که هوایش مایل بگرمی بود
و خشکی چون اکثر بلاد خراسان و غیران شربت و غذایی که مذکور شده بوند
و آب هندوانه رخصت فرمایند و اما هوایی که مایل ببردی و تری بود
چون سمرقند و بخارا و کابل و غیران که هوایش بتری مایل بود چون
هرات و قندهار و اکثر بلاد هند و غیران باید هر صباح عناب بیست
عدد بادیان تخم کرفس و منقی و اگر اندوه باشد تخم کاسنی نیم کوفته

بلکه [illegible]

یکمثقال ونیم همه را در یک پیاله آب جوش زنند تا بنیمه آید صاف کنند و بده مثقال
قند سفید شیرین کرده وقدری گلاب ضم نموده بخورند وغذا آب نخود ونیم کوفته
وماش مقشر خورند واز آب هندوانه احتراز کنند کلف که آنرا کک گویند وبرش
که کنجد خوانند وخیلان که مشابه کلف بود اما آنکه از جلد بلند تر باشد
نمش که نقطه های سرخ بود بر ظاهر جلد حادث شود علامت از
کشیده شدن سر رگهاست که در تحت جلد است اگر با مرض کلف
با برش یا با خیلان باشد واگر با نمش تا مرکب دارد در عین شیرین از جام
شربت صحت بخشی وبعد از ان گلاب ... ان بر ظاهر ...
ومت نمایند وغذا آب مرغ جوان وماش مقشر وگشنیز تر خورند وشربت
نشاسته وباقلا وپوست تخم مرغ وصدف سوخته ومرداسنگ وتخم ترب
ومغز تخم خیار ومغز تخم خربزه ومغز بادام مقشر بالسویه بکوبیند وبه بیزند
وبآب کنگر چون سرشته در شب طلا کنند وصبح بحمام رفته بشویند بهق
که سفیدی یا سیاهی بود بر ظاهر جلد وگاه باشد که در گوشت نفوذ کند
علامت در ان بود که اگر درجه بهق بدید باید هر دو تیزاب
زبعد مسهل بید درید علت زعلیل رو نهد سوی عدم صحت آید

ب لطعم کرد وطی مراد به تیزاب تیزاب فاروقیست وکیفیت کرفتن
تیش آنست که یکمن زمه بلور و یکمن نشوره را بکوبند و بقرع وانبیق وقابله
تقطیر کنند کیمیاگران دانند بعضی گفته‌اند سفیدی یا سیاهی لبه لطفا هر جلد
در گوشت نفوذ کرده و باستخوان رسیده علامتش ضد علامت بهق است
تدبیر اینکه پس دفع برص نوشی می در صیف و خزان و در بهار و در دی
این عارضه قابل [illegible] و اگر لوح [illegible] بود در بیت ره خلاص از وی
بعض جیبا رها یک تولا این مرض از تعفن رطوبت است قمقام
ای انکه گرفتار زخم از قمقامی از ساغر غم مدام دردآشامی صحت طلب
وطلا کن از زیبق و زیت تا که برص روی ره ناکامی [illegible]
[illegible] زیبق یعنی سیماب سه مثقال حنا سوده در روغن زیت یا روغن
کاو از هر یک پنج مثقال روغن کرده بعد از آنکه به آب کشته باشند ده
مثقال همه را باهم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود شب با عضا
مالند و احتیاط کنند که زیر بغل و کنج ران دلیل کوشی نرسد و صباح
بحمام روند کثرت العرق یعنی عرق کردن بسیار رباعی اینکه
ز کثرت عرق میانه عارضی شده زین عارضه است بدحالیه

علاج برص [illegible] الا رسید
[illegible] و از اطلبه برص [illegible]
از آنجا تجربه شده خاصیت [illegible] نشود و بقدر [illegible]
[illegible] بد بجرب [illegible] تمام [illegible]
و [illegible] و انبرا [illegible] بجا [illegible]
قطع [illegible] بعد از رفته [illegible]
[illegible] ما بکدار بعد [illegible] تخم [illegible]
[illegible] در آن [illegible] کردن [illegible]
[illegible] و آنکه [illegible] ز [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] اثر تقاضی [illegible] بمالند [illegible]

۲۰ [illegible]

صنان باید بر تن غوره و آب صندل گر شاید عرق نباشد بدبو چه

یعنی بدبویی زیر بغل حدوث این علت از تعفن خلطی است که در حوالی

قلب است رباعی بستوز ای که از صنان به ناید مسهل خور و آب

برگ سیب و آب یا مرتک و توتیا با میرد یاب باشد که از این مرض خلاصی

یابد [illegible] یعنی سوختن عضو را آتش ... از آتش اگر عضو ... سوزد

یا بار کر عضو دگر بگیر کافور و لباس آهن ...

زمان زمان طلای فرمای داء الحیه که ریختن موی ... قشرهای رقیق

بود در اعضا داء الثعلب ریختن موی ... است ...

و ضماد سیر خورده ... موضع علت است ...

ان ... باشد ... یا ...

برده ... پدید آید اگر بر موضع ان ... غسل باید ...

که عبارت از سفید شدن موی در جوانیست چون از خشکی باشد علاجش

بسیاری میل با آب و خشکی دهان و لاغری بدن است هرگاه طبع ... بود

شیب کسی در راه دوا اگر ... بود دست ... غیر مرطبات رغبت بکند

در مدت اندکی بود نفع بس مرطب چیزی را گویند که رطوبت از وی

حب قرص ...

... نیمه ...

در ... شود ...

... جماع او ...

... نوشند ...

... نافع است

ز خمه و ورم ... نافع

ضماد ... و ...

حلبه تخم کتان و دانه تمر هندی ...

... کنجد ... ضماد ...

آرد گندم با ... تقشیر

دیگر اجزا را با آب ...

در هند ...

تولد کند چون انگور و خربزه گشتی تلبد الشعر یعنی بسیاری در هم رفتن موی بود چون

زنگیان چون از گرمی و خشکی بود علاجش نفع یافتن از چیزهای سرد

و تر چون خرفه و کاهو و منفعت رسیدن از چیزهای گرم و خشک چون عسل

و زنجبیل بعد ازین اگر بود جعودت شعر بس کردن دفعش از علاج باشد بوسی

از روغن بادام و لعاب سپوس میمال ز روی دست در حد نفسه

تشقق الشعر یعنی ترکیدن موی چون از خشکی مزاج باشد علاجش

عدم رطوبت ببین و خشکی در آن متعددی هایت چون خسته دل از تشقق شعر

بشوی گویم سخنی گوش کن تا نشوی با منکه لعاب خطمی آمیز و عناب

کن ز تدبیر مرض یا آبست قد هزال المفرط یعنی بسیاری لاغری

خواهیش گر همه ان لبد و هم لاغران را بعد از گشته عیان لاغریت

بسیاری در راه مداوا کنم ترا اجازت یا باید که بعینت گذر دهم دیگر

با کثرت صحبت نباشد کاری افراط السمن یعنی بسیاری فربهی تولد

این مرض از کثرت رطوبت است را بعد از کثرت فربهی جدا بیماری

خود را بر علاج کن غمخواری چون عیش در این مرض مناسب نبود

باید ز تو جام و راحت بیزاری لذع الحیة یعنی گزیدن مار بر بعض

بانزهر زنان چون

باشد چه زلالی بجهت غذا یکی کرصاحب عقل و ها صل ادراکی فرماکه
بشیشه حجامت بکنند زالو بکه رسند موضعش را باری لذع العقارب
یعنی گزیدن عقرب رباعی هر کار رسد ز عقرب از بیخبری زخمی که کند
دل تو از عیش بری چون قند تو به لبه سیر و نمک میاز طلا که ره بخورد
بری استاده بانکه عقرب گزیده اگر فرض مضرت آکوم ببند کر نه بر یکی دگر خوردی
کر گوشش کن زیرک جایی بردن عقرب چه را از ز ابرهای [illegible]
دارکه گر کرفس خوردی مردی لذع الرتیلا یعنی گزیدن رتیله بدترین انواع
مضرت که شبیه عکس بود که کرد تشمع [illegible]
از بهر بری بادیه سفوف کرده شونیز خوردن [illegible]
مرهم کن و بموضع نیش نهی سفوف دارو بسوده [illegible] که کفه [illegible] یا
بنفر بتر از شیر بنیا آمیخته میل کنند اللسع الزنبور یعنی گزیدن زنبور از جمله
خواص میر آنست که چون بر موش مرده نشیند و آن نیز اگر گزد در رهان
روز هلاک کند رباعی آنرا که گزد کلیر اگر سر بری باید که ز روی دست
از بهر بری سبوش و سکنجبین و هر دو پس از آن بر موضع زخم دردی
سرکه نهی لذع الکلب یعنی گزیدن سگ دیوانه علامت سگ دیوانه

معجون صبر اطبا بی بدل اجماع
چون قضیب کرگدن [illegible]
قبل از طلوع آفتاب تا بعد از غروب
[illegible] آفتاب نه بیند
در بیابه خشک کرده [illegible]
[illegible] از آن بخورد [illegible] از مردان [illegible]
[illegible] از مردان [illegible] مجرب است
[illegible]
جراحات [illegible]
[illegible] نخود خام
بر زخم [illegible]
مار زرده زخم [illegible] مجرب است

آنست که جنبش سرخ گردد و لعاب از دهانش رفتن گیرد و سر در پیش افکند

و دم در میان هر دو پای در زده مانند مستان بهر چه رسد حمله کند و

آواز نکند و ... از وی بگریزند و چون باو رسد تملق کنند بجز که دم

د غره و دیگر ... سگ دیوانه را بعد از یک هفته حالتی روی دهد مثل دیوانگی

از او دست دادن ... تنها بودن و گریزان بودن از روشنایی و ترسیدن

از ... از آب ... هرگاه که تن ... درخت جای

زخم سگ دیوانه کند ... پس از آن خاکستر

تاک ... بر ... افزایند   نهم در سه نوع ... معدنیه

و نباتیه و حیوانیه معدنیه چون سیماب و سم الفار و مردار سنگ و زنگار

و زرنیخ ... و زهره ... نباتیه چون ... و بلادر و تربد سیاه

و افیون و ... و حیوانیه چون ذراریح و زهر افعی و زهر

پلنگ و سر دم ... و مگس سبز که در ... و وزغ سرخ که

در رود ... چون ... زهر شرب ... کلی ...

... غم با ... از ... خلاصیت ... از خلاصه

... شرب آن ... دسم ... خلاصه ... نشبه

تخم کشنیز و طریق اختیار کردنش آنست که ... از دو ... ساخته

... ضیق النفس

... مصطکی ... تخم ... زعفران ... تخم ...

... جمع ... مجموع ...

... لا ... بقدر ...

در نیم پیاله آب جوش کنند تا نیمه آید صاف کنند و به قدر قند سفید
شیرین کرده دو درم روغن زیت یا روغن
گاو اضافه نمایند و نیم گرم بپاشند
و مقدار اگر ابن [illegible] خورند نافع [illegible]
قدری بالخرد [illegible] سوم است [illegible]
۱۲۶۳
[illegible] حب الرجب [illegible]

در دو [illegible] که از
[illegible] بعد از آن
[illegible] کند و بعد
[illegible]
انقدر را آتش کنند [illegible]

در بالای آن گذارند تا ریش [illegible]
[illegible] بالای [illegible] بعد گذاشته
هر پای خود را در بالای [illegible] که
لحاف بر روی او بیندازند
باشند [illegible] ببرند از
برای آب [illegible] روی [illegible] بعد از
شق تا مریض عرق کند بعد از روغن
روانی [illegible] بگذارند [illegible]
[illegible] را [illegible]
روغنی برداند

طریق ساختن [illegible] مرهم
اندرونات [illegible] ۲ م
[illegible] ۲ م
زرد چوبه ۲ م
[illegible] ۲ م
سنگ [illegible] ۲ م
[illegible] ۲ م
کف دریا ۲ م
[illegible]
موم [illegible] ۳ م

اجزای [illegible]
در [illegible] چوب [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] چوب [illegible]
در [illegible]

صفحه [illegible]
[illegible] ۳ م
[illegible] ۲ م
اندرونات ۵ م
روغن [illegible] اول [illegible] بعد موم را
[illegible]
در میان روغن [illegible]
بعد [illegible]
[illegible]
آن وقت [illegible]
[illegible]

[illegible] ۲ م
[illegible] ۲ م
[illegible] ۲ م

جهت دمل

کتیرا ۱ درم | کشنیز ۱ درم | ارد باقلا ۳ درم

عسل مصفی ۱ درم | ... سته ۲ درم

اجزا ها را کوفته و بیخته
و اضعه شیر گاو و عسل مصفی بجوشانند
با مرهم شود جهت دمل
بسیار نافع است

منظر جهت ازرق چهار شنبه
بلعلگی ... اشبه
هفت دانه جو بنویسد ...
بخوانند و بدو ور ازرق بکردانند
ازرق رفع شود ... منظر ...
آتش ... ملت احد خدا
خذ بخذا ... منعم ... بدت
... ده ... خدایه
تو بالله خدایه ... از رفتار
هست ربنا والسلام

حب جهت تنقیه

رب ریوند ۱ درم | هلیله سیاه ۱ درم | سنا مکی ۱ درم | گل سرخ ۱ درم

شکر سرخ ۳ درم

خوراکی یک دانه هر دانه بقدر نخود در شب ... والسلام

مرهم جهت هر زخم

سرشک | موم کافوری ۱ درم | مسقله ماد ۲ درم | شادنج عدسی ۳ درم | کت کبود ۲ درم

روغن ها را داغ نموده موم را در میان روغن ها اندازند روغن سرد که شد
دواها ... می کنند داخل می نمایند و ... بسیار ...

... کوکرد ۱ درم | ... جو نیم درم | ... نارسی | گت سرخ ۲ درم | ... ۲ درم

... ۳ درم | ... | اول ... تا خوب ... این اجزا ها را
بپاشید و داخل ... نیم ... بجا کنند که نافع است والسلام

جهت آکله

... ۱ درم | ... ۱ درم | ... ۱ درم | ... ۱ درم

... ۱ درم | ... ۳ درم | ریشه مرجان ۱ درم | سندروس ۱ درم

کت ... ۱ درم | ... کبود ۱ درم | کف دریا ۱ درم | ... ۱ درم

... ۱ درم | انزروت ۱ درم | ... ۱ درم | خون سیاوشان ۱ درم

شادنج عدسی ۱ درم | مازو ... سیاه ۱ درم | ... ۲ درم | ... ۲ درم

... والسلام

رو یا بسنده گوشت تازه رشته مرجان لک یا صبر اندروت مکنه کند در با مصطکی قوت

دار روی که تعفن زخم را ببرد

حلبه را نرم کوفته اول آن دارو ها را بپاشند بعد از آن حلبه مثل زخم را بر کنند

[illegible]

اگر قرار زخم فاسد [illegible] چو لیما و علف [illegible]

جمائها را در میان آنکه [illegible] و آرد جو را [illegible]

بالای آن بمالند و بالای زخم گذارند که انفع [illegible]

ابتدای زخم [illegible] گلابه بود و [illegible]

و [illegible] و کتیرا بیده اضافه نمایند و میان زخم را از آنها

پر کنند بکرات به این عمل را بکنند بعد [illegible] را [illegible] داده

بالای زخم گذارند تا دهان زخم را ملایم کند که خون او بیرون شود یا بخیه

کهنه [illegible] بالای زخم گذارند [illegible] آید و بعد [illegible]

بالای زخم گذارند والسلام

[illegible]

حقنه [illegible]

[illegible]

علاج [illegible]

[illegible] والسلام

جهة سرکل

کات هندی	زفت	موم سفید یا زرد	روغن گل
۳ مثقال	۲ مثقال	۱۰ مثقال	۳۲ مثقال

اجزا را که کوبیدنی است کوبیده	گل نار فارسی	خون دم الاخوین سیاه دودخان
	۲ مثقال	۲ مثقال

بسیار نرم بکوبند بلکه از حریر بگذرانند بعد روغن گل را در ظرفی نموده بالای آتش گذارند موم و زفت داخل آن نمایند که حل شود بعد از آن اجزاء بیخته را در آن ریخته تا مراهم شود بر داشته [illegible] هر صبح بمالند [illegible] سر کچل را پاک شسته و تراشند بعد از تراشیدن کشته [illegible] بلند [illegible] را اندازند [illegible] بعد بالای آن [illegible] مرهم [illegible] کنند و بالای سر اندازند [illegible] این عمل را [illegible] دانه های [illegible] بر سر [illegible] روغن [illegible] بمالند بعد [illegible] سر چرب شود [illegible] بعد از آن [illegible] اصلاح [illegible] اصلاح

نشاسته	صمغ عربی	رب السوس	افیون	کتیرا	تخم سنه
[illegible]	۵ مثقال	۵ مثقال بادیان	۶ مثقال	۵ مثقال	۵ مثقال

حب القلب	مروارید	یاقوت	کهربا	ورق طلا	ورق نقره	الغزره
	۱ مثقال	۱ مثقال	۱ مثقال	۱ مثقال	۲ ورق	۲ ورق	۱ مثقال

طلائیکه جهة جرب نظیر ندارد و مکرر تجربه [illegible] کوکرد حنا پوست هلیله زرد
۱ مثقال ۱ مثقال ۱ مثقال

زیبق مقتول شیطرج هندی فلفل روغن دنبه [illegible] هر دو نموده حب
نیم مثقال ۲ مثقال دانگ نیم مثقال نیم مثقال

بمالند و صبح در حمام با [illegible] که دسبوس و آب گرم بشویند — حب جهة ابله فرنگ

بعد از آنکه دو ماه گذشته باشد بدهند نفع [illegible] دارد از سته تب [illegible] حب [illegible]

زیبق ارد گندم مصطکی کندر فلفل [illegible] حبه الخضراء هلیله کابلی
۱ مثقال ۲ مثقال ۲ مثقال ۲ مثقال ۲ مثقال ۱ مثقال ۱ مثقال
کتیرا کوفته و بیخته [illegible] حب [illegible] زند [illegible]
۲ مثقال

[illegible]
فادبارون

[illegible] ابله فرنگ
[illegible] سرنج زنجفر بکوبید
سفیدی یا زرده تخم مرغ [illegible]
[illegible] یک مثقال [illegible]
فلفل سیاه [illegible] کوبیده
[illegible]
[illegible] تخته [illegible]
[illegible] سحق نموده [illegible]
[illegible] نرم کرده [illegible]
[illegible]

152

حب چیپال مغز چیپال پخته و پاک کرده انچه بخواهند بعدد هر مغز یکدانه املیله سیاه کوچک که انرا
مویزک گویند کوفته و بیخته بان نیکو بکوبند و برابر مجموع آرد برنج سفید بان نیکو خلط کنند
جمله را با آب لیمو یا غوره بسیار دق و سحق کنند در هاون سنگی انگاه حبوب سازند هر یک
بقدر نخود کلان و در سایه خشک کنند شربتی [illegible] وان حب با اسهال [illegible] رطوبات
فاضله معده و اخلاط [illegible] و بلغم [illegible] و صفرای [illegible] و قلیلی سودا دفع کند و در اندکی دوشاب
حل کرده بر بالای نخود آب [illegible] نیکوتر عمل کند حب [illegible] دانه و سوزاک مجرب است جلد [illegible]

قرنفل فلفل جوز بوا عبید [illegible] املیله سیاه قرنفل را با [illegible] مفقود امر
کرده و بقیه اجزا را کوفته و بیخته در داخل حنا کرده باز [illegible] صلابه کرده و حب ساخته
جهة حرقة البول هر یوم سه دانه و بیخته [illegible] دانه یومی [illegible] خیال نمایند تجویز سیماب
سیماب سفوف مقوی حنا فلفل زنجبیل سیماب را با این ادویه بکند و با عسل
۱۰ درم ۵ درم ۱۰ درم ۱۰ درم ۱۰ درم
و شربت لیمو معجون سازند قدر شربت نخودی سفوف مقوی دارچینی و بادیان
و مصطکی اجزا را بالسویه دق و سحق نموده و بیخته [illegible] دانه و جهة اطفال [illegible]
بکار و نبات اضافه کنند و قدر شربت ان قدر که یکبار [illegible] انگشت بردارند

بسم الله [illegible] طریق استعمال اطریفل زرد موافق قاعده حکمای فرنگستان آ
که [illegible] ماه تا ماه باد داری [illegible] وقت خواب بخورده باشد خواص و منافع [illegible]
از انجمله ماه اول [illegible] از تمام بدن ببرد ماه دوم اخلاط کثیف را از معده و جگر
دفع کند ماه سیم قوت سامعه و باصره بیفزاید ماه چهارم ضعف [illegible] آلام از
قلب ببرد ماه پنجم موی سفید را سیاه کند ماه ششم ضعف و سستی از جگر زایل نماید

[illegible] و علیل [illegible] و قضیب [illegible] عاقرقرحا [illegible] صلابه نموده [illegible] و بیخته [illegible] فلفل حب [illegible] و سه دانه [illegible] چرب [illegible]

ماه هفتم قوه باه را زیاد کند و منی بیفزاید ماه هشتم حافظه و ذائقه را قوت دهد ماه نهم در حرف
بشنود زود حفظ کند ماه دهم قوة باصره را جلا افزاید که ستاره را در ظهر بنظر آورد ماه یازدهم
خرد و فهم را زیاد کند ماه دوازدهم علوم غریبه برا و منکشف گردد واللّه اعلم بالصواب

میزان و عقرب		اسد و سنبله		جوزا و سرطان		حمل و ثور	
نبات سفید	بلیله زرد	نمک سیاه	بورت بلیله زرد	قند سفید	بلیله زرد	عسل	بورت بلیله زرد
ع۴ ماشه	ع۴ ماشه	یکی ماشه	ع۴ ماشه	ع۴ ماشه	ع۴ ماشه	ع۴ ماشه	ع۴ ماشه

دلو و حوت		قوس و جدی	
دار فلفل	بورت بلیله زرد	زنجبیل سفید	بلیله زرد
یکی ماشه	ع۴ ماشه	یکی ماشه	ع۴ ماشه

هر ماشه بوزن پنج نخود است و چهار ماشه بیست نخود می شود والسلام

ادویه غلیان نخبه از فی دانه بسیار مسائل و نافع و بی غایه است چوب چینی
شنجرف گودی اجزا را نرم کوبیده بلعاب سرشته در آفتاب خشک کرده اندر
نیم بند برنج دانه
هر مرتبه بکیفیت ... در سر غلیان گذاشته ده دانه برنج بر روی او گذاشته
بکشد صبح یکمرتبه و شام یکمرتبه و در ایام کشیدن غلیان از ترشی و لبنیات
احتراز را لازم دانند معجون که در تقویت باه نظیر ندارد و در بعضی طبایع گاه باشد
که نفوذ مفرط آورد و در تجربه حبه تکثیر احتیاج افتد با هلیله نمک ... کافور
کوفته با آب ... اجزا ... عاقرقرحا قرنفل زنجبیل زرد ...
اوقیه اوقیه اوقیه
عسل ... مثقال ... ازقضا خورند ... [illegible]

حب جنب ترش شدن غذا در معده و مراق و امراض معده بسیار مفیدست آب جان مفید

آب شقارستمان دل مکلف بمیمو اجزا را جوش نموده تا بقوام آید بی تاب

تر کنجبین حب ساخته هر یک بقدر نخود شربت ۲ حب توتیا جهت آزار کرد

بسیار نافع است توتیا از خطر هندی کات هندی مردار سنگ هلیله زرد

در آب لیمو با کاغذی یک شبانه روز سحق بلیغ نموده حب سازند بقدر ماش و در

سایه خشک کنند شربتی یک حب با نور بای گوشت و نیم تا آب لیمو با نیلوفر ... طلا

حب الشفا تألیف والد صاحب ... نافع جهة صداع حادث از فساد

حس دماغ و صداع بمشارکة کرم معده و ... و مالیخولیا و سهر و سدر و دوار

و صرع حادث از بخارات معده و در علاج مشارکة دماغ و معده و حفظ قوة باصره

و رفع خارش پلک چشم حادث از سیلان اشک و نزله و زکام و استسقاء ...

و خون آمدن از بن دندان و آب رفتن از دهان و اکثر امراض بارده بلغمی از

سرفه و بحة الصوت و ضیق النفس و کثرت جشاء و غثیان و تهوع و قی حادث

از ضعف معده و شهوتهای ردی و نقصان اشتها و استسقاء لحمی و ضعف معده

و شهوت کلبی و سستی جرم معده و سلس البول و کثرت احتلام و سرعت

انزال و تقویت باه و حمی مطبقه و غب غیر خالص و حمیات بلغمیه و سیلان

رحم و ریح مثانه و اوجاع مفاصل و طاعون و ورم رخو و تقاطات و نتو

و امثال آنها و درد سر کهنه خواه از ماده حاره و خواه بارده و حمیات نائبه

و وجع قولنج مفید و مداومت آن حفظ صحت نماید و تشنج رو و بدن ...

قلم داود ابجد

قلم عبرانیه

قلم فیونایة الجبر

حب ... کو جهة نفث الدم و سرفه بارد و ضیق النفس بارد و اشتهای طعام و رفع یبس طبع و امساک منی نافع بگیرند عناب کوهی قدر که خواهند و یک شب در آب خیسانند بعد از آن خشک کرده با لای یک سحاق یا مویز منقی با لسوبه نرم بسایند و حب سازند هر یک بقدر نخودی برای نفث الدم و سرفه و ضیق النفس از یک حب تا پنج حب بلع کنند